

پیام فدایی ۱۰۰



ارگان چریکهای فدایی خلق ایران

دوره جدید سال دوازدهم شهریور - مهر ۱۳۸۶

در این شماره می خوانید:

- ۳ سرمقاله: به مناسبت انتشار صدمین شماره "پیام فدائی"
- ۸ ملاحظاتی در باره گردهمایی کلن
- ۱۹ اهداف جمهوری اسلامی از قتل عام سال ۶۷ چه بود؟ (فریبرز سنجرسی)
- ۲۲ مصاحبه با رفیق محمود خلیلی از بازماندگان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷
- ۲۵ انتشار صدمین شماره دور جدید "پیام فدائی" گرامی باد! (بشارت)
- ۲۶ سرکوب و زندان، عامل اصلی پراکندگی طبقه کارگر! (بابک آزاد)
- ۲۹ جنبش زنان، سرکوب، زندان و چشم انداز آینده! (سارا نیکو)
- ۳۱ مبارزه بر علیه ستم ملی در "زندان ملل"! (چنگیز قبادی)
- ۳۳ نسل انقلاب، منبع الهام جوانان امروز! (سهیلا دهماسی)
- ۳۵ "راز" مرگ صمد...؟! (اشرف دهقانی)
- ۳۷ قره بالا (کوچولوی سیاه)! (نصیر تبریزی)
- ۴۰ پاسخ به یک سوال در باره سازمان فدائیان - اقلیت
- ۴۳ جنبش زنان در راستای مبارزه طبقاتی! (اتحاد زنان آزادیخواه)
- ۴۵ نگاهی به فیلم ۳۰۰، دوستان و دشمنان آزادی! (نادر ثانی)
- ۴۷ شعر: بچه های اعماق! (احمد شاملو)
- ۴۸ و ۴۱ گزارشاتی از فعالیت های فعالین سازمان
- ۴۹ نگاهی به کتاب "درجدال با خاموشی" (خالد امین)
- ۵۱ ستون آزاد: نزدیکی فرانسه با آمریکا تا چه اندازه واقعی ست؟ (فرشاد بهرنگی)
- ۵۲ صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، ارگانهای بسط نظام سرمایه داری (محسن نوربخش)
- ۵۳ کشتار کودکان، یکی از نتایج ناگزیر اشغال افغانستان (نادر ثانی)
- ۵۴ توابع پدیده ای نوظهور در زندان - قسمت نهم (اشرف دهقانی)
- ۵۵ کمک های مالی

سرمقاله

انتشار صدمین شماره "پیام فدائی" در دوره جدید، فرصتی پیش آورد تا موقعیت این نشریه و راه پر دست اندازی که برای رسیدن به وضعیت کنونی طی شده را مورد بررسی قرار داده و بر راهی که این نشریه در آینده باید در پیش بگیرد نظر اندازیم.

به مناسبت انتشار صدمین شماره "پیام فدایی"

وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در بستر انقلابی بزرگ و توده ای و نابودی نظام استثمارگرانه حاکم، دور جدید انتشار خود را آغاز کرد و کوشید تا ضمن پاسداری از ارزشها و سنتهای کمونیستی که حاصل مبارزات خستگی ناپذیر و جانفشانی هزاران انقلابی کمونیست بود با دفاع از مبارزات طبقه کارگر و دیگر توده های ستمدیده، افشاگر جنایات رژیم ددمنش جمهوری اسلامی و امپریالیستهای جهانخوار باشد.

اگر به "پیام فدائی" های منتشر شده در این دوره نظر افکنیم به عینه می بینیم که چگونه این نشریه همواره در جریان برخورد به مسائل مختلف اجتماعی- سیاسی و موضع گیری در قبال آنها از انقلاب و خط انقلابی و مواضع کمونیستی دفاع نموده و در تمامی گره گاه های که جنبش انقلابی مردم ما با آنها مواجه گردیده از موضع تامین منافع کارگران، مبلغ خط انقلابی و افشاگر سازش و سازشکاری بوده است. برای نمونه اگر تنها به مواضع این نشریه در چند گره گاه مهم (همچون "پروژه کلان اصلاحات" که جمهوری اسلامی بوسیله خاتمی پیش برد، حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر به سبیل های اقتدار امپریالیسم آمریکا که بهانه گسترش سلطه امپریالیستی آمریکا در سراسر جهان گردید، یورش آمریکا به افغانستان که به سرنگونی طالبان انجامید و سپس اشغال عراق که حدود ۴ سال ادامه دارد) نظر بیندازیم، صحت مواضع انقلابی و کمونیستی این نشریه را در یافته و مرزبندی آشکار آن با رفرمیسم و سازشکاری را بهتر در می یابیم.

کسی فراموش نکرده که با به اصطلاح انتخابات دوم خرداد که به شکست ناطق نوری و ریاست جمهوری خاتمی منجر شد خیلی از مدعیان انقلاب و مارکسیسم که به اشتباه از قبل پیش بینی می کردند که ناطق نوری رئیس جمهور خواهد شد، "غافلگیر" شده و حیران و انگشت به دهان مانده و برای جبران این عقب ماندگی خود، انتصاب خاتمی به ریاست جمهوری را "انتخاب مردم" و البته با شرمندگی "انتخاب بین بد و بدتر"

اگر با دیدی واقعا باز و بدون آلودگی به هیچ تعصب و خود بزرگ بینی، به "پیام فدائی" های دوره مورد نظر بنگریم و به بررسی آنها بنشینیم و اگر نخواهیم پا روی حقیقت بگذاریم، آنچه خواهیم دید تقابل آشکار خط انقلابی با رفرمیسم و سازشکاری در این نشریه است. پواقع ما در صفحه صفحه این نشریه، بروشنی پایداری و استواری در مبارزه بر علیه امپریالیسم و افشای فریبکاریها و دسیسه های ماشین تبلیغاتی امپریالیسم، جمهوری اسلامی و همه دشمنان رنگارنگ مردم، همچنین دفاع سرسختانه از انقلاب به عنوان تنها راه نجات مردم را می بینیم. پایداری و استواری ای که قبل از هر چیز حاصل اعتقاد عمیق این نشریه به مارکسیسم- لنینیسم و انطباق خلاق این آموزش با شرایط مشخص جامعه ایران یعنی تئوری مبارزه مسلحانه، به مثابه تئوری انقلابی پرولتاریا می باشد. "پیام فدائی" ضمن پای بندی به اصول فکری و خط انقلابی خود همواره کوشیده تا در پرتو این اصول رویدادهای گوناگون را مورد بررسی قرار داده و با پایبندی به این امر که مارکسیسم بر اساس واقعیت گسترش می یابد، سعی کرده است ضمن توضیح و تشریح نظرگاه های مارکسیستی در جریان رویداد های جاری، در حقیقت اصول اعتقادی خود را بر اساس واقعیت گسترش بخشد.

اولین شماره "پیام فدائی" دوره جدید در پائیز سال ۷۳ و در شرایطی منتشر شد که تحت تاثیر تحولاتی که با فرو پاشی شوروی (که فریبکارانه خود را "سوسیالیسم واقعا موجود" قلمداد می کرد) در سطح جهانی رخ داده بود، جنبش کمونیستی ما که از قبل هم به دلیل انحراف تنها سازمان بزرگ کمونیستی ایران، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران از نظرات انقلابی اولیه چریکهای فدائی خلق و در نتیجه عدم پاسخگویی به نیاز های مبارزه طبقاتی و راهگشائی عملی مبارزات کارگران و توده های ستمدیده ایران دچار بحران بود، با امواج هر چه بزرگتری از بحران مواجه شده و به همین دلیل هم انشعاب ها و پراکندگی ها وسعت هر چه بیشتری به خود گرفته بود. اما اگر انشعاب و پراکندگی از خصوصیات برجسته بحران بود، به تدریج با گسترش سرکوب دشمن، انفعال، سیاست زدگی و تشکل گریزی نیز به آن اضافه شد و تحت تاثیر تحولات فوق الذکر عدول از آرمانهای سوسیالیستی و پشت کردن به اهداف و مطالبات طبقه کارگر هر روز ابعاد وسیع تری یافت. کار به آنجا کشید که روشنفکرانی که تا دیروز سنگ "مارکسیسم" و "کمونیسم" را به سینه می زدند و سوسیالیسم را کعبه آمال خود قلمداد می کردند، با پشت کردن به آرمانها و اعتقادات قبلی خود، این بار، بر علیه کمونیسم که همواره با انقلاب و تلاش برای تغییر وضع موجود و نابودی روابط ظالمانه سرمایه داری عجین است موضع گرفته و مردم را حداکثر به رفرم های جزئی در نظام سرمایه داری فرا می خوانند. نظامی که از نظر آنها حال دیگر "همیشه ماندگار" و "اصلاح پذیر" جلوه داده میشود و آنها کوشیده و می کوشند با تبلیغ و ترویج تز اصلاح و اصلاح طلبی، انقلاب و انقلابیگری را به پشت صحنه مبارزه عقب برانند.

در چنین شرایطی "پیام فدائی" با تاکید بر اجتناب ناپذیری پیروزی سوسیالیسم به مثابه تنها آلترناتیو نظام پوسیده سرمایه داری، پرچم دفاع از کمونیسم و آرمانهای کارگران را بر افراشته و با تاکید بر ضرورت سرنگونی رژیم

قلمداد کردند و یکباره فراموش کردند که خود در گذشته بارها گفته بودند که رای مردم برای رژیم حاکم پیشیزی ارزش ندارد و سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی بیشتر به شعبده بازی شباهت دارد تا به یک انتخابات رایج در کشورهای بورژوائی غرب که البته خود انتخاباتی مملو از نیرنگ و فریب می باشد. بعد هم دیدیم که برخی از آنها در دفاع از خاتمی تا آنجا پیش رفتند که به مخالفت و مقابله با شعار "مرگ بر خاتمی" که در نشریه "پیام فدائی" تبلیغ می شد برخاستند و طبق معمول با دیدن تحلیل هائی مبتنی بر توضیح ماهیت ضد مردمی خاتمی، طرفداران این خط انقلابی را "آناورسیست"، "آواتوریست"، "ماجراجو" و "پرو" "تئوری توطئه" لقب دادند. اما سیر رویدادها چه زود همه یاهه گویان را افشاء نمود و دیدیم که چگونه مردم در تجربه زندگی، شعار های فریبکارانه خاتمی را باز شناخته و به خیابانها ریخته و خواست نابودی این سیستم سرکوبگرانه و همه سردمداران فریبکار جمهوری اسلامی را فریاد زدند.

اگر به "پیام فدائی" های منتشر شده در این دوره نظر افکنیم به عینه می بینیم که چگونه این نشریه همواره در جریان برخورد به مسائل مختلف اجتماعی-سیاسی و موضع گیری در قبال آنها از انقلاب و خط انقلابی و مواضع کمونیستی دفاع نموده و در تمامی گره گاه هائی که جنبش انقلابی مردم ما با آنها مواجه گردیده از موضع تامین منافع کارگران، مبلغ خط انقلابی و افشاگر سازش و سازشکاری بوده است. برای نمونه اگر تنها به مواضع این نشریه در چند گره مهم (همچون "پروژه کلان اصلاحات" که جمهوری اسلامی بوسیله خاتمی پیش برد، حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر به سمبل های اقتدار امپریالیسم امریکا که بهانه گسترش سلطه امپریالیستی امریکا در سراسر جهان گردید، یورش امریکا به افغانستان که به سرنگونی طالبان انجامید و سپس اشغال عراق که حدود ۴ سال است ادامه دارد) نظر بیندازیم، صحت مواضع انقلابی و کمونیستی این نشریه را در یافته و مرزبندی آشکار آن با رفرمیسم و سازشکاری را بهتر در می یابیم.

نمونه دیگری از موارد گرهی که بازم صحت مواضع انقلابی "پیام فدائی" را ثابت می کند رویداد تروریستی ۱۱ سپتامبر در امریکا می باشد. می دانیم که به دنبال این حادثه رئیس جمهور امریکا همه را تهدید نمود که باید "یا با ما و بر علیه تروریستها" و یا "منتظر مرگ و نابودی" خود باشید. فراموش نکرده ایم که تحت تاثیر چنین عریده کثی هائی بود که برخی از سازشکاران جبهه به زمین سائیدند و در اتخاذ موضع جوناانه در مقابل آن تهدید، کار را به آنجا رساندند که اعلام کردند: "دولت امریکا حق دارد که عاملین جنایت علیه مردمش را در هر کجای جهان تعقیب کند" * تازه این موضع گیری در شرایطی صورت گرفت که دولت امریکا آشکارا نقشه کشیده بود تا با دستاویز قرار دادن واقعه تروریستی ۱۱ سپتامبر، هجوم امپریالیستی به افغانستان را توجیه کند. در چنین موقعیتی برخورد صادقانه و جدی با آنچه پیش آمده بود ایجاب می کرد که کمونیستها و انقلابیون راستین، ضمن افشای دست های پشت پرده این جنایت و بر ملا کردن سوء استفاده دولت امریکا از آن جهت پیشبرد سیاستهای امپریالیستی اش، با شجاعت و به روشنی اعلام نمایند که بدون اعمال نفوذ محافل قدرتمندی در خود امریکا امکان بروز چنین رویدادی وجود نداشته است و این برخوردی بود که "پیام فدائی" از همان آغاز در پیش گرفت. البته "پیام فدائی" تنها در این حد متوقف نماند؛ بلکه کوشید با تحلیل ابعاد وسیع بحرانهای که نظام اقتصادی امریکا با آن مواجه گشته و توضیح و تشریح نیاز های این سیستم به تقویت هر چه بیشتر صنایع نظامی به مثابه راهی جهت خلاصی از آثار بلادرنگ این بحرانها، به نیاز امپریالیسم امریکا برکوبیدن بر طبل جنگ و ساختن دشمنان دروغین به این منظور اشاره کرده و نشان دهد که چرا بخشهایی از طبقه حاکمه در امریکا برای حفظ منافع غارتگرانه خود و حفظ سرکردگی جهانیشان به چنین رویداد هائی نیازمند می باشند تا آن را دستاویز پیشبرد سیاستهای جنگی و کشور گشایانه خود سازند. در این مورد نیز دیدیم که چه زود صد ها سند در رابطه با رویداد ۱۱ سپتامبر رو شد و حتی محافلی از طبقه حاکمه در خود امریکا به دست داشتن قدرتهائی در خود این کشور در جنایت مذکور انگشت گذاشتند، و حتی به ساختن فیلم هائی برای افشاء و نشان دادن این دستها پرداختند.

پس از آنکه دولت امریکا رویداد ۱۱ سپتامبر یعنی حمله به برجهای دوقلو نیویورک را دستاویز حمله به افغانستان قرار داد و مردم ستمدیده این کشور را آماج بمبارانهای وحشیانه خود نمود، "پیام فدائی" به افشای این تجاوز امپریالیستی برخاست و ضمن محکوم کردن آن از حق تعیین سرنوشت مردم افغانستان دفاع نمود. این برخورد نیز در شرایطی بود که کسانی که ریاکارانه خود را کمونیست (آن هم از نوع کارگریش!) می نامند حمله امریکا به افغانستان را تقابل "دمکراسی" با "اسلام سیاسی" جلوه داده و عملا جاده صاف کن این تهاجم امپریالیستی شدند. البته موضع گیری های غیر واقعی دیگری از این دست را که مبنای فکریشان رسانه های غربی است و به عبارت دیگر از ترهات مغرضین و مبلغین امپریالیستی تغذیه فکری می شوند، امروز هم در میان خیلی از نیرو های سیاسی ایران می توان مشاهده کرد. مثلا می توان به تحلیلی که اینان از چرائی حمله امریکا به عراق ارائه می دهند توجه کرد و دید که این مدعیان "آگاهی" که همواره از "نا آگاهی" مردم فریادشان به آسمان می رسد (ولی همواره نیز نشان داده می شود که این مردم نا آگاه در درک چرائی رویدادها از آنها جلوترند)، با چنان تحلیل هائی تنها عجز و ناتوانی خود از درک دلایل اصلی این تهاجم را به منصفه ظهوری رسانند؛ و در عمل به تکرار کسالت آور تبلیغات امپریالیستها و مرتجعین می پردازند.

با توجه به مواردی که نمونه وار شمرده شد به نظر نمی رسد که دیگر نیازی به اشاره به تحلیل ها و مواضع درست و انقلابی "پیام فدائی" در رابطه با چگونگی سازمان یابی جنبش کارگری، مسئله ملی و ضرورت تاکید بر حق تعیین سرنوشت خلقها تا حد جدائی، برخورد مارکسیستی با جنبش زنان و امر رهائی زن از قید همه ستمهایی که جامعه کنونی و رژیم حاکم بر آنها روا می دارد، چگونگی برخورد با مسائلی که جنبش دانشجویی با آنها درگیر است وجود داشته باشد. بحران "پروژه هسته ای" و تنش های فی مابین جمهوری اسلامی با قدرتهای غربی که خود بستری برای همسویی و حتی همکاری برخی از نیروهای اپوزیسیون با این قدرتها و آلوده شدن به ننگ همسویی با سیاستهای ضد مردمی امپریالیستها و بویژه امپریالیسم امریکا شده است، موضوع دیگری است که "پیام فدائی" ضمن آشکار ساختن آن آلودگی ها، واقعیت دسیسه های امپریالیستی در این زمینه را با ارائه تحلیلی روشن نشان داده است.

با تکیه بر چنین واقعیت هائی، امروز که در آستانه انتشار صدمین شماره پیام فدائی قرار داریم بهتر می توانیم به راه طی شده علیرغم همه فراز و نشیب هایش و علیرغم همه ضعفها و نارسائی های غیر قابل انکاری که بر حامیان و دست اندرکاران نشریه نیز پوشیده نیست نظر افکننده و حاصل پایداری بر اصول و استواری بر آرمانهای انقلابی را شاهد باشیم.

اگر با دیدی واقعا باز و بدون آلودگی به هیچ تعصب و خود بزرگ بینی، به "پیام فدائی" های دوره مورد نظر بنگریم و به بررسی آنها بنشینیم و اگر نخواهیم پا روی حقیقت بگذاریم، آنچه خواهیم دید تقابل آشکار خط انقلابی با رفرمیسم و سازشکاری در این نشریه است. بواقع ما در صفحه صفحه این نشریه، بروشنی پایداری و استواری در مبارزه بر علیه امپریالیسم و افشای فریبکاریها و دسیسه های ماشین تبلیغاتی امپریالیسم، جمهوری اسلامی و همه دشمنان رنگارنگ مردم، همچنین دفاع سرسختانه از انقلاب به عنوان تنها راه نجات مردم را می بینیم. پایداری و استواری ای که قبل از هر چیز حاصل اعتقاد عمیق این نشریه به مارکسیسم-لنینیسم و انطباق خلاق این آموزش با شرایط مشخص جامعه ایران یعنی تئوری مبارزه مسلحانه، به مثابه تئوری انقلابی پرولتاریا می باشد. "پیام فدائی" ضمن پای بندی به اصول فکری و خط انقلابی خود همواره کوشیده تا در پرتو این اصول رویدادهای گوناگون را مورد بررسی قرار داده و با پایبندی به این امر که مارکسیسم بر اساس واقعیت گسترش می یابد، سعی کرده است ضمن توضیح و تشریح نظرگاه های مارکسیستی در جریان رویداد های جاری، در حقیقت اصول اعتقادی خود را بر اساس واقعیت گسترش بخشد.

از زاویه ای دیگر، صحت و درستی راه طی شده در جریان انتشار صد شماره "پیام فدائی" در دوره جدید را همچنین می توان از ناکامی تبلیغات رفرمیستها و اپورتونیستهایی که گاه حتی لباس "چپ" هم می پوشند در

از زاویه ای دیگر، صحت و درستی راه طی شده در جریان انتشار صد شماره "پیام فدائی" در دوره جدید را همچنین می توان از ناکامی تبلیغات رفرمیستها و اپورتونیستهایی که گاه حتی لباس "چپ" هم می پوشند در مورد آن نیز متوجه شد که لحظه ای از سم پاشی بر علیه چریکهای فدائی خلق و نشریه "پیام فدائی" به مثابه ارگان آنها، آنهم با به کار گیری کلمات و جملات "کلیشه ای" خود - که آنقدر بدون کمترین پشتوانه واقعی و علمی تکرار شده اند که دیگر جز به عنوان مزاح و تمسخر نمی توانند مطرح باشند - دست بر نمی دارند. آنها در شرایطی هنوز به تبلیغ و ترویج ایده های زهر آگین شان بر علیه خط مارکسیستی و اندیشه انقلابی "پیام فدائی" ادامه می دهند که آن خط و اندیشه هر روز حضور زنده و سازنده خود را پر شور تر و غیر قابل انکار تر از پیش نه تنها در خارج از کشور بلکه در بطن شرایط جامعه سرکوب شده ما آشکار می سازد.

اگر نادانان و مغرضانی بر آنند که "پیام فدائی" می باید برای مبارزینی که در داخل کشور با رژیم می جنگند رهنمود های تشکیلاتی و اشکال سازماندهی تعیین کند، خود در خطا به سر می برند. آنها باید بروند و اندیشه های بیمار گونه شان را تصحیح کنند. چنین کاری را در خارج از کشور در بهترین حالت ممکن است تنها روشنفکران بی مایه و مبتلا به بیماری خود محور بینی انجام دهند. بنابراین به این دلیل "پیام فدائی" را به باد حمله گرفتن و بر علیه آن سم پاشی کردن جز به دلسرد کردن مبارزین از تداوم مبارزه بر علیه دشمنان مردم، جز به باز داشتن دیگران از فعالیت انقلابی در همین سطح خارج از کشور خدمت نمی کند. یکی از موثر ترین راههای مقابله با سم پاشی های اپورتونیستی همانا گسترش فعالیت انقلابی است و همین پراتیک است که حد نزدیکی یا دوری جریانات و افراد را با آرمانهای انقلابی روشن ساخته و نشان می دهد که چرا کسانی که حتی حاضر نیستند برای شرکت در یک تظاهرات ضد رژیم در همین خارج کشور از خانه خود خارج شوند بیشتر از همه از فقدان "پراتیک" دیگران در "داخل کشور" گله مند اند!

مورد آن نیز متوجه شد که لحظه ای از سم پاشی بر علیه چریکهای فدائی خلق و نشریه "پیام فدائی" به مثابه ارگان آنها، آنهم با به کار گیری کلمات و جملات "کلیشه ای" خود - که آنقدر بدون کمترین پشتوانه واقعی و علمی تکرار شده اند که دیگر جز به عنوان مزاح و تمسخر نمی توانند مطرح باشند - دست بر نمی دارند. آنها در شرایطی هنوز به تبلیغ و ترویج ایده های زهر آگین شان بر علیه خط مارکسیستی و اندیشه انقلابی "پیام فدائی" ادامه می دهند که آن خط و اندیشه هر روز حضور زنده و سازنده خود را پر شور تر و غیر قابل انکار تر از پیش نه تنها در خارج از کشور بلکه در بطن شرایط جامعه سرکوب شده ما آشکار می سازد.

جریانات و افرادی که در طول حیات سیاسی شان کمتر گره گاهی یافت می شود که موضعی اصولی و انقلابی گرفته باشند و هم اکنون نیز با عدول از اصول و پرنسب های مارکسیستی و انقلابی در تلاش اند تا خود را با موج راست رویهای موجود در اپوزیسیون جمهوری اسلامی در انطباق قرار دهند، امروز بر شدت حملات خود نسبت به چریکهای فدائی خلق و "پیام فدائی" افزوده اند. اما تنها نگاهی به تحلیل ها و مواضع این نشریه

است. این یک ادعای بی اساس نیست. خود واقعیت "پیام فدائی" این را بیشتر از هر ادعائی ثابت می کند. اگر نادانان و مغرضانی بر آنند که "پیام فدائی" می باید برای مبارزینی که در داخل کشور با رژیم می جنگند

رهنمود های تشکیلاتی و اشکال سازماندهی تعیین کند، خود در خطا به سر می برند. آنها باید بروند و اندیشه های بیمار گونه شان را تصحیح کنند. چنین کاری را در خارج از کشور در بهترین حالت ممکن است تنها روشنفکران بی مایه و مبتلا به بیماری خود محور بینی انجام دهند. بنابراین به این دلیل "پیام فدائی" را به باد حمله گرفتن و بر علیه آن سم پاشی کردن جز به دلسرد کردن مبارزین از تداوم مبارزه بر علیه دشمنان مردم، جز به باز داشتن دیگران از فعالیت انقلابی در همین سطح خارج از کشور خدمت نمی کند. درست به همین دلیل در مقابله با چنین تبلیغات زهر آگینی حتما باید کوشید که همچون همیشه فعالیت های مبارزاتی بر علیه دشمن را فزونی بخشید و با توانی دو چندان بر علیه رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی فعالیت کرد و فراموش نکرد که یکی از موثر ترین راههای مقابله با سم پاشی های اپورتونیستی همانا گسترش فعالیت انقلابی است و همین پراتیک است که حد نزدیکی یا دوری جریانات و افراد را با آرمانهای انقلابی روشن ساخته و

بیانید به این واقعیت فکر کنیم که چرا علیرغم اینکه همه دشمنان رنگارنگ کارگران و زحمتکشان و همه اپورتونیستها و رفرمیستها سالهاست از مرگ تنوری مبارزه مسلحانه یا بقول آنها "مشی چریکی" یا به صورتی که واقعیت گواه آنست تنها تنوری مارکسیستی-لنینیستی در ایران خبر می دهند و ۳۰ سال پیش پیشرفته‌ترین کویبیدن میخ تابوت این تنوری، سخن گفتند باز هم هر روز خود را با موج تازه تری از مشتاقان این تنوری مواجه می بینند؟ آیا این امر جز از این واقعیت ناشی می شود که این تنوری مارکسیستی از واقعیت جاری در اعماق جامعه نشئت گرفته و تنها پاسخ انقلابی به وضع نکبت باری است که بورژوازی وابسته حاکم با سرکوب هر صدای مخالفی به بار آورده است؟

کسانی که حتی حاضر یک تظاهرات ضد رژیمی از خانه خود خارج شوند "پراتیک" دیگران در مند اند! آنها در شرایطی نیست که به دلیل سیستماتیک جمهوری سازمانهای سیاسی موجود که خود زمانی در ارتباط سازمانها بوده اند، در داخل کشور حضور کشور در تبعید به سر می همواره از سوی "پیام صداقت با مردم در میان حال برای منتقدان بی گردیده تا حقارت و در عدم فعالیت های همین جا نیز خود را نشان از آن کتمان نمایند و وسیله صورت زرد خود عاریت گرفته از دیگران، مذبوحانه ای که البته دیگر این که کوچکترین نظرگاه

برخی از اپورتونیستها بدون این که کوچکترین نظرگاه جدید و ایده انقلابی منطبق بر واقعیت عرضه کنند، از "قدیمی" و تکراری بودن اندیشه های "پیام فدائی" سخن می گویند و چریکهای فدائی خلق را به "جرم" پای بندی به اصول انقلابی خود "سنتی" قلمداد می کنند و بروی خود نمی آورند که اصول فکری جریانات سیاسی لباس تن نیست که با هر بار حمام رفتن باید آنرا عوض نمود. اگر چنین بود مارکسیستها باید به خاطر نزدیک به ۱۶۰ سال که از انتشار مانیفست می گذرد، دست کم ۱۶۰ بار اصول فکری خود را زیر پا گذاشته و برای اینکه سنتی خوانده نشوند، اصول "تازه" ای را "انتخاب" می کردند! تا از گزند انتقاد "تکراری" و کلیشه ای راست ها به اصولشان که از نظر آنها دیگر کهنه و تکراری شده است، در امان بمانند! بنابراین اگر سنتی بودن به معنای دفاع از سنت ها و ارزشهای انقلابی و سنت های مبارزاتی طبقه کارگر و توده های ستمدیده است چرا نباید بر این سنتها پای فشرود و هم زمان موقعیت کسانی را درک نمود که درد فقدان سنت های انقلابی در نزدشان آنها را مایوس و خشمگین ساخته است؟

نشان می دهد که چرا نیستند برای شرکت در در همین خارج کشور بیشتر از همه از فقدان "داخل کشور" گله که بر کسی پوشیده سرکوبهای وحشیانه و اسلامی، سالهاست که و همه فعالان سیاسی با یکی از همین صحنه اصلی نبرد در نداشته و در خارج از برند. این واقعیت که فدائی" با صراحت و گذاشته شده است، عمل به نردبانی تبدیل زبونی خود را، - که عملی مبارزاتی در می دهد- با بالا رفتن بکوشند تا به این رابا حرفهای سرخ رنگین سازند. تلاش خریداری هم ندارد. برخی از اینها بدون

جدید و ایده انقلابی منطبق بر واقعیت عرضه کنند، از "قدیمی" و تکراری بودن اندیشه های "پیام فدائی" سخن می گویند و چریکهای فدائی خلق را به "جرم" پای بندی به اصول انقلابی خود "سنتی" قلمداد می کنند و بروی خود نمی آورند که اصول فکری جریانات سیاسی لباس تن نیست که با هر بار حمام رفتن باید آنرا عوض نمود. اگر چنین بود مارکسیستها باید به خاطر نزدیک به ۱۶۰ سال که از انتشار مانیفست می گذرد، دست کم ۱۶۰ بار اصول فکری خود را زیر پا گذاشته و برای اینکه سنتی خوانده نشوند، اصول "تازه" ای را "انتخاب" می کردند! تا از گزند انتقاد "تکراری" و کلیشه ای راست ها به اصولشان که از نظر آنها دیگر کهنه و تکراری شده است، در امان بمانند! بنابراین اگر سنتی بودن به معنای دفاع از سنت ها و ارزشهای انقلابی و سنت های مبارزاتی طبقه کارگر و توده های ستمدیده است چرا نباید بر این سنتها پای فشرود و هم زمان موقعیت کسانی را درک نمود که درد فقدان سنت های انقلابی در نزدشان آنها را مایوس و خشمگین ساخته است؟! بیائید به این واقعیت فکر کنیم که چرا علیرغم اینکه همه دشمنان رنگارنگ کارگران و زحمتکشان و همه اپورتونیستها و رفرمیستها سالهاست از مرگ تنوری مبارزه مسلحانه یا بقول آنها "مشی چریکی" یا به صورتی که واقعیت گواه آنست تنها تنوری مارکسیستی-لنینیستی در ایران خبر می دهند و ۳۰ سال پیش پیشرفته‌ترین کویبیدن میخ تابوت این تنوری، سخن گفتند باز هم هر روز خود را با موج تازه تری از مشتاقان این تنوری مواجه می بینند؟ آیا این امر جز از این واقعیت ناشی می شود که این تنوری مارکسیستی از واقعیت جاری در اعماق جامعه نشئت گرفته و تنها پاسخ انقلابی به وضع نکبت باری است که بورژوازی وابسته حاکم با سرکوب هر صدای مخالفی به بار آورده است؟ اگر این تنوری و این مواضع با واقعیات انطباق نداشت آیا باز هم این خط انقلابی بطور روزافزونی مورد استقبال مردم و مبارزین قرار گرفته و در ایران پژواک داده می شد؟ آیا هم امروز تلاش مذبوحانه دشمن در بدگویی و لجن پراکنی بر علیه سمبل های مبارزاتی رهروان اندیشه های انقلابی و ترساندن مردم از اینکه "اگر گروه اشرف دهقانی در سال ۱۳۵۷ قدرت سیاسی را در دست می گرفت سرنوشت خمر های سرخ به سر کشور" می آمد؟ خود گواهی بر وجود ریشه های عمیق این اندیشه در میان کارگران و زحمتکشان و دلیل سرزندگی آن در جنبش انقلابی نیست؟

دانسته و قلبشان برای مبارزه در جهت دستیابی به خواستها و مطالبات کارگران و زحمتکشان می‌طبد را با صمیمیت فشرده و بر این امر تاکید کنیم که حرکت هر چه گسترده تر مستلزم همکاری تک تک انقلابیونی است که آرمانهای تبلیغ شده از سوی این نشریه را آرمانهای خود می‌دانند.

زیرنویس‌ها:

*- از اعلامیه "علیه تروریسم برای جهانی بدون جنگ و ترور" که بوسیله "کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی" متشکل از حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان کارگران انقلابی ایران "راه کارگر" و سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران به دنبال رویداد ۱۱ سپتامبر صادر شد .

*- برای درک آبخشور اصلی اراجیفی از این قبیل نیاز به کنکاش زیادی نیست. تنها نگاهی به تبلیغات ضد کمونیستی مهره های شناخته شده ای چون عباس میلانی که در وابستگی اش به مراکز قدرت در امریکا شکی وجود ندارد، کافی است تا معلوم شود که این اراجیف چرا و از طرف چه کسانی رواج داده می‌شوند. برای نمونه نامبرده در گفت و گو با روزنامه "هم میهن" می‌گوید: "الان مدتهاست که چپ سستی ایران حرفی برای گفتن ندارد." (شماره ۱۶ "هم میهن" چهارشنبه ۹ خرداد ۱۳۸۶)

امروز خشم قابل فهم سازشکاران رنگارنگ نسبت به گسترش این مواضع و بویژه رشد روز افزون طرفداری از قهر و انقلاب در سطح جامعه، آنها را بر آن داشته تا - چه در لباس واقعی خویش و چه در لباس عاریتی چپ - این مواضع را مورد حمله قرار دهند. اما مدافعین راستین کارگران و زحمتکشان و رهروان صادق انقلاب برخورد دیگری داشته و جز به سازندگی فکر نمی‌کنند و جز در راه سازندگی گام بر نمی‌دارند. بر مبنای چنین دیدگاه انقلابی است که "پیام فدائی" همان گونه که در آغاز حرکت خود نیز عنوان کرده بود بر ضرورت گسترش مبارزه ایدئولوژیک پرولتری پا فشاری می‌کند. هنوز هم ضمن استقبال از چنین امری، "ستون آزاد" نشریه را در اختیار هر انقلابی کمونیستی قرار می‌دهد که خواهان تبادل نظر و اندیشه برای هر چه شفاف تر کردن نظرات انقلابی در جهت پیشبرد جنبش می‌باشد. به خصوص ما از درج نوشته های رفقای طیف معتقدین به نظرگاه های بنیانگذاران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که حرکت مبارزاتی خود را بر اساس آن باورها پیش می‌برند در این صفحه استقبال کرده و اقدام به چنین کاری را انجام یک وظیفه انقلابی تلقی می‌کنیم. دامن زدن به مبارزه ایدئولوژیک با استفاده از "ستون آزاد" پیام فدائی از این زاویه نیز اهمیت دارد که به ما کمک می‌کند تا با دیدن ضعفها و نارسائیهای کارمان اجازه ندهیم که ایرادتمان برای خودمان تحمل پذیر گردد، بلکه بگوئیم تا با همکاری تک تک یاران "پیام فدائی" و همه انقلابیونی که قلبشان برای منافع کارگران می‌طبد، نارسائی‌ها را فهمیده و شرایط غلبه بر آنها را بوجود آوریم تا از این طریق امکان یابیم هر چه بیشتر صدای انقلابی، صدای کارگران و زحمتکشان را در این نشریه پژواک دهیم.

"پیام فدائی" همان گونه که در آغاز حرکت خود نیز عنوان کرده بود بر ضرورت گسترش مبارزه ایدئولوژیک پرولتری پا فشاری می‌کند. هنوز هم ضمن استقبال از چنین امری، "ستون آزاد" نشریه را در اختیار هر انقلابی کمونیستی قرار می‌دهد که خواهان تبادل نظر و اندیشه برای هر چه شفاف تر کردن نظرات انقلابی در جهت پیشبرد جنبش می‌باشد. به خصوص ما از درج نوشته های رفقای طیف معتقدین به نظرگاه های بنیانگذاران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که حرکت مبارزاتی خود را بر اساس آن باورها پیش می‌برند در این صفحه استقبال کرده و اقدام به چنین کاری را انجام یک وظیفه انقلابی تلقی می‌کنیم.

*- از بی مزگیهای ابراهیم نبوی، "طناز" رژیم دارو شکنجه جمهوری اسلامی که هنوز امکان اصلاح این دیکتاتوری ددمنش از دورن را تبلیغ می‌کند. ریاکاری که می‌کوشد با جوک و لطفه گرگ درنده را بره سر بزیرجا بزند.

گسترش روز افزون نظرگاه ها و تحلیل های "پیام فدائی" که بدون همکاری تک تک فعالان و یاران این نشریه امکان پذیر نبود - برغم تمامی کمبودها و ظرفیت های قابل گسترش این نشریه انقلابی - نشان می‌دهد که تلاشهای روزمره این یاران باعث گردیده که "پیام فدائی" به بخشی از هدفهایی که در مقابل خود گذاشته دست یافته و حال ضرورت گام برداشتن بسوی اهدافی بزرگتر، فعالیت دوچندان ما را طلبیده و نیاز جلب همکاری شمار بیشتری از یاران جدید را با برجستگی در مقابل ما قرار می‌دهد. به همین دلیل، صدمین شماره انتشار نشریه فرصتی ست تا ما بار دیگر دست همه انقلابیونی که آرمانهای "پیام فدائی" را آرمانهای خود

پیام فدائی و خوانندگان

آمان

ر-ر

با سپاس از مطلبی که ترجمه و ارسال نموده اید. همانطور که خود قید کرده اید این مطلب بیشتر بکار مطالعه درونی می‌آید. منتظر دریافت مطالب و ترجمه های جدید ترکی از شما هستیم. پیروز باشید.

دانمارک

ر-الف-ق

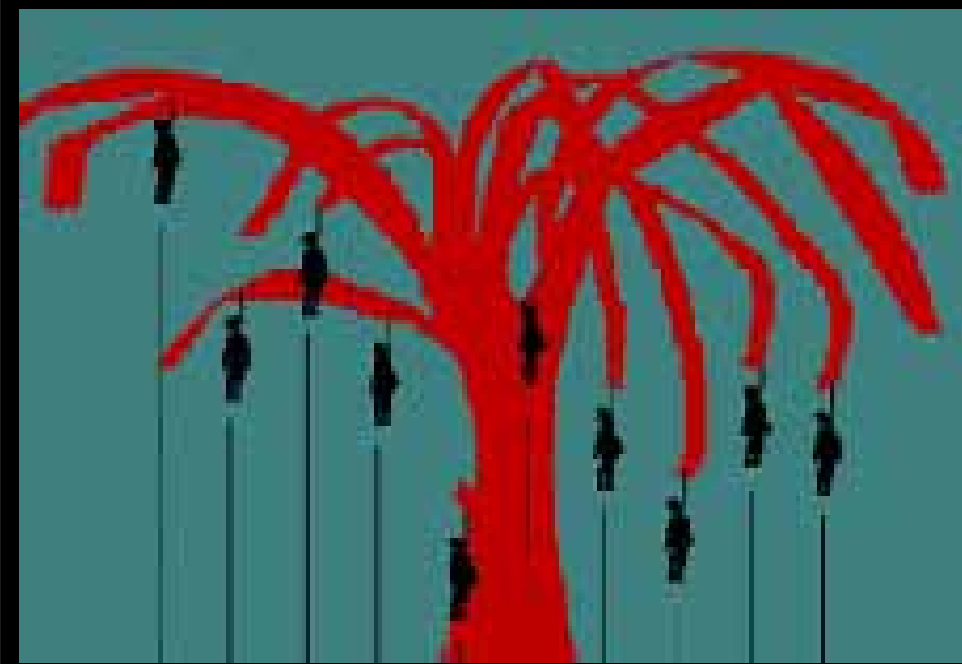
مشخصاتی که برای دریافت مبلغ آونمان نشریه فرستاده بودید، رسید اما شماره ای که برای دریافت وجه ارسالی داده اید اشتباه است و به همین دلیل امکان وصول آن برای ما وجود ندارد. ما چند بار

از طریق شماره تلفنی که داده بودید تماس گرفتیم که مناسبانه آن شماره هم جواب نمی‌دهد امید واریم که از این طریق در جریان مشکلاتی که پیش آمده قرار بگیرید. موفق باشید.

کانادا

ر-پ-ر

با سپاس فراوان از ارسال دفتر اشعارتان، به امید اینکه در فرصت های مناسب بتوانیم این اشعار پر مضمون و با ارزش مبارزاتی را بیشتر به اطلاع خوانندگان نشریه برسانیم. پیروز باشید.



این بذرها به خاک نمی ماند...

خون است و ماندگار است!

گرامی باد خاطره تمامی

جانباختگان قتل عام سال ۶۷!

ملاحظاتی در باره "گردهمایی" کلن!

بیند که اتحادی صورت نگرفته، پس می گویند که "سمنار" شکست خورد. پس از این حملات، دن کیشوت های دیگری وارد میدان شده و به ذکر به اصطلاح دلایل شکست سمنار می پردازند و به سازماندهندگان آن می تویند که اصلاً حق نداشته اند که در دهه ۶۰ سمنار بر پا کنند! و البته این سخن به دل نشین برای مرتجعین جمهوری اسلامی را با پنهان شدن در پشت حرف های ظاهراً چپ می زند تا کسی به محفل، گروه و یا بنگاه اینترنتی شان نگوید که چرا نباید برای محکوم کردن جنایات جمهوری اسلامی در رابطه با کشتار زندانیان سیاسی، سمنار یا گردهمایی تشکیل داد؟! این دیگر چه نوع ایرادی است که به سازماندهندگان سمنار وارد می شود!! در چند سال پیش هر جا جلسه و مراسمی برای بزرگداشت خاطره زندانیان سیاسی دهه ۶۰ و محکوم کردن جنایات جمهوری اسلامی در این دهه بر پا می شد، عده ای با عجله و دست و صورت نشسته خود را به وسط بحث ها انداخته و سعی در منحرف کردن آنها می نمودند: بگوئید که اعدام خوب است یا نه و شما

ای در جنبش بار آورده اند که دستکش هایشان کثیف شده است. دسته دوم که در طرف راست جماعت اول قرار دارند، فریبکارانی هستند که دست به هیچ کار مبارزاتی نمی زنند و اصلاً تنها به یمن تکنولوژی جدید موجودیت پیدا کرده اند. این عناصر، رسالت خود را نقد کارهای مبارزاتی دیگران قرار داده و در تلاش برای نفی ورد چنان کارهائی، به هر طریق می کوشند آنها را بی ارزش و بی اهمیت جلوه دهند. این ها نیز که سعی دارند نقاب "رادیکال" و "چپ" به چهره زنند، در مقام راست های چپ نما و یا چپ نماهای راست، "گرد همائی" را با خشم و کینه تمام آماج حملات خود قرار داده اند. در صف این دسته، برخی ضمن آن که با نام بردن از چریکهای فدائی خلق، آنها را به خاطر شرکت در آن گردهمایی به سازشکاری متهم میکنند، "سمنار" را ارکان سازش خطاب کرده و اینطور جلوه می دهند که گویا چپ ها و راست ها برای "اتحاد" با هم به آن گرد همائی رفته بودند؛ و چون می

به شکل خاصی، ضعیف ترین صدا را در آن گردهمایی داشته باشند. این دسته، سازماندهندگان گردهمایی را به خاطر اینکه مانع از حضور نیروی چپ در آن نشده، آن را حیف نکرده و برعکس به چپ ها تریبون داده است، شدیداً تحت فشار قرار داده اند. برای شناخت این دسته از راست ها باید دانست که دو طیف در آن جای دارند. طیف اول موضع و حرفهای راست روانه خود را با صراحت مطرح می کنند و نه تنها قیافه چپ به خود نمی گیرند بلکه آشکارا فاصله خود با نیروهای چپ و رادیکال را حفظ می کنند. طیف دوم اما در شعار سعی دارد خیلی هم "تندو تیز" و چپ جلوه کند و از این رو ابائی ندارد که حتی شعار هائی چون درود بر انقلاب و زنده باد سوسیالیسم هم سر دهد ولی در عمل همواره در قبال مسایل مختلف جنبش مواضع راست اتخاذ می کند و به همین خاطر همیشه "دستکش های کثیف" به دست دارد. اتفاقاً درست به همین دلیل برای شناخت اینها نباید حرفها و ادعاها و شعارهایشان را جدی گرفت و حتماً باید به دستانشان نگاه کرد و دید به چه عملی دست زده و چه خراب کاری

"گردهمایی سراسری در باره کشتار زندانیان سیاسی" پس از ماه ها تلاش پیگیرانه و کار و زحمت زیاد سازمان دهندگان و برگزار کنندگان آن در روزهای ۲۴-۲۶ آگوست ۲۰۰۷ برگزار شد و به سرانجام رسید. اما اگر این سمنار تمام شد، هنوز بحث و گفتگو و از آن بیشتر جدل در مورد آن به پایان نرسیده است. کوشش های زیادی صورت گرفته و می گیرد تا این گردهمایی به عناوین و شکل های مختلف "کوئیده" شود. البته انتقادهای سازنده ای هم در این میان مطرح می شوند که برای هر چه پویا تر کردن چنین مراسم هائی در رابطه با زندانیان سیاسی دهه ۶۰ و تداوم آنها در آینده، حتماً لازم است مورد توجه قرار گیرند.

کسانی که با عصبانیت و یا حرارت، "گردهمایی" را می کویند به دو دسته تقسیم می شوند.

دسته اول کسانی هستند که انتظار برپائی یک "گردهمایی" بدون حضور نیروی چپ را در آن داشتند و یا حداقل انتظار داشتند که چپ، چه به صورت منسک و چه به صورت افرادی غیر وابسته

سران جمهوری اسلامی را چکار خواهید کرد!!؟ اگر چه همه کسانی که این بحث را مطرح می کردند از یک قماش نبودند و بعضی واقعاً نا آگاه به نتیجه کار خود، آلوده آن فضا در چنان جلساتی می شدند ولی بحث نامربوط در هر حال نمی توانست در خدمت انحراف توجه ها از موضوع اصلی که همانا چگونگی و چرایی کشتار سال ۶۷ و همه اعدام های دهه ۶۰ بود، قرار نگیرد. بعدها این تم عوض شد و کوشش در انحراف مسیر درستی که چنان مراسم هائی می بایست به خود بگیرد خود را در کوشش برای ایجاد سردگمی در معنی و مفهوم نواب نشان داد. این موضوع جای تم اول را در چنان مراسم ها و جلساتی گرفت. حالا می بایست کوشش در درک ابعاد جنایات جمهوری اسلامی در دهه ۶۰، چرایی آن و درسهایی که باید از آن برای ساختن آینده ای بهتر گرفت به حاشیه رود و همه توجه ها و انرژی ها مثلاً صرف آن شود که جای کلمه "نواب" با کلمه دیگری عوض شود، به این بهانه که آن کلمه باید "اسلامی" نباشد، "عربی" نباشد، فارسی کامل و اصیل باشد. هم زمان این را هم زمزمه کردند که باید تریبون خود را در اختیار توایین هم قرار دهیم و غیره!! در ادامه چنین تلاش هائی، بعضی ها نیز سعی کردند که برپائی چنان مراسم هائی را با روضه خوانی یکسان جلوه دهند و هر گونه یاد کردن از جانباختگان دهه ۶۰ را به نام "مجالس عزاداری" مردود بشمارند. گفتند که دیگر بساط "روضه خوانی" برای کشتار سال ۶۷ را کنار بگذارید و به جای آن فلان و بهمان کارها را بکنید. در این مورد نیز متأسفانه کسانی ناآگاهانه و بدون تعمق، حرفهای مغرضین را تکرار کردند. در همین رابطه پیشنهادهای "غرای" فراوانی داده شد تا اگر مراسمی هم به یاد آن عزیزان گذاشته می شود به گونه ای باشد که از محتوا خالی گردد؛ به این امید که در تداوم کوشش برای بی محتوا کردن آن ها، دیگر برپائی چنان مراسم هائی به خیال آنان از "مد" بیافتد. همه این کار ها صورت گرفته و هنوز هم به اشکال گوناگون ادامه دارد، اما تا کنون شنیده نشده بود که کسانی مستقیماً به خاطر برگزاری مراسم برای محکوم کردن کشتار دهه ۶۰ مورد عتاب و خطاب قرار

بگیرند که اصلاً حق نداشته اند که برای زندانیان سیاسی مراسم برپا کنند! بدون این که بخواهیم این جماعت دوم (منتقد نه) کوبنده "گرد همائی" را بیشتر از این بشناسانیم و تفاوت های غیرقابل انکار بین راست ها را نادیده گرفته و آنها را با هم قاطی کنیم، تا آنجا که صرفاً حرفهای زده شده مطرح اند، در اینجا بعضی ایرادات آنها به "گردهمائی سراسری در باره کشتار زندانیان سیاسی" را با ایرادات جماعت اول که اتفاقاً گاه در ترم نیز با هم یکسانند، یکجا مورد برخورد قرار می دهیم. در آخر این بحث البته انتقادات سازنده ای هم که در مورد "گردهمائی" بیان شده اند و یا خود ما چنین انتقاداتی داریم به همراه بعضی اظهار نظرات دیگر مطرح خواهند شد.

ایراد می گیرند که گردهمائی "تنها بلندگوی چپ سنتی و در مرکز آن جنبش فدائی گشت" و "سه الی چهار سخنران تمام فضای سمینار را تسخیر کرده بود" و گویا به این خاطر "انحصار طلبی و سکتاریسم" بر سمینار حاکم بود. ایراد می گیرند که سازماندهندگان گردهمائی گویا "یک گرایش قدیمی کلیشه ای خطی-مکتبی" را پیش می بردند و سمینار را گرفتار "نوستالژی چپ" کرده بودند. چپی که گویا حرفهایش کهنه است. از دیدگاه احمدزاده و پویان دست بر نمی دارد و از خودش حرفی ندارد. و یا گویا اصلاً حرفی برای زدن ندارد. البته در جمع راستها کسانی برای حرفهای درستی می زنند ولی بلافاصله اضافه میکنند که: خوب، عمل مسلحانه که نمی کنند (این طور جلوه می دهند که گویا برانیک، یعنی صرفاً عمل مسلحانه)، پس برانیک ندارند. پس چه فایده که اصلاً هستند و ... (اصلاً باید کاری کرد که نباشند تا همچون خاری به چشم آنها فرو نروند!) و گویا "این ۲۷ سال هیچ کاری انجام نداده اند" (این هم یک تم تبلیغی بی پایه و اساسی است که مغفریان در اینجا و آنجا مطرح می کنند و این روزها راست های چپ نما و یا چپ نماهای راست- آن دسته که دست کش

هایشان همیشه کثیف می شود- به شدت بر طبل آن می کوبند). جای تردید نیست که این گونه تهمت زدن ها و گرفتن نوک تیز حملات خود به سوی نیروهای چپ و رادیکال (و با نام بردن از چریکهای فدائی خلق، به سوی آنها)، تنها در خدمت بی اثر و خنثی سازی برانیک و نظرات انقلابی آنها و رواج پاسیفیسم قرار دارد که حال این کار را با استفاده از "گردهم آئی سراسری در باره کشتار زندانیان سیاسی" دنبال می کنند.

بلی این "غول"، این دشمن دیرین همه راست ها که تصور می شد پس از آنهمه تبلیغات زهرآگین و رواج دروغ و تهمت های سمی در موردش، دیگر او را در شیشه کرده اند، حال با "سه و الی چهار سخنگو" سمینار را به تسخیر در آورده بود!! این طور فهمیده شد که منظور از آن دشمن دیرین که حال همه راست ها با غیض و غضب و شمشیر به دست، بر علیه اش برخاسته اند، "چریکهای فدائی خلق" می باشد. اما چنین نبود. البته راست ها با هم صدائی در تبلیغات مشترکشان بر علیه این نیرو موضوع را اینطور جلوه می دهند. بارها در موردش گفته و امروز هم به بهانه طرح ایراداتشان به "گردهمائی" می گویند: به خاطرات پر افتخار گذشته... تکیه و کرنش می کنند و نشسته اند "کتاب خاطره" می نویسند. صحنه های حماسی و تهییج کننده گذشته را در حال و آینده بازسازی می کنند... گذشته را برای زیستن در آن می پرستند. به گذشته لم داده اند و امروزشان را با گذشته تعریف می کنند و غیره. تازه بارها گفته و هنوز هم داد می زنند که اینها نیروی خیلی کوچکی هستند، اصلاً چیزی نیستند. این را حتی ابراهیم نبوی، "طناز" رژیم هم موقعی که در مورد شکل لباس جریانات سیاسی مختلف طنز می گفت و طنزازی می کرد، گفته بود که آنها اصلاً یک نفرند!! باهمه این اوصاف، واقعاً لشکر کثیفی راست در تبلیغات بر علیه چپی که آنها در سمینار می کوبند، صرفاً "چریکهای فدائی خلق" نبود و نیست. این را با اندکی تعمق روی نوشته هایشان میتوان دریافت. در عین حال فرصتی در یک اتاق پالتاکی

(منظور اتاق پالتاکی ایران- پویش به تاریخ ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۷ می باشد) پیدا شد تا فردی متعلق به یکی از راست های دسته اول در طیف چپ نماهای راست، با حرارت و به قول خودش "تیز و تند" و به قولی با "گوشت کوب"، به جان چپ حاضر در سمینار افتاد و روشن و آشکار ساخت که اعتراض آنها به سازماندهندگان "گردهمائی" که گویا باعث شده بودند که "یک گرایش قدیمی کلیشه ای خطی-مکتبی"، "نوستالژی چپ"، "انحصار طلبی و سکتاریسم" بر سمینار حاکم شود، فراتر از اعتراض به عدم حذف جریان سیاسی مشخص از سمینار و عدم ممانعت از شرکت فعال چریکهای فدائی خلق در آن "گرد همائی" است. فرد مذکور که به همراه هم کیشان دیگرش اخیراً هر آنچه در "نوشتار"های بی هویت اینترنتی آمده است را به "گفتار" تبدیل نموده و هر جا امکان می یابد و از جمله در اتاق های پالتاکی به تبلیغ و ترویج آنها می پردازد، معلوم کرد که مساله و مشکل آنها صرفاً چریکهای فدائی خلق نیست، بلکه مشکل، همه آن نیروی چپ و رادیکالی است که هنوز به آرمان های انقلابی پایبند است و "معنای شکست انقلاب" را مثل او درک نکرده است. یعنی نیروئی که هنوز به ارزش های انقلابی گذشته احترام می گذارد، هنوز حفظ و ترویج ارزش ها و سنت های انقلابی گذشته را به خصوص در شرایطی که ارتجاع به هزار شیوه آنها را بی ارزش و حتی ضد ارزش جلوه میدهد و طیفه انقلابی خود قرار داده و به طرق مختلف می کوشد بر اساس آن ارزش ها عمل نماید. فرد مزبور اعلام کرد که یک به یک این چپ "سنتی و انحصار طلب" که در سمینار بلند گو داشته اند را شمرده و دیده بود که به ۱۷ نفر از آنها تریبون داده شده بود، به یکی به نام شاعر به دیگری به نام منتقد به آن یکی به نام ترانه خوان و غیره. بنابراین معلوم شد که اشتباه است اگر تصور شود تنها شرکت چریکهای فدائی خلق در "گردهمائی"، مشکل "دسته کُ" راست ها یا سازماندهندگان آن می باشد؛ بلکه اعتراض اساساً بر سر شرکت فعال هر نیروی چپ و حضور هر فرد و نیروی فعال چپ در آن گردهمائی است که به درستی تریبون سمینار را

بر علیه جنایات جمهوری اسلامی و محکوم کردن این رژیم بکار گرفت. **اتفاقاً تا آنجا که به موضوع حمله به هنرمندان با مواضع چپ هم مربوط می شود، این زمزمه شنیده می شود که این هنرمندان دیگر "تکراری" و "کهنه" شده اند. آخر تا کی باید ترانه "دایه دایه" را شنید، تا کی باید آواز سر داد "توفنگ به زن به سینه دوشمنوم، توفنگ بی تو نمونوم..."، تا کی باید به ترانه سرانی در مورد سیاهکل پرداخت، از مفتاحی ها گفت و سعید سلطانبورها و غیره را در شعر به تصویر کشید؟! اصلاً این هنرمندان بدر نمی خورند. سواد فلسفی هم که ندارند (یعنی بر مبنای فلسفه اینها حرکت نمی کنند!!)**. نه، این ایراد و عیب بز رگ به سازماندهندگان "گردهمائی" وارد است که با این کارهای "سنتی" و "سکرتاریستی" و "خطی-مکتبی" و "کلیشه ای" و در یک کلام کفر آلود، گردهمائی را به "مرکز جنبش فدائی"، به مرکزی برای تبلیغ چپ سنتی، این "سنت گرایان موجود در اپوزیسیون" و "میکروفون فدائیان" تبدیل کرده بودند. وای بر این سازماندهندگان گردهمائی، وای بر این "گفتگوهای زندان" وای!

بلی، راست ها و چپ نماهای راست اینچنین خشم و غضب خود از شرکت چریکهای فدائی خلق و هر نیرو و فرد چپ و رادیکال در "گردهم آئی سراسری در باره کشتار زندانیان سیاسی" را بر سر سازماندهندگان آن خالی می کنند. در این میان از سایت شهزاد نیز (بنگاه سخن پراکنی ای که با بودجه امپریالیسم هلند برای پیشبرد اهداف امپریالیستی براه افتاده است) نیز باید نام برد که حملات و ایرادات خود که بعضاً همانهایی هستند که دیگر راست ها عنوان می کنند، به سازماندهندگان و شرکت کنندگان چپ و رادیکال آن را از زبان گزارشگر خود چنین مطرح کرده است: " نظرات غالب سخنرانان متعلق به یک جریان بود"، " کیفیت سخنرانی ها پائین ارزیابی شد و عرضه کننده ی گرایش محدودی حتی در جناح چپ. سخنرانی ها طولانی و تکراری بود... زنی... با دیدن فیلم مادر شایگان به یاد تبلیغات هیستریک و دولتی

افتاده بود." این مورد آخر را هم اتفاقاً فردی متعلق به طیفی از چپ نماهای راست در اتاق پالتاکی یاد شده در قبل تأیید کرد. به گفته وی، پسرش در همان سمینار به او گفته بود: مامان اگر می دانستم فیلم مادر شایگان نشان خواهند داد، اصلاً به این سمینار نمی آمدم. (این فرد هم حرف خود را همانند گزارشگر شهزاد نیز از زبان دیگری می زند).

همانطور که ملاحظه شد، در حمله به "گردهمائی"، دسته گری از راست ها تشکیل شده که علیرغم غیرمتجانس بودن اعضای تشکیل دهنده آن و صداهای ناهنجار خاص متعلق به هر یک از آنها، یک آواز از آن شنیده می شود. در برخورد به این دسته گری لازم نیست زیاد روی دروغ و تهمت و افتراهای ابراز شده نسبت به سازماندهندگان "گردهمائی" تأمل نمود. آن دروغ ها و تهمت ها را به راحتی می توان با رجوع به همه سخنرانی ها که گزارشگر شهزاد نیز تعداد آنها را شمرده و رقم ۴۱ را ذکر کرده است، و با اندکی دقت به مطالب مطرح شده، کیفیت آنها و مواضع اتخاذ شده در آنها کاملاً افشاء نمود و مثلاً نشان داد که این ادعای مغرضانه چقدر دور از حقیقت است که گویا " گرایش محدودی حتی در جناح چپ" بر سمینار غالب بود. و یا " سمینار را به مرکزی برای تبلیغ چپ سنتی" تبدیل کردند. اساس این ادعا ها- چه از طرف گزارشگر شهزاد نیز مطرح شده و چه از طرف راست های صریح و چه از جانب راست های چپ نما- در واقع یکی است که با جملات متفاوتی بیان شده بدون آن که واقعیت، گواه چنین ادعاهای مغرضانه ای باشد. ادعای سخیف دیگر نیز که گویا " سه الی چهار سخنران تمام فضای سمینار را تسخیر کرده بود (منظور این ادعا مشخصاً ۴ سخنران از فعالین چریکهای فدائی خلق می باشد) چندان نیاز به افشاگری ندارد، چرا که هر عقل سلیمی می تواند متوجه باشد که ۴ سخنران در مقابل ۳۷ سخنران دیگر (۳۷=۴-۴۱) با سخنرانی هائی با "کیفیت غیر پائین"، "غیر تکراری"، "غیر شعاری" و از این دست (که تازه مغرضین عکس چنین چیزی را به آن سخنرانی ها نسبت می دهند)، نمی توانستند و یا بعید بود که بتوانند به

شکلی که اینها جلوه می دهند، سمینار را "تسخیر" کنند. البته این ادعا آنقدر غیر واقعی است که هر کسی از آنها خواهد پرسید که کدام حرفتان را قبول کنیم؟! از یک طرف با غیض و غرض در مورد بقول خودتان "سه الی چهار سخنران" می گوئید که آن سخنرانی ها شعاری بود، هیچ چیز تازه و مهمی در آنها نبود، تکراری بود، تهییجی بود، خسته کننده بود، کیفیتش پائین بود و اتهامات دیگر از این دست می زیند و از طرف دیگر ناخود آگاه چنان قدرت و اعتباری برای آن سخنرانی ها قایل می شوید که ادعا می کنید " سه الی چهار سخنران تمام فضای سمینار را تسخیر کرده بود". اصلاً فرض کنیم که حرف شما درست است و آنها سمینار را تسخیر کردند. خب، این چه ربطی به سازماندهندگان "گردهمائی" دارد و چرا باید ایرادی به آنها شمرده شود؟ در منطقی که ارائه می دهید، شما بگوئید که چه نقص و ایرادی در کارتان بود که نتوانستید تأثیرات آن "سه الی چهار سخنران" را خنثی کنید؟. واقعیت را بخواهیم شما از ناکامیتان شکایت می کنید که نتوانسته اید سمینار را آن طور که می گوئید "تسخیر" کنید!! بنابراین از حقیر بودن طرح چنین امری هم که بگذریم، در هر حال به تسخیر در آمدن سمینار توسط ۴ سخنران نمی تواند ایرادی به سازماندهندگان گردهمائی باشد، همانطور که اگر هر تعداد از ۴۱ سخنران دیگر هم این کار را کرده بودند باز این به خودی خود ایرادی وارد به آنها نبود. بنابراین این طیف چپ نما و همینطور راست های صریح بهتر است که حرف دلشان را به وضوح بیان می کردند. نه این واقعیت داشت که ۴ سخنران سمینار را تسخیر کرده بودند و نه با در نظر گرفتن مواضع سیاسی-ایدئولوژیک همه سخنرانان و کسانی که در آن سمینار به اجرای برنامه های مختلف(هنری و غیر هنری) پرداختند، این بیان حقیقت است که گردهمائی "عرضه کننده" گرایش محدودی حتی در جناح چپ" قلمداد شود. این سخن نیز افترا و تهمتی بیش نیست که گردهمائی" تنها بلندگوی چپ سنتی و در مرکز آن جنبش فدائی گشت" **مگر آن که منظور، سان این ناکامی باشد که سمینار تماماً به تسخیر راست در نیامد و تنها بلندگوی**

راست نشد(در واقع منظور هم همین است).

زندانیان. خاطر خواه

سیاهچال اوین هستند!

اخیراً مقامات قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران در یک اقدام نمایشی، برای مقابله با تبلیغاتی که در رابطه با شکنجه گاه اوین در سطح جامعه رواج دارد تعدادی از ایادی خود و خبرنگاران دستچین شده را به این زندان برد تا با نشان دادن زندانیان عادی و شرایط بازداشت آنها، ادعای شکنجه و اذیت و آزار زندانیان سیاسی در اوین را لاپوشانی نماید. خبرنگاری فارس پس از این دیدار ادعا نمود که اوین زندانی است که " زندانیان خاطر خواه آن هستند" این اراجیف در شرایطی طرح می شود که سلیمانی، مدیر کل زندانهای استان تهران در جریان این بازدید به خبرنگاران گفت: " ظرفیت اسمی زندان اوین هزار نفر است اما آمار کل زندانیان در این بازداشتگاه ۵ هزار و ۳۰۰ نفر می باشد که تعداد ۲ هزار و ۵۰۰ نفر از آنان در حال حاضر در زندان و ما بقی در مرخصی به سر می برند" در شرایطی که به ادعای خود مسئولین جمهوری اسلامی تعداد زندانیان اوین پنج برابر ظرفیت قانونی این زندان است هم معنای زندانی که زندانیان خاطرخواه آن هستند روشن می شود و هم وضعیت دهشتناک بقیه زندانهای کشور که تازه اوین در مقابل آنها از وضع مناسب تری برخوردار می باشد!

به نظر می رسد که تا اینجا هم، روشن است که ناراحتی واقعی این طیف های راست از چیست! و تا همین

جا هم به طور کلی این سنوال که فغان آنها از سمنیار برای چیست و از چه چیز در آن رنج بردند، پاسخ خود را دریافت کرده است. اما در یک کلام و به طور مشخص باید گفت که رنج و ناراحتی اصلی آنها این است که سمنیار چیزی مغایر با آرزوها و تصورات این جماعت عرضه کرده بود. نیروی چپ و به خصوص چریکهای فدائی خلق با حضور خود اجازه نداده بودند که آرمان های مبارزاتی و انقلابی جانباختگان دهه ۶۰ در زیر آوار دفاع به اصطلاح حقوق بشری از زندانیان سیاسی مدفون شود و به بهانه دفاع غیر ایدئولوژیک (!!!) از زندانی سیاسی و تحت عنوانی چون برخورداری از "بلوغ و دانش سیاسی" مرز بین زندانیان سیاسی مدافع کارگران و زحمتکشان و توده های تحت ستم ایران با زندانیان سیاسی خودی رژیم جمهوری اسلامی مخدوش گردد. برآستی چه کسانی جز کمونیست ها، جز معتقدین راستین به سوسیالیسم قادرند که ضمن حفظ چنین مرزهایی، رژیم جمهوری اسلامی را به خاطر زندانی کردن حتی نوکران درگاه خود که خرده اختلافاتی با کل دستگاه پیدا کرده اند محکوم نموده و خواستار آزادی بی قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی- عقیدتی در این رژیم سراپا ننگ و جنایت باشند؟! کسانی که فکر می کنند که حتماً باید در فرنگ بود تا از آزادی همه زندانیان سیاسی دفاع نمود و فکر می کنند که خود نوبرش را آورده اند که چنین حرفی را می زنند و به همین خاطر در جنگ دون کیشوتی با به اصطلاح "سنت گرایان در چپ" خود را پیروز تصور می کنند، فراموش کرده اند که توده های فرنگ ندیده ما با تأثیر پذیری از مبارزه انقلابی پیشگامان کمونیست خود(چریکهای فدائی خلق) که شما امروز آنها را با لفظ فوق الذکر مورد عنایت (!!) قرار می دهید و در شرایطی که درست به خاطر مقبولیت "جنبش فدائی" در جامعه تا حدی اخلاق و فرهنگ کمونیستی در میان توده ها رواج داشت، در تظاهرات خود بر علیه رژیم دیکتاتور شاه، شعار می دادند: " زندانی سیاسی آزاد باید گردد" و به واقع خواستار آزادی همه زندانیان سیاسی- عقیدتی بودند. اما آیا آنهایی که به خاطر بودن در فرنگ خیال می کنند که دموکراسی را

شناخته اند واقعاً از این مقوله شناخت درستی دارند؟ اینها ظاهراً نام " همه با هم" را دموکراسی می گذارند. ولی تنها یادآوری تجربه تلخی که طرح این شعار از طرف خمینی در جریان مبارزات توده ای در اواخر دوران شاه به همراه داشت باید کافی باشد تا اندکی روی این امر تعمق نمود. نه فقط تجربه فوق بلکه تجارب کوچک و بزرگ دیگری نشان می دهند که چنان درکی از دموکراسی جز به معنی حقنه کردن خواست و اغراض یک بخش از "همه" به "همه" از طریق ممانعت از حضور مستقل آنها با شعارها و خواست های خودشان نیست. اینها هر جا امکان پیشبرد خط "همه با هم" خود را یافته و مثلاً تظاهراتی راه انداخته اند اولین حرفشان این بوده که کسی شعار و پرچم خودش را نیاورد و حتی مانع از آن شده اند که کسی کار سیاسی-هنری خاص خودش را در جمعی که آنها سکانش را به دست داشتند، به نمایش بگذارد. چرا ؟ چون "همه" باید فقط حرف آنها را بزنند و بس.(۱)

دموکراسی از نوعی که راست ها در رابطه با "گردهمائی" مطرح می کنند را فقط باید دموکراسی حذفی نام نهاد که رنگارنگی را ناب نمی آورد مگر آنکه مطمئن شود که رنگ سرخ یا در آن جای ندارد و یا سفید فضا را چنان اشغال کرده است که این رنگ به حاشیه رانده شده است. در برخورد به همین "گردهمائی" از نظرگاه فوق الذکر دیدیم که تا چه حد ادعای آنان مبنی بر این که گویا چپ رادیکال و به قول آنها " جنبش فدائی" سمنیار را تسخیر کرده بود، بی اساس و موهوم بود. اما ناراحتی آنها نه از یک امر واقعی بلکه در واقع از یک امر واقعی سرچشمه می گرفت و آن این که چرا این چپ رادیکال علیرغم همه تلاش های ضد انقلابی و غیر انقلابی که برای ایزوله کردن آن در طی سالیان صورت گرفته، در همه جا حضور دارد و چرا حضورش در سمنیار آنقدر برجسته و محسوس بود؟! در واقع کنه ایراد و اعتراض آنها به سازماندهندگان "گردهمائی" آن بود که چرا از حضور این چپ در آن جلوگیری

نکردند؟ دموکراسی مورد نظر آنها یعنی این: دموکراسی حذفی.

برای شناخت بیشتر دموکراسی حذفی، بی مناسبت نیست که در اینجا برخورد با شعار "زنده باد سوسیالیسم" را مورد توجه قرار دهیم. آیا عدم نصب این شعار در سالن سمنیار به معنی کوشش در حذف و یا به قولی خاک کردن آن نبود؟ اینطور توجیه می شود که نصب چنان شعاری به معنی آن است که گویا فقط و فقط باید از زندانیان کمونیست دفاع کرد و بس. اما تا کنون چه کسانی جز کمونیست های واقعی، دموکراتیک ترین میش را در دفاع از حقوق زندانیان سیاسی با هر فکر و اندیشه ای که داشته اند، از خود نشان داده اند؟ چرا کسانی که واقعاً به سوسیالیسم معتقدند نباید زیر پرچم خود خواهان آزادی همه زندانیان سیاسی باشند؟ چرا تحت همین پرچم و به نام خود نباید رژیم جمهوری اسلامی به مثابه یک رژیم دیکتاتور و جنایت پیشه را حتی به خاطر زندانی کردن عناصری از جناح های دیگر رژیم که خود دستشان به خون توده ها آغشته است، محکوم بنمایند و به این رژیم بگویند که تو حتی صلاحیت محکوم کردن چنین عناصری را هم نداری؟ این "خط دار" بودن چه ایرادی دارد؟ و آیا ایراد به آن "بی خط" ها نیست که تحت عنوان ظاهراً "همه" زندانیان سیاسی، اولین کاری که می کنند حذف شعار زندانی سیاسی چپ و در واقع حذف خود چپ است؟ اگر قرار به قضاوت منصفانه باشد هر کسی می تواند ببیند که آیا کمونیست های راستین، یا راستهای به اصطلاح بی خط، کدام واقعاً دموکرات هستند و کدام از چنان "بلوغ و دانش سیاسی" برخوردارند که درک درستی از دموکراسی داشته و در عمل به آن پایبندند؟! آنوقت معلوم می شود که آیا این کسانی که شما آنها را "چپ سنتی" می خوانید واقعاً دموکرات هستند و یا شما به اصطلاح "مدرن" ها که به دموکراسی حذفی اعتقاد دارید و هر جا امکان پیدا کنید با چسباندن انگی به کمونیست های راستین آنها و هر چه متعلق به آنها است را حذف می کنید و اگر نتوانید، بر علیه آنها به دروغ پراکنی متوسل می شوید و صدای اعتراضات بالا می گیرد که

سمنیار مرکز "چپ سنتی" شده بود؟! اجازه دهید این هم در حاشیه گفته شود که این اصطلاح "چپ سنتی" را رئیس یا بنیان گذار به اصطلاح حزب کمونیست کارگری یعنی منصور حکمت با نسخه برداری از روی دست هم کیشان غربی اش در ضدیت با عنصر فدائی و یا کمونیسم فدائی برای جا انداختن کمونیسم "مدرن" از نوع "حککی" بر سر زبان ها انداخت. آیا وضع اسفناک و رسوای به اصطلاح چپ "مدرنی" که ایشان به راه انداخته (آنقدر مدرن که به ادعای خودشان قدرت های غربی هم آن را تحمل خواهند کرد!)، امروز به حد کافی آموخته نیست که شما بیش از این به الگو برداری و دنباله روی از شیوه های ناپسند ضدکمونیست های غربی نپردازید؟ آیا وقت آن نرسیده که آزموده را دوباره نیازماید و با مخلوق "مدرن" تان، چپ انقلابی و کمونیسم واقعی را بیش از این نکویید؟

سکتاریسم و انحصار طلبی را ظاهراً تقبیح می کنند، اما وقتی معلوم می شود که خشم و ناراحتی آنها از سازماندهندگان "گردهمائی" همانا عدم حذف چپ انقلابی از آن می باشد، با همین برخورد نشان می دهند که اتفاقاً، این، آنها هستند که پرچم سکتاریسم و انحصار طلبی را به دست دارند. سکتاریسم معمولاً با تنگ نظری، حسادت و رقابت های کوتاه فکانه و بی جا و حقارت آمیز همراه است. این را هم می توان در برخورد راست ها در همان سمنیار نشان داده و ثابت نمود. در سمنیار وقتی از طرف برگزارکنندگان، لوحه ای به رفیق مادر شایگان به عنوان سمبلی از یک زن مبارز و مقاوم زندانی در دوره شاه تقدیم شد، فردی از میان چپ نماهای راست، از این امر دچار چنان پریشانی و آشفتگی حالی گشت که نتوانست برگزار کنندگان "گردهمائی" را به خاطر این عمل از نظر او بسیار "کفر آلود"، مورد سرزنش قرار ندهد! و تاب نیاورد که با "گشاده نظری" کامل فریاد اعتراضش را نسبت به این امر بالا نبرد. اما به راستی از میان سه تنی که در آن سمنیار به آنها لوحه داده شد، چه کسی شایسته تر از مادر شایگان بود؟ اعتراض فرد مزبور، واقعاً به چه چیزی بود؟ جز آن که مادر شایگان در دوره شاه به مثابه عضوی از

در سیاهچالهای جمهوری اسلامی چه می گذرد؟

به گزارش نشریات دانشجویی، در جریان دیدار تعدادی از دانشجویان دانشگاه امیر کبیر و خانواده های برخی از دانشجویان بازداشت شده این دانشگاه با رئیس دادگستری استان تهران، یکی از دانشجویان آزاد شده دانشگاه امیرکبیر شرایط بازداشت خود در بند ۲۰۹ زندان اوین را چنین توصیف کرد: "در تمام مدت بازداشت من را در سلول انفرادی، که عده ای اصرار دارند به آن سونیت مجهز بگویند، نگه داری کردند. سلولی دو درسه ای که فقط یک شیر آب داشت، یک موکت، یک لامپ ۱۰۰ وات که همیشه روشن بود و پنجره ای که فقط می توانستیم روز و شب را تشخیص بدهیم، به همراه چند پتو و یک حوله که در ابتدای انتقال به این بند به ما داده شده بود. ما هفته ای فقط یک مرتبه اجازه داشتیم به مدت ۱۵ دقیقه به هواخوری برویم که وضعیت هواخوری هم به این صورت بود که سقف یکی از همین سلول ها را برداشته بودند و مثل پاسیو سقفش را شیشه ای کرده بودند و تنها حسنش هم این بود که می توانستیم خورشید را ببینیم. سلول ها سوسک داشته اند. من به جرات می توانم بگویم نحوه بازجویی و برخورد با جوجوها با دانشجویان پلی تکنیک به کلی با ما تفاوت داشت. من در طول مدت بازداشت گاهی در رفت و آمدها دانشجویان دانشگاه امیرکبیر را می دیدم که چگونه با آن ها برخورد می کردند. چند بار هم توانستم با آن ها صحبت کنم. همین مسئله باعث شد در طول مدت بازداشت شرایط خودم را فراموش کنم و فقط به این دانشجویان که واقعا رفتارهای زشت و زننده ای با آن ها داشته اند، فکر کنم."

در ادامه این جلسه، منصوری پدر یکی از دانشجویان بازداشت شده به شرح دیدار خانواده ها با سعید مرتضوی، دادستان استان تهران، پرداخت و گفت: «ایشان در طول دیدار با ما بصورت مداوم در حال توهین و تهدید ما بود. از در که وارد شدیم ایشان به چادر همسر بنده و مادر احمد قصابان اشاره کرد و گفت "مگر شما مسلمانید که حجاب دارید؟" از نظر من شما کافرید. ایشان همچنین به ما گفت چه کسی گفته این دانشجویها شکنجه شده اند؟! من باید بگویم که من می گویم شکنجه نشده اند. اصلا شکنجه شدن بچه هایتان را به هر الاغی بگویند، می خندد." پدر احسان منصوری در ادامه به بخش دیگری از سخنان مرتضوی اشاره کرد و گفت: «ایشان به ما گفتند شما که می گویند بچه هایتان شکنجه جنسی شده اند، اصلا می دانید شکنجه جنسی یعنی چه؟ سپس آقای مرتضوی شروع کردند در حضور همسران ما برداشت خودشان را از شکنجه جنسی در مورد زن و مرد توضیح دادن و بعد از ما پرسیدند حالا بگویند ببینم بچه هایتان شکنجه جنسی شده اند یا نه؟! چنان که من حتی از فکر کردن به حرف های آقای مرتضوی شرم دارم ولی برای دفاع از فرزندم حاضرم جمله به جمله سخنان ایشان را خدمتتان عرض کنم.»

پدر این دانشجویی در بند در ادامه اظهار داشت: "ما به آقای مرتضوی گفتیم ما برای حل این مشکل با آقای جمشیدی، سخنگوی قوه قضائیه هم دیدار داشتیم که آقای مرتضوی در جواب گفتند جمشیدی دیگر کیست؟! برای این موضوع باید با من صحبت کنید. شیر این پرونده دست من است، بخواهم باز می کنم، نخواهم می بندم. تا الان یک خط متوسط روی پرونده این دانشجویان کشیده بودم. اگر بخواهم، آن ها را طوری ادب می کنم که تا هفت پشتتان بسوزید. مرتضوی به ما گفت نشریات کار همین سه نفر بوده و تا ندامتنامه ننویسند آزادشان نمی کنم. ایشان گفتند ظاهراً نه بچه هایتان ادب شده اند و نه خودتان و من می خواهم هم آن ها را ادب کنم و هم شما را. الان هم آن ها را به سلول انفرادی منتقل کرده ام و دیگر تا ادب نشوید نه از تلفن خبری هست و نه از ملاقات."

اظهارات و برخورد وقیحانه مرتضوی مزدور جلوه های کوچکی از شدت جنایات و رذالت های مزدوران سرکوبگر حاکم در حق زندانیان سیاسی و خانواده های آنان را نشان داده و ثابت می کند که مقامات رژیم و مزدوران آنها برای حفظ پایه های حکومت استثمارگرانه و ظالمانه دیکتاتوری حاکم نه تنها در سیاهچالهای مخوف خود، زندانیان سیاسی و مخالفین را به دهشتناک ترین شیوه های ضد خلقی شکنجه می کنند، بلکه با کثیف ترین شیوه ها می کوشند با تایید و نمایش جنایات خویش در افکار عمومی فضای رعب و وحشت را در میان توده های مبارز و به جان آمده هر چه بیشتر بگسترانند.

رابطه با "گردهمائی"، مسأله آنها سنمیدنه ایران و همه عاشقانی
صرفاً یک نیروی مشخص نیست. که هنوز به اصول و موازین انقلابی
بلکه همه جب انقلابی، همه یابندید، مورد حمله آنها قرار دارید.
مدافعين راستین توده های از طرف دیگر وقتی اینها "جنبش

انجام کارهایی که ممکن است به کثیف شدن دستکش های دست منجر شود، به اتحاد و شراکت دعوت نمی کنند.

شکوه می کنند که چپ انقلابی که راستها آنها را سنتی می خوانند، در "گردهمائی" از گذشته صحبت کردند و حرفهای کهنه را تکرار نمودند. اما با چنین اتهاماتی در واقع آنها تجلیل از انقلابیون گذشته و تجلیل از قهرمانان مردم در دهه ۵۰ و ۶۰، برשמردن تجارب مبارزاتی گذشته و کوشش در اخذ تجربه از آنها برای مبارزات حال و آینده را کهنه و سنتی می خوانند و چنان برخوردی را به نام بازسازی صحنه های "حماسی و تهییج کننده" گذشته خوانده و آن را تقبیح می کنند. به چریکهای فدائی خلق تهمت می زنند که گویا در ۲۷ سال اخیر کاری انجام نداده اند و این در حالی است که پرونده اعمال مبارزاتی چریکهای فدائی خلق در ۲۷ سال گذشته چه در شهرها و مناطق مختلف ایران و همبینطور در کردستان و چه در خارج از کشور برای هر انسان حقیقت جو که چشمی برای دیدن دارد، روشن است. در حقیقت، این "روحیه" و روئی که واقعاً هیچ کار نکرده چنین به دیگران می نازد، بسیار قابل تأمل است! فقط به اینها باید گفت که چریکهای فدائی خلق اگر در ۲۷ سال گذشته کاری انجام نداده بودند امروز چگونه می توانستند خاری در چشم دشمنان و مغرضین بوده و مورد تقبیح شما قرار گیرند؟! واقعیت این است که جماعت راست، چپ انقلابی را به خاطر پایبندی به اصول و نظریات های مارکسیستی و اتخاذ مواضع انقلابی در قبال مسایل مختلف جنبش و به خاطر پراتیک مبارزاتی کنونیان در جهت انقلاب و سوسیالیسم و بر علیه رژیم و سیاست های ضد انقلابی در خارج کشور و به خاطر زنده نگاه داشتن سنت ها و ایده های انقلابی گذشته، به باد نه افتاد بلکه تهمت و افترا می گیرند. این دروغ پراکنی ها و تبلیغات مغرضانه ظاهراً ربطی به "گرد همائی" ندارد و یا نمی بایست داشته باشد. آنها می توانستند همه اینها را در یک برخورد جداگانه مشخصاً به چریکهای فدائی خلق بزنند. ولی اشتباه نشود. همانطور که قبلاً نیز مطرح شد، در

چریکهای فدائی خلق دستگیر و مورد شکنجه های وحشیانه آن رژیم قرار گرفته بود و این که او هنوز بر اعتقادات راستین کمونیستی خود پای می فشارد؟ آیا همین نمونه به حد کافی ماهیت ایرادات راست ها به سازماندهندگان "گردهمائی" را برملا نمی کند؟ و مثال زنده ای از معنی و مفهوم سکتاریسم بدست نمی دهد تا آن را یرعمل درک نموده و شناخت؟ سکتاریسمی که جز با تنگ نظری به مسایل جنبش نمی نگردد و جز با کوتاه فکری به منافع سکت خود که منافی جدا از منافع جنبش انقلابی دارد، نمی اندیشد. منافع سکتاریستی در مورد چپ نماهای راست هر چه هست چنین نتایجی بار می آورد که فردی از میان آنها برگزارکنندگان "گردهمائی" را به خاطر اعطای یک لوحه به یک زندانی سیاسی مقاوم و رنج دیده (مادر شایگان) که دار و ندارش را در راه مبارزه با ستم و استثمار و رژیم های دیکتاتور از دست داده و هرگز به این رژیم ها سرخم نکرده است، به صلابه کشد بدون آن که از زشتی چنین برخوردی خم به ابرو آورد. روی دیگر این برخورد نیز همانا از فردی از میان چنان طیف راستی می توانست دیده شود. جالب است که همین شخص وقتی در هیجدهمین کنفرانس "بنیاد" معلوم الحال" پژوهش های زنان" (به تاریخ ۲۹ ژوئن تا ۱ جولای)، به عنوان سخنران شرکت کرده بود، موقعی که آن بنیاد، به شهرنوش پارسا (کسی که صرف نظر از همه مماشات هایش با جمهوری اسلامی، اخیراً حتی به فحشای اسلامی یعنی صیغه هم در این رژیم مهر تأیید زد) به عنوان بانوی سال خود جایزه داد، نه تنها به این امر اعتراض نمود بلکه به همراه برگزارکنندگان آن بنیاد که ماهیت راستش بر کسی پوشیده نیست، برای شهرنوش پارسا پور کف زده و هورا هم کشید! (می بینید! باز راست با نقاب چپ در این نمونه هم نشان داد که دست به عمل زده و دستکش هایش را کثیف کرده!). خواننده خود می تواند قضاوت کند که حال وقتی چنین افرادی در شعار، قیافه "چپ" به خود گرفته و خود را به اصطلاح غیر سکتاریست خوانده و از اتحاد هم صحبت می کنند، واقعاً چقدر باید آنها را جدی گرفت؟ اینها دیگران را جز به

فدائی" یا گذشته انقلابی در دهه ۵۰ را با عنوان مسایل کهنه، مردود می شمارند، این امر صرفاً حمله به یک جریان سیاسی خاص نیست. اینها مسایلی مربوط به همه ماست. مربوط به همه توده های رنج دیده ایران است. این گذشته پر افتخار، بخشی از تاریخ ماست، برگهای خونینی از تاریخ طبقه کارگر ایران و مردم مبارز ماست. با چنین حرفهائی اینها سازماندهندگان "گردهمائی" را می گویند که چرا امکان داده اند که مسایل مربوط به گذشته انقلابی جامعه ایران، در آنجا مطرح شوند. اما می توان از اینها پرسید که اگر به راستی پرداختن به مسایل گذشته به معنی پرستیدن گذشته و فراموش کردن مسایل امروز و آینده است و اگر راست ها و راست های چپ نما واقعاً چنین دیدی داشته و به این دلیل چپ انقلابی را مورد حمله قرار می دهند، آنوقت حد اقل می بایست در یک مورد هم به کسانی که امروز در ایران - با سوء استفاده از حسن نظر جوانان مبارز به انقلابیون دهه ۵۰ و شیوه قهر آمیز مبارزه آنها- در مورد آن دهه و "جنبش فدائی" کتابها و مقاله ها نوشته و به تحریف واقعیت ها می پردازند و موزیانه زیر آب می زنند، برخورد می کردند و از موضع خود به آنها می گفتند که چرا اینهمه از گذشته صحبت می کنید و دست از مسایل کهنه و سنتی برنمی دارید!! و حرفهای دیگری که در این زمینه برای کویدن چپ می زدند را مطرح می کردند. در حالی که آنها کمترین اعتراضی به آن کوشش های مغرضانه ندارند. برعکس، کار کسانی را که با قبول همه دشواری ها و محرومیت های زندگی در تبعید از مبارزه بر علیه امپریالیسم و رژیم جمهوری اسلامی به مثابه رژیم مدافع امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته دست بر نمی دارند و تحریف گذشته و این روش های زیرآب زنی را افشاء می کنند، با قصد و غرض بدخواهانه، "خاطره نویسی" جا می زنند. آخر آن نوع پرداختن به گذشته و تحریف تاریخ "جنبش فدائی" با تفکر و خواست اینها همخوانی دارد! و برخورد چپ انقلابی در مقابله با تحریف واقعیات، به نفع آنها نیست. آیا با اندکی تعمق روی همین واقعیت آشکار نمی شود که چرا آنها مطالب

کتاب ها و نوشتجات گوناگون چریکهای فدائی خلق که خیلی از واقعیت های جامعه ایران را به طور علمی مورد تحلیل قرار داده و به دفاع از حقیقت پرداخته اند را "خاطره نویسی" جا می زنند؟! اگر چه باید گفت که حتی خاطره نویسی مبارزین در مورد مسایل مبارزاتی گذشته که خود نقشی فعال در آن داشته و یا شاهد عینی بوده اند یک وظیفه انقلابی است و انجام آن یک حسن به شمار می رود که به خصوص اگر بیانگر واقعیت های مبارزاتی جامعه امان باشد خود خدمتی به نسل های مبارز آینده است. اساساً کدام ملت و کدام جنبش اجتماعی و سیاسی را در جهان سراغ دارید که تاریخ گذشته اش را نادیده می گیرد و چه کسانی جز آنهایی که تاریخ واقعی و بازگوئی حقیقت را به ضرر منافع طبقاتی خود می بینند ممکن است که بکوشند چنان خط بطلانی به روی آن گذشته بکشند که حتی حاضر نباشند نامش را هم به درستی بیان کنند و آن را با غیض و کینه تمام "گرایش کلیشه ای خطی-مکتبی" بنامند؟! چرا نباید راجع به دهه ۵۰ نوشت و یا چرا نباید در مورد واقعیت های درخشان آن دهه، در مورد واقعیت های چنان افتخار آمیز که یاد آنها هنوز شور و انرژی انقلابی برای تداوم مبارزه بر علیه ارتجاع حاکم بوجود می آورد مثلاً فیلم تهیه کرد؟ رنج و ناراحتی آن جماعت واقعاً از چیست؟

یکی از نقاط قوت سمینار، نشان دادن فیلم "مادر" بود که طی آن زندانی سیاسی دوره شاه، شکنجه های زندانهای شاه و مبارزه و مقاومت در مقابل آنها در چهره مبارز قدیمی (و نه کهنه!!)، مادر شایگان به تصویر کشیده شده بود. در سمیناری که به خاطر دفاع از زندانی سیاسی و محکوم کردن رژیم های دیکتاتور برای زندانی کردن مبارزین آزادیخواه و به طور کلی "دگر اندیشان" بر پا شده بود، بخش این فیلم بدون هیچ تردیدی در خدمت چنین امری قرار داشت. قسمت اعظم فیلم "مادر" بر مبنای دو نامه معروف به مثابه اسناد تاریخی مبارزات ظفرنمون مردم ستمدیده ایران ساخته شده است؛ نامه رفیق مرضیه احمدی اسکونی به مادر

شایگان و نامه ارزنگ شایگان به مادرش. بر این اساس مسلم است که در طی این فیلم نام ها و موضوعاتی مطرح شوند که در کلام راستها به طور خلاصه "نوستالژی چپ" خوانده می شوند. بنابراین این فیلم نیز در نزد راست ها یکی از مواردی بود که انفجار خشم آنان بر علیه سازماندهندگان گردهمائی را موجب شد تا از "باز سازی صحنه های حماسی و تهییج کننده" ... و "غیرقابل باور" در گذشته، شکوه کنند؛ یا به گفته یکی از راست های چپ نما که پیشتر به آن (مورد اتاق پلتاکی) اشاره شد، آنقدر حالشان به هم بخورد که نتوانند در سالن مانده و بقیه برنامه ها را دنبال کنند! انفجار خشم در این حد، البته باز صرفاً متوجه چریکهای فدائی خلق نبود که آن فیلم را ساخته بودند. خشم به خاطر آن بود که در طی این فیلم باز و باز و باز، صدای انقلاب، صدای کارگران و زحمتکشان و روشنفکران کمونیست و انقلابی و از نظر آنها گذشته "کهنه"، "چپ سنتی"، "جنبش فدائی"، و خلاصه همه چیزهای آزار دهنده برای راستها در گوششان "تکرار" شده بود. باز و باز و باز، نام حمید اشرف ها، فریدون جعفری ها، روحی آهنگران ها(نزهت، اعظم، بهمن)، صبا بیژن زاده ها، خشایار سنجرى ها، سعید پایان ها، فاطمه حسینی ها، بهروز دهقانی ها، مجید احمدزاده ها، حسن نوروزی ها و بگوش می رسید. این صدا نه تنها مربوط به گذشته بلکه پیامی بود برای کارگران و زحمتکشان و همه مردم ستمدیده ما در شرایط کنونی ایران. پیامی برای تشویق و تشجیع مبارزین در حال حاضر برای مبارزه هر چه قاطعانه تر بر علیه رژیم جمهوری اسلامی و قطع هرگونه نفوذ امپریالیسم از ایران. شهروزاد نیز واقعاً حق داشت که خشم خود از این فیلم را با این کلمات هیستریک و غضب آلود بیان نماید که گویا با دیدن آن به یاد تبلیغات هیستریک و دولتی افتاده بود!!، اما اگر چنین اظهار نظری از جانب سایتی که با بودجه امپریالیسم هلند پیشبرد برنامه هایی بر علیه توده های ستمدیده ایران را در دستور کار خود قرار داده، کاملاً طبیعی است، چرا طیف راستی که دوست دارد چپ

تلقی شود با آن هم آواز می شود؟ شما چگونه توضیح می دهید که چرا از دیدن این فیلم حالتان به هم خورد!!؟ شما چرا تحمل شنیدن صدای ارزنگ - که برای هر دلسوخته از مظالم و جنایتهای رژیم های شاه و جمهوری اسلامی حداقل یادآور کودکان و نوجوانان فلسطینی ضد صهیونیسم و ضد امپریالیسم در شرایط کنونی است- را ندارید؟ ارزنگ در این فیلم از اعمال قهر انقلابی بر علیه جنایتکاران و دشمنان مردم سخن می گوید. به چه دلیل شما حتی تاب شنیدن این سخنان در یک سالن ۲۵۰ نفری را هم ندارید و این فیلم چنان شما را پریشان و آشفته می کند که گفتید که گویا اگر می دانستید چنان فیلمی نشان داده خواهد شد به آن سمینار نمی آمدید؟! توجه شود که مدت زمان فیلم "مادر" فقط نیم ساعت بود. یعنی به گفته اینها این فیلم نیم ساعته چنان آن گردهمائی را "تسخیر" کرده بود که حاضر بودند به خاطر آن، از سه روز "گردهمائی" چشم پوشیده و به آنجا نیابند تا در ضمن دلشان هم به هم نخورد!! اما صدای ارزنگ کودک و نوجوان در این فیلم، صدای کودکان و نوجوانان به بند کشیده ایران زیر سلطه رژیم جمهوری اسلامی، این خفاش خون آشام است. این صدا متعلق به "بچه های اعماق"، متعلق به "کاه های اعماق" است(۲). گوشه‌ایان را باز کنید و بشنوید که صدای ارزنگ، صدائی که قهر انقلابی بر علیه جنایتکاران ستمگر را تأیید می کند و شما آن را در یک عبارت کشدار مملو از عداوت و کینه، "گرایش قدیمی کلیشه ای خطی - مکتبی" می نامید، صدای گرایشی است که همین امروز در اعماق جامعه تحت سلطه امپریالیسم ایران در شرایط کنونی، در میان بچه های اعماق، در میان کارگران و زحمتکشان جان به لب رسیده ما در طنین است. بلی درست متوجه شده اید، گرایش به اعمال قهر انقلابی بر علیه رژیم جمهوری اسلامی به مثابه رژیم نماینده غارتگران بین المللی و سرمایه داران زالو صفت داخلی؛ گرایش به چریک فدائی خلق؛ گرایش به چه گوارا، انقلابی کبیر متعلق به همه خلقهای تحت ستم جهان که گویا رسالت خراب کردن چهره او هم امروز به عهده رژیم نکبت بار جمهوری

و این برخورد آنها تنها مبین رواج تبلیغات بی اساس و غرض آلود بر علیه چپ می باشد که هیچگونه پرنسیپی هم پشتوانه آن نیست، در اینجا لازم است اندکی به آن پرداخت. اگر به مجموعه سخنانی که مشخصاً بر علیه سخنرانی های ایراد شده از طرف چپ ابراز می شود، توجه کنیم، معلوم می گردد که این برجسب زنی ها در واقع انعکاس رنجی است که آنها از ارائه مطالب مهم در بعضی سخنرانی ها و از محتوای حقیقت حیوانه آنها برده اند. به عنوان نمونه، وقتی رفیقی در حین ادای این حقیقت که جمهوری اسلامی به خاطر ماهیت وابسته به امبرالیسم خود از همان آغاز کمر به سرکوب کارگران بسته و شکنجه را از همان آغاز در زندان هایش برقرار کرده بود را مطرح می کند و تجربه شخصی خود به عنوان یک کارگر در سال ۵۸ را در این مورد بیان می کند، جای تعجب نیست که نه فقط مدافعین شرمگین کنونی جمهوری اسلامی بلکه کسانی هم که عمری یاره گفته و سرکوب و زندان و شکنجه در جمهوری اسلامی را یا به دلیل عدم فهم ماهیت ضد خلقی این رژیم و یا به خاطر سرپوش گذاشتن روی این واقعیت، حاصل جریان مبارزه مسلحانه در جامعه به خصوص از طرف مجاهدین خلق در سال ۶۰ جا زده بودند، از چنین سخنرانی متکی بر فاکت های عینی و مستند به خشم آیند، حال دیگر وضع کسانی که بنی صدر را رئیس جمهور مردمی ایران می خواندند و به دفاع از او قیام کردند، یا کسانی که درست در شرایطی که کارگران و روشنفکران مبارز در زندانها تحت شکنجه قرار داشتند می نوشتند " نظام حاکم بر زندان ها در جمهوری اسلامی متکی بر شکنجه نیست" (از اراجیف سازمان اکثریت در همان زمان، نگاه کنید به: نشریه کار شماره ۱۰۴ به تاریخ ۲ اردیبهشت ۱۳۶۰)، روشن است. اینها اگر برای از بین بردن اعتبار چنان سخنرانی هائی، با ناله و فغان چنین برجسب های نازل و سخیف را نزنند و روش های کهنه شده فریبکارانه گذشته را بر علیه نیروهای انقلابی دوباره از سر نگیرند، پس چه کنند؟! بالاخره رنج بی درمان را به گونه ای باید تسکین داد!! همین راست ها و

نیروی چپ انقلابی است که با قاطعیت در مقابل راستها ایستاده و ضمن خنثی کردن تبلیغات فریبکارانه آنها و افشای مقاصد بدخواهانه شان، از باورهای مبارزاتی خود پیگیرانه دفاع نماید.

نکته آخری که در این قسمت لازم است در مقابل دروغ پراکنی و تبلیغات سوء نیروهای راست مطرح شود، مربوط به تهییجی صرف خواندن سخنرانی های ایراد شده و بر چسب "شعاری" زدن به آنهاست. این را قبل از هر کس دیگری خبرنگار شهرزاد نیوز مطرح کرده و به این هم ایراد گرفته است که آنها " به بازگوئی خاطرات شخصی می پرداختند"... اما سخنان



میز کتاب فعالین چریکهای فدایی خلق در گردهمایی کن

فوق صرفاً یک اتهام کلی است که از طرف هر کسی مطرح می شود حتی معلوم نمی کند منظور کدام سخنرانی هاست؟ حتی معیاری به دست نمی دهند که بر مبنای آن بتوان متوجه شد که چه متنی از نظر آنها شعاری است و چه متنی نیست! و کدام کلمه را آنها تهییجی می نامند؟ و این واژه از نظر آنها معادل چه چیزی در ادبیات مبارزاتی در سطح جهان است که آنها برای آن بار منفی قائلند؟! یا چرا مثلاً در سخنرانی اگر خاطره گفتن به رساندن منظور کمک می کند، نباید چنین کاری کرد؟! از آنجا که مبلغین فریبکار چپ نما چنین برخوردی را مستقیماً و با نام بردن از چپ انقلابی بر علیه آن به صورت "تیز و تند" و "گوشت کوب" به دست مطرح کرده اند

حاکم است نیز ندارند، مغرضیتی هستند که به هر حال باید خشم خود را به خاطر هر کار مثبت مبارزاتی که سمینار پیش برده است، بر سر آنها بکوبند. اما به نیروهای مبارز و واقعاً چپ دلسوز توده ها و مدافعین راستین آزادی و برابری و سوسیالیسم باید گفت که مبارزه در شرایط خارج از کشور، دور از توده های رنج دیده ایران به چشمانی با بینائی قوی و گوش های باز نیازمند است. باید دید و متوجه بود که اینهمه هجوم و تلاش مذبحخانه برای خنثی کردن ایده های انقلابی چریکهای فدائی، اینهمه غیض و کینه ای که نسبت به نیروهای واقعاً چپ و پویندگان راستین راه رهایی توده ها نشان داده می شود، بدون وجود

اسلامی افتاده است. گرایشهای که امروز عناصر توده ای و اکثریتی و هم قماشان آنها را در ایران بر آن داشته تا در پرتو فضای سیاسی ای که به آنها اعطا شده است، به گونه ای حرفهای آن "گرایش" را به زبان رانند و حتی ردای چریک فدائی دهه ۵۰ را به عاریه بگیرند و نام و عکس آن انقلابیون محبوب توده ها را وثیقه کسب وجهه برای خود قرار دهند و به طور کلی بکوشند از این طریق در نزد جوانان مبارز ایران، انقلابی جلوه کنند تا بتوانند کنترل مبارزات آنها را بدست گیرند، تا... این واقعیتها را حتی باید آن دسته از خرده بورژواهایی ببینند که هر چند هر حقیقتی را زیر پا نمی گذارند ولی به خاطر خصلت متزلزل خود، در بسیاری موارد تحت تأثیر اندیشه های بدخواهان قرار می گیرند. چرا اینها متوجه واقعیت های فوق در ایران نیستند؟ چرا پژواک صدای ارزنگ را در بین زحمتکشان جان به لب رسیده از مظالم وحشتناک سرمایه داران نمی بینند و آن صدای قدرتمند را در گستره جامعه ایران و در خاوران ها نمی شنوند؟ چرا درک نمی کنند که اگر آن صدای انقلابی جاری در میان کارگران و زحمتکشان ما نبود، اگر برای خاموش کردن آن صدای قدرتمند و رسا نبود که دیکتاتوری لجام گسیخته حاکم به سختی می تواند در گلو خفه اش سازد، خواندن سرود انترناسیونال در مقابل پاسداران درنده خوی رژیم نیز در خاوران تحمل نمی شد و آن سگان دستور موقت عدم دریدن جمعیت حاضر را دریافت نمی کردند! و..... و آنچه کتاب و روزنامه و مجله در مورد چریکهای فدائی خلق و دیگر انقلابیون دهه ۵۰ منتشر نمی شد. کسانی که در خارج از کشور از شنیدن صدای ارزنگ خردسال، از نامه او به مادر زندانی اش به خود می لرزیدند، کسانی که تاب شنیدن حرفهای رفیق مرضیه به عنوان چریک فدائی مدافع انقلاب توده ها را در این فیلم ندارند، مسلم است که قادر به شنیدن پژواک آن حرف و صدا در ایران کنونی نیز نمی باشند. کسانی که سازماندهندگان "گردهمایی" را به خاطر امکان دادن به نمایش فیلم "مادر" در آنجا مورد حمله قرار می دهند، اگر کسانی نباشند که درکی از وضعیتی که امروز در ایران

طول دو روز و نیم سمینار. این ایراد خود منبع و بوجود آورنده ایرادات دیگری شده و ناراضی‌های شدید شرکت کنندگان در سمینار را باعث شد. به دلیل زیاد بودن تعداد سخنرانان، در همان روز سخنرانی در مدت کوتاهی از سخنرانان خواسته شد که بحث‌های خود را فشرده کنند و در مدتی کمتر از وقت تعیین شده بحث خود را ارائه دهند. این امر فشاری به سخنرانان بود که مجبور می‌شدند یا از ایراد همه سخنرانیشان صرف‌نظر کنند و یا به گونه‌ای که دلخواهشان نبود بحث خود را ارائه نمایند. با توجه به وقت کم هیچگونه امکان پرسش به شنوندگان داده نشد. حتی آنجا که ظاهراً "پنلی" از سخنرانان در بخش زندان و زنان تشکیل شده بود و قرار به برگزاری برنامه پرسش و پاسخ بین سخنرانان و مخاطبین در سالن بود، جمعیت با این واقعیت روبرو شد که باید برای صرف شام بروند چون فقط همان موقع می‌توانست صرف شود). حتی در خارج از سالن هم امکانی برای بحث و اظهار نظر شرکت کنندگان در سمینار فراهم نبود. این یکی از بزرگترین ایرادات سازماندهی در سمینار بود. وضع به صورتی در آمد که گوئی حصار فقط آمده بودند که تند و تند و تند بشنوند و انواع و اقسام برنامه‌ها را در ذهن خود فرو برند. گوش دادن به تعداد زیاد سخنرانی پشت سر هم و بدون وقفه در یک روز و در شرایطی که امکان شرکت در بحث‌ها نیز از آنها سلب شده بود، کاملاً جمعیت را خسته کرده بود. زیاد و فشرده بودن برنامه‌های دیگر نیز علاوه بر تعداد زیاد سخنرانی، بر این خستگی می‌افزود. البته در اینجا نمی‌توان در مورد همه ایرادات کوچک و بزرگ دیگری که وجود داشت، نوشت. فقط اگر به آنچه که نام "پنل" به آن داده شده بود بپردازیم باید گفت که اگر از شیوه‌ها و فرهنگ مترقی در جوامع غربی استفاده می‌شود، این کار در درجه اول باید محتوای آن را در بر بگیرد نه اینکه صرفاً نام و طوهر تقلید شوند. مثلاً نمی‌توان با سخنرانانی که روی موضوع کاملاً معین و واحد صحبت نمی‌کنند یک پنل تشکیل داد و باید محتوای ارائه شده با نام مورد استفاده همخوانی داشته باشد. در هر حال آنچه به طور کلی مهم است پیدا کردن سیرمیشیاء چنین ایراداتی می‌باشد.

کننده" محول نمودند بیون آنیکه معیارهایی که آن رفقا با آن خود را چپ و رادیکال می‌خوانند در این تفویض در نظر گرفته شده و بکار رفته باشند. در نتیجه در جمع برگزارکنندگان، افرادی با مواضع متفاوت و حتی متضاد در کنار هم قرار گرفتند و بدون آن که معیار واحدی برای انجام کارها داشته باشند، پیشبرد کار سمینار را بعهدہ گرفتند. صرفنظر از این که چه افراد مشخصی از چپ یا راست در بین این برگزارکنندگان جای گرفته بودند، مسأله اصلی این است که در فقدان چهار چوب واقعاً چپ و رادیکال و مرزهای سرخی که اجازه ورود به راست ندهد، جمعی متشکل از افرادی با مواضع گوناگون، در بهترین حالت بالاخره برخوردهای راست روانه از خود بروز می‌دهد. این را تجارب مختلف نه فقط در ایران بلکه در همه جنبش‌ها در سطح جهان نشان داده است. در همه جا اتفاقاً سرنوشت نهانی حرکت‌های ظاهراً همگانی که معیارهای چپ بر آنها مسلط نبوده است، گرویدن به راست و عرف شدن در آن بوده است.

شکی نیست که برگزار کنندگان برای برپائی این سمینار آنهم به مدت سه روز که حقیقتاً به تلاشی شبانه روزی نیازمند است، کار و زحمت فراوانی انجام دادند. با در نظر گرفتن این امر و بدون این که ذره‌ای اهمیت و ارزش برخوردهای صمیمانه و مسئولانه کسانی که برپائی مراسم بزرگداشت خاطره زندانیان سیاسی دهه ۶۰ و محکوم کردن جنایات جمهوری اسلامی را قدمی در جهت پیشبرد باورهای مبارزاتی خود می‌دانند، نادیده گرفته شود و یا قدر کار با ارزش آنها دانسته نشود که امکان ایراد سخنرانی‌هایی با محتوای انقلابی و کیفیتی خوب و همچنین عرضه کارهای سیاسی و هنری ارزشمند را در آن سمینار بوجود آوردند، در اینجا تنها به چند مورد از ایرادات وارد به این سمینار که دقیقاً در نبود معیارهای چپ و رادیکال امکان بروز یافته بودند، می‌پردازیم.

بعضی از ایرادات چنان برجسته بودند که نکات مشترکی را در بین خیلی از منتقدین تشکیل می‌دهند. از جمله ایراد به وجود تعداد زیاد سخنران و برنامه‌های سیاسی و هنری زیاد در

است. ابراز چنین ایراداتی در واقع از موضع گیری سیاسی آنها بر علیه چپ انقلابی نشأت می‌گیرد و نه از غورو بررسی علمی در مورد سخنرانی‌ها که البته بهره‌ای نیز از آن نبرده اند. درست به همین خاطر است که این ابراز نظرهای کور سیاسی توأم با کینه توری، از هیچ اعتباری برخوردار نبوده و فاقد هرگونه ارزشی می‌باشند.

اینها و همه آنچه در فوق به آنها اشاره شد در مجموع نمونه‌ها و خلاصه‌ای از برخورد راستها به چپ انقلابی در جریان "گردهم آئی سراسری در باره کشتار زندانیان سیاسی" می‌باشد که آن را تحت عنوان ایراد به سمینار و یا گزارش از آن مطرح کرده اند. اینان با اعتقاد به دموکراسی حذفی که الزاماً با سکتاریسم و تنگ نظری عجین است، نه فقط با همه قوا در جهت حذف چپ انقلابی از چنین گردهمایی‌ها (اگر بتوانند حتی از جنبش) و راندن او به حاشیه می‌کوشند بلکه "مدبرانه" برای ترساندن وسطی‌ها (سانتریست‌ها یا خرده بورژواهای ترسوئی که حرکتشان را نه کشش به سوی حقیقت بلکه اغلب جهت ورش باد تعیین می‌کند) نیز نقشه می‌کشند تا ضمن حذف پشتیبانی آنها از انقلاب و نیروهای انقلابی، آنها را یا منفعل و پاسیو کنند و یا به طرف خود کشانده و وادار به اتخاذ مواضع راست در جنبش نمایند.

همانطور که ملاحظه شد در این نوشته از "سازماندهندگان" سمینار یا گردهمایی صحبت شد که منظور از آن رفقای "گفتگوهای زندان" می‌باشند که از سایت خود مسایل مربوط به این سمینار یا گردهمایی را به اطلاع دیگران رساندند. در هر حال در طرح انتقادات سازنده، خطاب ما "گفتگوهای زندان" هستند و از آنهاست که انتظار می‌رود ایرادات واقعی به سمینار را شنیده و برای تصحیح کار در آینده در جهت خدمت به جنبش انقلابی از آنها استفاده نمایند.

اولین انتقاد اساسی و اصولی به رفقای نامبرده از نظر ما آنست که آنها از همان آغاز وظایف و اختیارات خود را به جمعی تحت عنوان "کمیته برگزار

راست‌های چپ نما هر جا در همین خارج از کشور امکان یافته اند، کمونیسم و کمونیستها را کوبیده اند که گویا در آغاز روی کار آمدن جمهوری اسلامی از تظاهرات زنان بر علیه حجاب پشتیبانی نکردند و همواره با ریا و فریبکاری پنهان کرده اند که زنانی که برای اولین بار بر علیه حجاب اجباری رژیم خمینی بپا خاستند، همانا زنان کمونیست و یا اکثراً زنانی یا گرایشات چپ بودند. پس وقتی چنین واقعیتی در یک سخنرانی بر ملا می‌شود، وقتی نشان داده می‌شود که آن زنان جوان و نوجوان، خود جسارت و آگاهی مبارزاتی خود را از نسل پیشین خود، از زنان مبارز شرکت کننده در جنبش مسلحانه در دهه ۵۰، اخذ کرده بودند و وقتی به این ترتیب، راه، بر سوء استفاده بیشتر از این، از یک حرکت مبارزاتی چپ بر علیه خود چپ بسته می‌شود، تعجبی ندارد که مغرضین به خشم آیند و با غرض صحبت‌های متکی بر دلیل و استدلال را با عنوان "تهیجی" بگویند و بر علیه آن "شعار" دهند!؟ که البته هیچوقت هم از چنین برخوردهای شعاری خود خسته نمی‌شوند!! به راستی از کسانی که گرمی داشت یاد جانباختگان دهه ۶۰ را "عزاداری" و "روضه خوانی" می‌خوانند و از کسانی که با آنها دسته‌گُر بر علیه چپ تشکیل می‌دهند، چه انتظاری باید داشت که وقتی در یک سخنرانی دلایل پویائی نسل جوان زندانی دهه ۶۰ بر شمرده شده و بر مقاومت قهرمانانه و تا پای جان زندانیان سیاسی انقلابی در آن دهه، با لرآئه سندی زنده تأکید می‌شود، آنها لفظ "شعاری" را برای چنین سخنرانی‌ها کار نبرند؟ آخر با چنین سخنرانی‌هایی مغرضین چگونه می‌توانند بر دروغین بودن ادعاهایشان سربوش بگذارند که بارها گفته و پخش کرده اند که گویا هیچکس در مقابل شکنجه‌های شکنجه‌گران جمهوری اسلامی طاقت نیاورد و گویا زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ همه اطلاعات خود را به رژیم داده و بعد به جوخه اعدام سپرده شدند!! با اندکی دقت به چنین ایراداتی می‌توان دید که نه شکل و چگونگی بعضی از سخنرانی‌ها بلکه تماماً محتوای انقلابی آنهاست که موجب زدن چنین انگ و برجسب‌ها از طرف نیروهای راست شده

ایراد اصلی در واقع به نداشتن معیار درست واحدی در بین برگزار کنندگان بر می گردد. برگزار کنندگان حتی نتوانسته و یا نخواسته بودند تعداد مناسبی را در تعیین سخنرانان در نظر بگیرند که این امر باعث بوجود آمدن وضع ناراحت کننده ای نه فقط برای شرکت کنندگان بلکه برای خود سخنرانان نیز گشت.

شکی نیست که اولین تلقی عمومی از گردهمایی در باره کشتار زندانیان سیاسی، دفاع از آرمان های انقلابی آن زندانیان و محکوم کردن جنایات جمهوری اسلامی بود. اما اولین جلوه غلبه راست در جمع برگزار کنندگان که معیارهای چپ رادیکال بر آن حاکم نبود، خود را در چگونگی صحنه آرائی یا دکور سالن نشان می داد. در این سالن حتی یک عکس از زندانیان سیاسی به خون خفته در دهه ۶۰ دیده نمی شد. حتی یک شعار در تحلیل از آنها و در دفاع از آرمان های انقلابی آنان نصب نکرده بودند. موضوع بر سر فراموشی یا اشکالات تکنیکی نبود. اتفاقاً بودند کسانی در آن سمینار که عکس زندانیان سیاسی شهید زیادی را با خود داشته و حاضر به نصب آنها روی دیوارهای سالن و همچنین حاضر به همه نوع همکاری برای قرار دادن شعارهایی در دفاع از آرمان های آن زندانیان سیاسی بودند. اما برگزار کنندگان علیرغم چنان پیشنهاداتی باز حاضر نشدند به چنین کاری تن بدهند. در شرایطی که جریانات راست می کوشند که بر پائی مراسم به یاد زندانیان سیاسی دهه ۶۰ را به صورت های مختلف از محتوای مبارزاتی خود خالی ساخته و حتی تحت عنوان به اصطلاح مخالفت با "عزادری" از برپائی آن جلوگیری نمایند، جلوگیری از نصب عکس زندانیان سیاسی جان باخته و شعارهای مناسب انقلابی در سالن چه معنی می دهد؟ آیا این را نباید به پای موفقیت راست در غالب کردن خواست و نیت خویش در آن گردهمایی تلقی کرد؟ در آنجا تنها با دخالت یکی از برگزار کنندگان آنهم پس از کوشش زیاد و تحمل کشمکش ممکن شد که شعار "زنده باد سوسیالیسم" در محلی از

سالن نصب شود. آیا کسانی که از خاوران و خاوران ها صحبت می کنند و ظاهراً کار و مبارزه خانواده های زندانیان سیاسی شهید در دهه ۶۰ را مورد تأیید قرار می دهند نباید از عدم وجود عکس شهدا و شعارهای مناسب در سالن آن گردهمایی، در شرایطی که دیکتاتوری جمهوری اسلامی بر آن حاکم نبود، خجالت زده شوند؟ از مادران و پدران و خواهران و برادران زندانیان سیاسی به خون خفته در خاوران ها خجالت زده شوند که نه در شرایط خارج از کشور بلکه در شرایط دیکتاتوری و اختناق حاکم بر جامعه ایران همواره عکس عزیزانشان را با خود دارند، در مورد آنها صحبت می کنند، هر جا امکان می یابند به زمزمه سرود های مبارزاتی می پردازند و با مشکلات زیاد مبارزه می کنند تا اجازه ندهند و اجازه نداده اند خاطره و آرمان های عزیزانشان از بین برود؟ آیا عدم نصب عکس مبارزین و شعارهای مبارزاتی در دفاع از آرمان های انقلابی زندانیان سیاسی جانباخته در سالن به این خاطر بود که مبدا سالن به تسخیر چپ در آید و سکتاریسم (!!) بر آن حاکم شود؟ آیا نظریه راست در این برخورد نیز محق است؟ چنین نظرگاهی به خانواده های زندانیان سیاسی در خاوران که با شجاعت تمام بر سر گور های گمنام فرزندانیشان بعد از خواندن سرودهای انقلابی شعارهای مبارزاتی سر می دهند چه پاسخی دارند بدهند؟ آنها به خانواده های داغداری که فریاد می زنند: "درود بر تمامی مبارزین آذربایجان، درود بر صمد بهرنگی، درود بر بهروز دهقانی" چه خواهند گفت؟ بدون شک اگر این افراد آنجا می بودند حتما ضمن شمانت این خانواده های ستمدیده، می گفتند که نباید این شعار را سر بدهند! و سعی می کردند تا مانع آنها شوند!

بلی، اولین تلقی عمومی از گردهمایی در باره کشتار زندانیان سیاسی، دفاع از آرمان های انقلابی آن زندانیان و محکوم کردن جنایات جمهوری اسلامی بود. ولی با کمال حیرت در این سمینار اجازه داده شده بود که حتی آواهانی سر داده شود که آن آرمان ها را بی اعتبار کند و حتی مبارزه بر علیه ستم

و ظلم و جنایت را در رژیم جمهوری اسلامی محکوم نماید. باور کردنی به نظر نمی رسد ولی چنین چیزی واقعیت داشت. اگر رسانه های رژیم و دیگر رسانه های ضد خلقی سالهاست که تبلیغ می کنند که گویا جوانان امروز ایران وضع دردناک جامعه کنونی را نه ناشی از رژیم جمهوری اسلامی بلکه حاصل کار انقلابیون نسل های پیشین خود دانسته و آنها را مقصر می شناسند و گویا آنقدر خودخواهند که فقط به خود می اندیشند و اصلاً مقوله از خود گذشتگی به خاطر منافع اکثریت جامعه را درک نمی کنند، در سمینار نیز همین تم که شاید برای بعضی از بی خبران از تم های تبلیغی ای که در جامعه ایران برای باز داشتن جوانان از مبارزه رواج داده می شود، جدید جلوه کند، مورد تبلیغ قرار گرفت. این موضوع را پیشاپیش کسی که حتی دسته گلش را برای "قدر دانی" از ابراز آن سخنان خریده و به سمینار آورده بود، می دانست و برگزار کنندگان نیز نمی توانستند از آن غیر مطلع باشند. به خصوص که از مدتها پیش، از سخنرانان خواسته بودند که خلاصه ای از متن و موضوع سخنرانیشان را برای آنها بفرستند. (حداقل اگر برگزار کنندگان مدعی شوند که نمی دانستند، می بایست موضوع خود را در مقابل چنین تهاجمی روشن می نمودند و یا حداقل امروز بنمایند). دقت شود، بحث به هیچوجه بر سر سانسور حرفهای سخنران ها نیست. اصلاً شاید حتی مهم نباشد که یکی دو نفر هم سخنانی مغایر با اهداف اعلام شده سمینار در آنجا بر زبان رانند. ولی چگونگی برخورد برگزار کنندگان با چنین امری از اهمیت زیادی برخوردار بوده و می باشد. در واقع برآیند نیروی برگزار کنندگان که همانطور که قبلاً اشاره شد در فقدان ضوابط چپ و رادیکال در میان آنان نمی توانست جر با غلبه راست نباشد چنان شرایطی در آن سمینار بوجود آورده بود که صدای راست ترین نیروها نیز که تنها در گوش مرتجعین و دشمنان کارگران و توده های رنج دیده ما می تواند نوای خوش آهنگی تلقی شود، در آن شنیده شد. این راست اگر آگاهانه بر مبنای ایده ها و نظرات راست روانه اش، مانع از نصب

عکس شهدای گرانقدر دهه ۶۰ در سالن شده بود، در مقابل، فضائی بوجود آورده بود که هر آدمی با هر نیتی می توانست مثلاً نام عزیزان به خون خفته دهه ۶۰ را روی کاغذی دراز نوشته و آن را از در ورودی سالن تا انتهای آن پهن نماید. به اصطلاح ابتکار هنرمندانه ای (!!!) که نتیجه اش آن بود که آن نام ها در زیر پای جمعیت حاضر در آنجا لگد کوب شوند! این "ادای احترام" به آن عزیزان جان باخته را مسلماً هیچ انسان با وجدانی نمی توانست تاب بیاورد و تاب نیاورد. بالاخره با دخالت یکی از رفقای دست اندر کار سمینار، از اجرای کامل آن کار جلوگیری شد و تنها صفحه نام جانباختگان عزیز ما که در قسمت جلوی سالن پهن شده بود، در زیر پایهای شرکت کنندگان در سمینار قرار گرفت و ناخواسته برای آنها، تکه پاره شد. برخورد برگزار کنندگان با این موضوع چگونه بود؟ راست حتی به بعضی دخالت هایی که مانع پیشبرد چنان کارهایی بود نمی توانست جز با پرخاش پاسخ گوید. نمی توانست به طور کلی روی هر نیروی مبارز و متعهد در درون که معترض بعضی اعمال راست روانه آنها در سمینار بود و بعضاً نیز مانع از موفقیت کامل آنها می شد، شدیداً فشار وارد نیاورد.

چگونگی پایان بخشیدن به سمینار نیز به نفع راست تمام شد. علیرغم حضور آنهمه هنرمند در سمینار، از وجود آنها برای بوجود آوردن فضای شاد مبارزاتی استفاده نشد. آخر نیروی راستی که هنرمندان با مواضع رادیکال، دیگر برایش کهنه و دل آزرده شده اند و می گوید که گویا کارهایشان "شعاری"، "تهییجی طولانی" و غیره است (!!!)، چگونه می توانست از حضور آنان در آن سمینار بهره گیرد تا حداقل جمعیت شرکت کننده که هزینه بالائی هم بر کرده اش گذاشته شده بود، با زمزمه سرودها و ترانه هایی که آنها می خواندند، سمینار را ترک گوید؟!

در اینجا قبل از این که در مورد انتقاد برگزار کنندگان در آخر کار سمینار به سخنرانان هم صحبت شود، لازم است لحظه ای روی این امر تعمق

کنیم که اینهمه برخورد بر علیه آرمان های انقلابی و آزادیخواهانه چپ، اینهمه ضدیت با رادیکالیسم، اینهمه تلاش های هیستریک برای کوبیدن چپ و به حاشیه راندن آن که در برخورد به این سمینار خود را عرضه کرد، از کجا نشأت می گیرد؟ واقعیت این است که چپ، صدای کارگران و زحمتکشان را پژواک می دهد. چپ، فریاد در گلو خفه شده توده های رنج دیده ایران که در معرض شدیدترین فشارهای اقتصادی و اجتماعی ناشی از سلطه سیستم سرمایه داری وابسته قرار دارند را فریاد می زند و از منافع آنهاست که دفاع می کند. این چپ، از انقلاب، انقلابی برهبری طبقه کارگر، دفاع می کند و نفع وسیع ترین توده های ایران را در سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و قطع هرگونه نفوذ امپریالیسم از ایران می داند. به همین خاطر است که این چپ فاطعانه در مقابل همه سازشکاران و مماشات طلبان که علیرغم همه شعارهای دهان پر کنشان، جدائی دین از دولت و یا تغییر قوانین و مجازاتهای اسلامی، حداکثر خواستنی ست که امروز تعقیب میکنند، می ایستد و آنها را افشاء می کند. بنابراین ضدیت با این چپ نمی تواند جز ضدیت با کارگران و زحمتکشان و ضدیت با تأمین منافع واقعی آنها که تنها با یک انقلاب اجتماعی پیروز میسر است، باشد؛ و نمی تواند جز در خدمت تداوم سلطه ننگین رژیم جمهوری اسلامی قرار بگیرد. واقعاً چه کسانی جز آنها که از انقلاب توده ها هراسانند، جز آنها که رادیکالیسم کارگران لرزه بر اندام آنها می اندازد، ممکن است چنین با غیض و غضب و کینه و بطور هیستریک بر علیه این چپ برخاسته و چشم دیدن آن را نداشته باشند؟ اما واقعیت این است که تا کارگران و زحمتکشان ایران وجود دارند، این چپ نیز وجود خواهد داشت و از این نیروی مادی توان و نیرو خواهد گرفت.

"گردهمایی" با ابراز سخنانی از طرف برگزار کنندگان که به خصوص سخنرانان را به باد انتقاد گرفتند که گویا خارج از

چهار چوب تعیین شده سخن گفته اند، پایان یافت. نکته آخر در آن اظهار نظر ها بحث مهمی است که باید با کسانی صورت گیرد که خود را با عنوان چپ و رادیکال تعریف می کنند.

اولین موضوع قابل تأکید آنست که وارد کردن چنین ایرادی به سخنرانان از طرف برگزارکنندگان یک سمینار امر جدیدی است و به نظر نمی رسد که سابقه ای داشته باشد. البته تا کنون چنین وضعی بوجود آمده است که سخنرانی در یک جلسه به ایراد سخنانی پرداخته که مغایر با خواست و نظر برپا کنندگان و حاضرین در آن جلسه بوده است. در این صورت انتقاد و ایراد در درجه اول متوجه مسئولین آن جلسه بوده است که یا علیرغم شناخت از مواضع سیاسی آن سخنران، باز او را به جلسه مفروض دعوت کرده اند و یا چشم بسته و بدون آگاهی از مواضع سیاسی سخنران از او دعوت به عمل آورده اند. وانگهی در گردهمایی مورد نظر با توجه به شرکت تعداد زیاد سخنران در آن، طرح چنین ایرادی به طور کلی و نه مشخص نه تنها کمکی به رفع ایراد نمی کند (چون معلوم نمی کند به کدام سخنرانی ها و چه ایرادی وارد است) بلکه باعث می شود که حق سخنرانانی که واقعاً با احساس مسئولیت برخورد کرده و سخنرانی های با ارزشی هم ارائه داده اند، زیر پا گذاشته شود. اما صرفنظر از این که برگزارکنندگان در ابراز چنین ادعائی محق بوده اند و یا نه، این برخورد پاسخی بود که در مقابل ناراضیاتی شرکت کنندگان از موضوعات بحث سمینار مطرح شد و بیانگر آنست که به هر حال ایرادی در کار بوده است. بنابراین برخورد اصولی آن است که بینیم چرا اساساً چنین مسأله ای مطرح می شود؟ چرا در سمینار اول کسی به فکر آن نیافتاد که بگوید سخنرانی ها یا فلان و بهمان سخنرانی در چهارچوب سمینار قرار داشت و یا نداشت؟ با کنار گذاشتن هر گونه تعصبی فقط با اندکی توجه می توان دید که چنین ایرادی از نامشخص و مبهم بودن موضوع سمینار و یا تناقض بین سرتیتر آن که اساساً در باره زندانیان سیاسی دهه ۶۰ و کشتار سال ۶۷ بود و ۴ موضوع اجتماعی-

سیاسی مطرح شده در آن سرچشمه گرفته است.

حقیقتاً هنوز هم معلوم نیست که از نظر برگزارکنندگان یا سازماندهندگان سمینار، چگونه می بایست بین ۴ موضوعی که برای بحث انتخاب کرده بودند: جنبش زنان، جنبش جوانان، جنبش کارگری، جنبش های ملی (که البته بدون هیچگونه توضیحی از مورد آخری به عنوان "مردم تحت ستم" نام بردند) و کشتار سال ۶۷ ارتباط برقرار کرد و در مورد شرایط زندان در دهه ۶۰ صحبت نمود؟ در واقعیت امر مجبور کردن سخنرانان به ایراد بحث در رابطه با موضوعات فوق تا جایی که ما می دانیم دست و پای سخنرانان را برای این که بتوانند آزادانه در مورد زندان و زندانیان سیاسی دهه ۶۰ و شرایط کشتار سال ۶۷ صحبت کنند بسته بود. در بهترین حالت آنها می بایست ضمن برخورد به هر یک از آن جنبش ها به گونه ای بین آن جنبش و زندانیان سیاسی دهه ۶۰ ارتباط برقرار نمایند. برگزارکنندگان موقعی محق بودند که چنان ایرادی را در مورد سخنرانان مطرح کنند که پیشاپیش با روشنی در مورد موضوع فوق توضیح داده بودند و کاملاً برای سخنرانان معلوم کرده بودند که باید در چه چهارچوبی بحثشان را ارائه دهند. اگر چنین کاری صورت گرفته بود و حداقل در یک پاراگراف برای سخنرانان توضیح و تشریح شده بود که چهارچوب تعیین شده برای ارائه بحث از نظر برگزارکنندگان چیست، اکنون همین می توانست به عنوان معیاری برای سنجش درستی و یا نادرستی ادعای آنها که گویا سخنرانان به چهارچوب های تعیین شده وفادار نماندند، به کار رود. در حالی که هنوز هم نظر روشن و بی ابهامی را در این مورد نمی توان در بین برگزار کنندگان سراغ گرفت. البته بحث بر سر رد هرگونه ایرادی به سخنرانان نیست. مثلاً به سخنرانی کسی که تریبون در مورد کشتار زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ را برای دفاع از زندانیان غیر سیاسی (آنهم در مورد های خاصی) در شرایط کنونی در ایران مورد سوء استفاده قرار می دهد و به گونه ای از تماس تلفنی اش با زندان اوین سخن می گوید که گویا هم اکنون زندانیان سیاسی مبارز و انقلابی در شرایط غیر

انسانی در آن به بند کشیده نشده اند که هرگز هم امکان تماس تلفنی با خارج از کشور را ندارند، مسلم است که ایراد بسیار وارد است. ولی این هم مطرح است که اگر آن سخنران به قول یکی از برگزار کنندگان توانسته بود در آن سمینار "یک دهن آواز بخواند"، مواضع او به عنوان عضوی از یک شاخه از "حزب کمونیست کارگری" از قبل نیز شناخته شده بود و انتظاری وجود نداشت و نمی بایست وجود داشته باشد که وی از موضع یک نیروی چپ و انقلابی با مسایل سمینار برخورد نماید. در هر حال از این نمونه ها که بگذریم، هنوز این سؤال بی جواب مانده است که چرا تیتر بحث در این گردهمایی و یا سمینار روی کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و موضوعات متفاوتی که در رابطه با زندان در دهه ۶۰ مطرح است، نبود؟ آیا همه مسایل و موضوعات در این زمینه کاملاً مطرح شده و دیگر چیزی برای گفتن باقی نمانده است و یا نکند مسایل مربوط به دهه ۶۰ هم جزو مسایل "کهنه" و "تکراری" همچون مسایل مربوط به دهه ۵۰ شده است!!! و به خاطر اجتناب از "سنتی" بودن و یا احتراز از خوردن چنین مارک و برجسیبی دیگر نباید به آن مسایل پرداخت؟!

مسلم است که این خواست نیروهای راست می باشد که تا آنجا که می توانند مراسم ها به مناسبت گرامی داشت خاطره زندانیان سیاسی دهه ۶۰ و تجربه گیری انقلابی از تجارب مسیر اصلی خود منحرف نمایند و آن را از محتوای انقلابی خود تهی سازند. ولی در همین حال از کسانی که خود را چپ و رادیکال معرفی می کنند انتظار می رود که در مقابل این خواست بایستند و اجازه ندهند که آنها بتوانند این تجربه از برگزاری سمینار را به یک تجربه منفی تبدیل سازند. تا کنون در موارد زیادی کار مثبتی با نیروی چپ ها و با کار و زحمت آنها شروع شده و پس از مدتی در جریان حرکت با هجوم راست ها مواجه گشته و آنها توانسته اند ابتدا ایده ها و روش های خود را در آن حرکت جا بیاورند و سپس تماماً آن را به تسلط خود در

به امید همواره در اهتزاز بودن پرچم چپ رادیکال و برگزاری سمینارهایی که آرمان‌های انقلابی به خون خفتگان دهه ۶۰ با آوای هر چه رساتری از آن بگوش برسد.

زیرنویس‌ها:

(۱)- به عنوان نمونه می‌توان به برخورد صاحبان آن تفکر در یکی دو سال پیش در جمعی اشاره کرد که با تنگ نظری و فرقه‌گرایی کامل به شدت مانع از نمایش ویدیو کلیپ "من یک زنم" از چریک‌های فدائی خلق شدند تا به خیال خود نگذارند فضا از نظر آنان آلوده "حبش فدائی" بشود. غافل از آن که مبارزات سرشار از صمیمیت و صداقت کمونیست‌های فدائی در دهه ۵۰ و افقی که آنها در مقابل مبارزات آینده خلق‌های تحت ستم ما بوجود آورده‌اند، آنچنان گسترده است که از محدوده جغرافیای ایران نیز فراتر می‌رود. اتفاقاً در مراسم روز جهانی زن در ۸ مارس امسال دیدیم که صدای چریک فدائی خلق، غزال آینی در شعر و ترانه - سرود زیبای "من یک زنم" به همراه نام فدائی قهرمان، مرضیه احمدی اسکونی چگونه از حنجره دختران مبارز نو جوان افغانستان شنیده شد؛ و آن صدا چگونه در میان آنان پژواک داشت. آیا در آنجا هم فعالین چریک‌های فدایی خلق حضور داشتند که محیط برنامه را تسخیر کرده باشند؟! آیا وقتی آن دختران مبارز افغانی که با شور و عشقی وافر با لهجه شیرینی نام سازمان مرضیه را به زبان می‌راندند و به اجرای شعر "افتخار" می‌پرداختند و صدای فدائی در میان آنان طنین داشت، به این خاطر بود که "سکتاریسم" در آنجا حاکم بود؟ این نوع کوتاه فکری را دیگر باید کنار بگذارند. واقعیت این است که طنین صدای فدائی آنقدر قوی است که هیچ یک از آن نوع حصارهای فرقه‌گرانه و سکتاریستی قادر نیست از شنیده شدن آن جلوگیری کند.

(۲)- اشاره به شعری از شاملو به همین نام که برای چریک فدائی خلق، رفیق احمد زیرم سروده شده است.

آوردند. تجربه "گردهمائی" اخیر نیز یکبار دیگر نشان می‌دهد که اگر مرز سرخ و واقعاً دموکراتیکی وجود نداشته باشد که مانع از جولان نیروهای راست، این مبلغین و اشاعه دهندگان نظرها را بپوشاند در چنین مراسم‌هایی بشود و اگر به نام برخورد ظاهراً دموکراتیک و ظاهراً غیر بوروکراتیک پرچم چپ و رادیکال را به زمین گذاشته و نخواهیم زیر چنین پرچمی فضای کاملاً دموکراتیکی برای دفاع از همه زندانیان سیاسی بوجود آوریم، آنوقت به طور اجتناب ناپذیر راست میدان دار کامل صحنه شده و دیگر چپ در آن جانی نخواهد داشت.

نیروهای راست، گردهمائی اخیر را نا موفق و یا شکست خورده قلمداد می‌کنند. اما تنها معیار سنجش برای درستی یا نادرستی این تلقی، توجه به هدفی است که سازماندهندگان "گردهمائی" در مقابل خود قرار داده بودند. البته واضح است که گردهمائی مورد نظر تماماً خواست راست‌ها را برآورد نمود. در عین حال، این گردهمائی علیرغم همه کمبودها و ایراداتش با احتساب همه نکات مثبت کوچک و بزرگش، تا حدی امکانی بوجود آورد که چه از طریق ارائه کارهای هنری (از جمله نشان دادن بعضی فیلم‌های بارز در آنجا) و چه از طریق ارائه بعضی سخنرانی‌ها (مثلاً سخنرانی جوان مبارزی که دوران کودکی خود را در زندان گذرانده بود)، به گرامی داشت خاطره زندانیان سیاسی جان باخته در دهه ۶۰ پرداخته شده و از آرمان‌های انقلابی آنها دفاع شود. از این تلاش باید به عنوان یک موفقیت نام برد.

اکنون می‌توان گفت که برای رفقای گفتگوهای زندان، برای این که صدای رسای رفقای به خون خفته راه آزادی و سوسیالیسم باشند، به طور واقعی یک راه بیشتر وجود ندارد. این رفقا باید امروز پرچم سرخ سوسیالیسم را در دست خود بفشارند و اجازه ندهند که نیروهای راست در تحت پوشش دفاع ساختگی و کاذب از زندانیان سیاسی و یا هر پوشش دیگری، گرامی داشت خاطره زندانیان سیاسی به خون خفته در دهه ۶۰ و دفاع از آرمان‌ها و ارزش‌های انقلابی در مقابل حامیان سرمایه را کمرنگ ساخته و آنها را از ادامه راهی که انقلابیون ما در راه تحقق آن جان خود را از دست دادند، باز دارند.

پیام به دومین "گردهمائی سراسری در باره کشتار زندانیان سیاسی در ایران"

رفقا! دوستان!

ضمن بزرگداشت یاد تمامی جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم و با تأکید بر آرمانهای انقلابی و رهایی بخش آن عزیزان، بدین وسیله همبستگی خود را با اقدام شما در برگزاری دومین گردهمایی سراسری درباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران اعلام می‌کنیم. ما بر این اعتقادیم که بزرگداشت خاطره جان باختگان دهه ۶۰ و بویژه جانباختگان قتل عام سال ۶۷، کمونیستها و مبارزینی که پیک امید بودند و با استقامت پایداری بر آرمانهای خویش، و در جدال با خاموشی، بدست رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی جان باختند، بخشی از وظایف انقلابی هر نیروی آزادیخواه و دمکرات است.

بکوشیم با تأکید بر آرمانهای انقلابی جان باختگان دهه ۶۰ و با تحکیم وحدتهای مبارزاتی خویش پژواک مبارزات انقلابی آنان برای سرنگونی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی باشیم.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی

با ایمان به پیروزی راهمان

چریک‌های فدایی خلق ایران

شهریور ۱۳۸۶

توضیح: در نوزدهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ مراسم بزرگداشتی در سیدنی استرالیا برگزار گردید. متن زیر سخنرانی رفیق فریبرز سنجرى در این مراسم می باشد که "پیام فدائی" متن این سخنرانی را از صورت گفتار به نوشتار آورده و بدین وسیله آن را در اختیار خوانندگان قرار می دهد.

اهداف جمهوری اسلامی از قتل عام سال ۶۷ چه بود؟

سال ۶۷ تاکید می کنند که علیرغم همه این فشارها تجمع در خاوران و حضور بر خاک عزیزانشان را ادامه داده و از این بدیهی ترین حق خود نخواهند گذاشت. در مراسم امسال، شرکت کنندگان از ضرورت هر چه بیشتر گفتن و نوشتن در باره خاوران و خاورانهای سراسر کشور- این آرامگاههای انبوهی از کمونیستها و آزادیخواهانی که در سال های ۶۰ بدستور مستقیم سردمداران جمهوری اسلامی به قتل رسیدند- سخن گفتند. و جالب اینکه امسال مراسم بزرگداشت خاطره آن عزیزان، با سر دادن انترناسیونال که بوسیله مادران و پدران آن شهدا نیز همراهی می شد به پایان رسید. به این وسیله خانواده های حاضر در خاوران بر درستی و بر حق بودن آرمان آن شهدا تاکید کرده و همچون بخشی از جان باختگان آن سال، انترناسیونال را راه نجات انسانها ذکر کردند. این در شرایطی بود که از روزهای قبل از آغاز مراسم امسال، ماموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی که خمینی آنها را "سربازان گمنام امام زمان" می نامیدبهارها و به کرات به خانه های برخی از خانواده ها مراجعه کرده و آنها را از شرکت در مراسم امسال بر حذر داشته بودند.

حال لحظه ای فکر کنید که در شرایطی که خانواده های آن عزیزان و آزادی خواهان ایران، در زیر سلطه آشکار سر نیزه و در شرایط بگیر و ببند و بکشی که جمهوری اسلامی راه انداخته، بسر می برند؛ و در شرایطی که همانطور که شاهدیم مزدوران رژیم به بهانه مبارزه با اراذل و اوباش، جوانان معترض را نیز به چوبه دار می آویزد، خانواده های آن جان باختگان اجازه نمی دهند خاطره آن عزیزان و آن جنایت بزرگ به فراموشی سپرده شود؛ ما که در خارج از کشور قرار داریم چه وظیفه سنگین تری بر عهده داریم. و چرا باید با همه وسائل و امکانات بکوشیم تا این جنایت بزرگ و همه جنایات سردمداران جمهوری اسلامی را افشاء ساخته و بگوش جهانیان برسانیم. و اجازه ندهیم که جمهوری اسلامی در مبارزه برای خاموش کردن صدای مخالفین خود با لیخند از صحنه خارج شود.

در همین راستا اجازه بدهید که حال ببینیم که کشتار سال ۶۷ در چه شرایطی و چرا رخ داد. به خصوص این که، اینجا و آنجا شنیده می شود که جنایات جمهوری اسلامی را به حساب پای بندی این رژیم به اعتقادات مذهبی و یا خلق و خوی ددمشانه جلاخان حاکم می گذارند. اما بر عکس چنین دیدگاه های نادرستی باید دید که این فاجعه در چه شرایطی رخ داد. و پاسخگوی چه نیاز هائی بود.

میدانیم که در آن سالها رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در جهت پیشبرد منافع و مصالح امپریالیستها، ایران را به صحنه جنگی غیر عادلانه با عراق تبدیل کرده بود و بی مهابا بر طبل جنگ می کوبید و دستگاه تبلیغاتی رژیم لحظه ای از شعار

با سلام به همه رفقا و دوستانی که در این جلسه حضور دارند و با تشکر از برگزار کنندگان این مراسم که این فرصت را بوجود آوردند تا با شما به گفتگو بنشینیم. همانطور که می بینید فاصله دور سبب شده که بجای گفتگوی رودررو و به قولی "چهره به چهره" ما از طریق تلفن و بدون دیدن هم، با هم سخن بگوئیم. شکی نیست که این سبک کار ضعفهای خاص خود را دارد پس امیدوارم که در آینده این امکان مهیا شود که با برگزاری جلسه ای حضوری بدون نارسائی های این روش با هم به گفتگو بنشینیم.

همانطور که می دانید جلسه امروز در نوزدهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و در گرامیداشت خاطره آن عزیزانی برگزار گردیده که در مدتی کوتاه در آن تابستان سیاه بدست جلاخان جمهوری اسلامی به قتل رسیدند.

۱۹ سال از تابستان خونین سال ۶۷ می گذرد، از جنایت بزرگی که در تاریخ مشحون از قتل و جنایت جمهوری اسلامی جایگاه ویژه ای یافته است. در این سالها جمهوری اسلامی به هر وسیله ای متوسل شده تا این جنایت را از حافظه مردم ما پاک سازد و حتی چهره آمرین و عاملین مستقیم آنرا در پشت پرده مخفی نماید. اما امروز خوشبختانه شاهدیم که علیرغم همه این تلاشها خانواده های زندانیان سیاسی کشته شده در سال های ۶۰ و در آن قتل عام فجیع، هر ساله در خاوران جمع می شوند و با خواندن سرودهای مبارزاتی، یاد آن عزیزان را زنده نگه میدارند و هر سال با صدای بلند تری نسبت به سال پیش بر حق انکار ناپذیر خود در شناخت و محاکمه مردمی آمرین و عاملین مستقیم این جنایت پای می فشارند.

از سوی دیگر شاهدیم که به همت کمونیستها و آزادیخواهانی که به دلیل سلطه دیکتاتوری لجام گسیخته حاکم بر کشور در سراسر جهان پراکنده شده اند و رنج تبعید و دوری از خانواده و جامعه خود را هر روز با خود حمل می کنند هر ساله گردمائی هائی جهت گرامیداشت خاطره آن جانباختگان و روشن کردن زوایای مختلف سیاستهای سرکوبگرانه جمهوری اسلامی در زندانهای دهه ۶۰ و این جنایت بزرگ برگزار می شود که جلسه امشب خود یکی از جلوه های این تلاش است.

قبل از پرداختن به هر بحثی مایلیم توجه شما را به گردمائی امسال خانواده های جانباختگان سال ۶۷ در خاوران جلب کنم. حتما خیلی از شما نیز مثل من فیلم گزارش مراسم امسال خاوران را در سایت های اینترنتی مشاهده کرده اید و دیده اید که چگونه شرکت کنندگان در این مراسم با افشای فشارهای مختلف دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی، جهت جلوگیری از تجمع در خاوران و برگزاری مراسم یاد بود جان باختگان

رژیم در شرایطی مجبور به تن دادن به آتش بس شد که زندانیان سیاسی بود. زندانیانی که طی سالها برخورد با ماموران امنیتی و دیدن روشها و شیوه های مختلف سرکوب تجربه اندوخته و آب دیده شده بودند به منابه ذخیره بزرگی از کادرهای جنبش انقلابی پس از کشتارهای دهه ۶۰ به حساب می آمدند.

با پایان یافتن جنگ بطور طبیعی خواستها و مطالبات مردم امکان طرح می یافت و آزادی زندانیان سیاسی یکی از این مطالبات بود که جمهوری اسلامی به هیچ وجه حاضر به تن دادن به آن نبود، چرا که تن دادن به این امر یعنی قراردادن ذخیره ارزشمندی از کادرهای ارزنده در اختیار مردمی که اعتراضات پراکنده آنها می رفت با گستردگی هر چه بیشتری رژیم را به مصاف بطلبد. پس رژیم در حالیکه به پایان جنگ می اندیشید به این هم فکر می کرد که چگونه با پایان بخشیدن به مسئله زندانیان سیاسی آنطور که در خاطرات منتظری منعکس شده است از "شرشان" خلاص شود. دیدیم که به دنبال پذیرش آتش بس با حمله مجاهدین به غرب کشور که از آن به عنوان "فروغ جاویدان" نام می برند دستاویز لازم جهت کشتار زندانیان مهیا شد و سردمداران جمهوری اسلامی به آن بهانه با ایجاد "کمیسیون های مرگ" به جان زندانیان سیاسی افتاده و دسته دسته آنها را حلق آویز نمودند تا جائی که اساسا صورت مسئله زندانیان سیاسی تغییر کرد.

در این زمینه به خصوص باید توجه داشت که یکی از کانالهای اصلی غارت و چپاول مردم در طول ۸ سال جنگ امپریالیستی فروش سلاح ها و کالاهای مورد نیاز جبهه های جنگ بود. یعنی هر آنچه که از فروش نفت به عنوان محصول اصلی صادراتی کشور نصیب خزانه مملکت می شد می بایست عمدتا صرف گرم کردن تنور جنگ شود. در حالیکه با پایان جنگ و به اصطلاح آغاز بازسازی خرابی های ناشی از جنگ، این وضع الزاما تغییر می کرد. و یک تغییر ریل در سیستم غارت و چپاول الزامی میشد. سردمداران جمهوری اسلامی این بار می بایست در چارچوب سیاستهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به اصطلاح به بازسازی کشور بپردازند و این نسخه ای بود که خود صادرکنندگان می دانستند که هر کجا اجرا شده به شورش و ناراضی و طغیان انجامیده است.

بنابراین استراتژیست های جمهوری اسلامی که به خوبی می دانستند انبوه مطالبات پاسخ داده نشده مردمی که انقلابشان به وحشیانه ترین شکلی سرکوب شده با سیاستهای دوران بازسازی یعنی با تشدید غارت و چپاول مردم ابعاد وسیع تری خواهد یافت و بالاخره در جائی سر باز می کند به هیچ وجه حاضر به پذیرش خطر آزاد کردن کادرهای ذخیره جنبش نمی شدند و کشتار سال ۶۷ دقیقا راه حل جمهوری اسلامی برای خلاصی از "شر" همین مسئله بود. شورشهای مشهد، اراک، شیراز و... که چندی بعد در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی رخ داد تأییدی بر این تحلیل می باشد. بواقع سردمداران جمهوری اسلامی می بایست با "پاکسازی" زندانها راه را برای "بازسازی" یعنی غارت و چپاول مردم تسهیل نمایند که همین کار را هم کردند.

بنابراین جنایت بزرگ سال ۶۷ و حمام خونی که سردمداران جمهوری اسلامی در فاصله کوتاهی در زندانهای خود براه انداختند، دلالتی کاملا مادی و زمینی داشت. می بایست آزادی خواهان و کمونیستها نابود شوند تا شرایط برای جولان هر چه بیشتر سرمایه های امپریالیستی مهیا شود. می بایست کادرهای ذخیره جنبش نابود شوند و نسل

"جنگ جنگ تا پیروزی" دست بر نمی داشت. اما سرانجام در سال ۶۷ رژیم علیرغم همه عربده های جنگ طلبانه اش مجبور شد قطعهنامه ۵۹۸ سازمان ملل را پذیرفته و در جهت قطع جنگ آنهم در شرایطی که بخشی از خاک ایران در اشغال عراق بود گام بر

با پایان یافتن جنگ بطور طبیعی خواستها و مطالبات مردم امکان طرح می یافت و آزادی زندانیان سیاسی یکی از این مطالبات بود که حکومت به هیچ وجه حاضر به تن دادن به آن نبود، چرا که تن دادن به این امر یعنی قراردادن ذخیره ارزشمندی از کادرهای ارزنده در اختیار مردمی که اعتراضات پراکنده آنها می رفت با گستردگی هر چه بیشتری رژیم را به مصاف بطلبد. پس رژیم در حالیکه به پایان جنگ می اندیشید به این هم فکر می کرد که چگونه با پایان بخشیدن به مسئله زندانیان سیاسی آنطور که در خاطرات منتظری منعکس شده است از "شرشان" خلاص شود. دیدیم که به دنبال پذیرش آتش بس با حمله مجاهدین به غرب کشور که از آن به عنوان "فروغ جاویدان" نام می برند دستاویز لازم جهت کشتار زندانیان مهیا شد و سرانجام جمهوری اسلامی به آن بهانه با ایجاد "کمیسیون های مرگ" به جان زندانیان سیاسی افتاده و دسته دسته آنها را حلق آویز نمودند تا جائی که اساسا صورت مسئله زندانیان سیاسی تغییر کرد.

دارد.

نفس پذیرش خاتمه جنگ از سوی جمهوری اسلامی با توجه به ادعاهای قبلی او در مورد جنگ، از شکل گیری پارامترهای جدیدی حکات می کرد که در رابطه مردم با رژیم بوجود آمده بود. این امر از رشد ناراضی توده ها و احتمال خیزش های مردمی خبر می داد. و از آنجا که زندان همواره از شرایط مبارزه طبقاتی در سطح جامعه تاثیر می گیرد و تابعی از آن است ما در آن سالهای حتی شاهد تغییر روحیه زندانیان بودیم و شاهد اعتراضات و اعتصابات آنها برای دستیابی به حقوق پامال شده شان نیز بودیم که در خاطرات زندانیان ساسی بازمانده از آن سالها بروشنی ذکر شده و دیده می شود.

برای درک بهتر آن اوضاع می توان به نامه هائی استناد کرد که در همان زمان از سوی مسئولین سپاه پاسداران و مسئولین ستاد تبلیغاتی جنگ یعنی محسن رضائی و سید محمد خاتمی به خمینی نوشته شده بود و در جریان دعوای داخل هیئت حاکمه گوشه هائی از آنها به بیرون درز کرد. در آن نامه ها تاکید شده است که مردم شدیداً از جنگ خسته و بیزار شده اند و نه تنها امکان جمع آوری نیروهای تازه نفس برای جبهه ها کم شده بلکه فرار از جبهه ها نیز شدت گرفته است و دلائل مختلفی در زمینه های گوناگون که همگی بر ضرورت پایان جنگ حکم می کردند در جای خود باید به آنها پرداخت. این فاکتورها نشان میدهند که خود مسئولین حکومتی هشدار می دادند که ناراضی مردم بدلیل جنگ می رود تا در جائی سرباز کند. این عوامل ناتوانی رژیم در ادامه جنگ را نشان داده و ثابت می کند که جدا از همه پارامترهائی که با توجه به ماهیت امپریالیستی این جنگ باید در نظر گرفته شود فاکتور توده های ایران و رشد مبارزه در میان آنان چاره ای جز پایان دادن به این جنگ بی حاصل برای سردمداران جمهوری اسلامی علیرغم همه آن تبلیغات گزاف، باقی نگذاشته بود. به همین دلیل هم خمینی پذیرش آتش بس را با سر کشیدن "جام زهر" مقایسه نمود.

دهد که "زندانیان خاطر خواه آن هستند!" این فریبکاری را باید افشاء نمود و نباید اجازه داد که هر روز یکی از خودشان را سمبل زندانی سیاسی نشان دهند و سیاهچالهای مخوفشان را هتل جا زده و چنین جلوه دهند که همه "خاطر خواه آن هستند". این امر به خصوص از این زاویه نیز اهمیت دارد که این روزها برخی از تفکرات منحط موجود در جنبش زندانیان عادی را به جای زندانیان سیاسی جا زده و با تحریف معنا و مفهوم زندانی سیاسی درست در آن خطی حرکت می کنند که تبلیغات جمهوری اسلامی در تلاش است تا از زندان و زندانی سیاسی در ایران ایجاد کند.

واقعیت اینست که علیرغم تلاش جمهوری اسلامی در تغییر صورت مسئله زندان به اعتبار رشد روز افزون جنبشهای اجتماعی در ایران به اعتبار رشد جنبش کارگری، گسترش جنبش زنان، اوج گیری جنبش دانشجویی و تشدید مبارزات ملت‌های تحت ستم، زندانیان کشور مملو از زندانیان رنج دیده ای است که امکان رساندن صدایشان به گوش همگان از آنها سلب شده است.

در سالگرد قتل عام دهم‌نشان زندانیان سیاسی در سال ۶۷ در حالیکه نباید اجازه داد که این فاجعه به فراموشی سپرده شود در همان حال باید بزواک گر صدای آن زندانیانی باشیم که هم اکنون در زندانهای سنندج، اهواز، زاهدان، تبریز، تهران و در غیر انسانی ترین شرایط نگهداری می شوند و لیست اسامی تعدادی از آنها اخیراً در خارج از کشور منتشر شده است. باید بکشیم تا خواست آزادی زندانیان سیاسی را هر چه رساتر آواز دهیم.

در خاتمه با تاکید بر این واقعیت که آرمان بخشی از جان باختگان سال ۶۷ و دهه ۶۰ بر پائی جامعه ای بود که در آن از زندان و شکنجه و اعدام اثری نباشد باید تاکید کنم که دستیابی به چنین جامعه ای تنها در بستر نابودی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری وابسته حاکم بر ایران مهیا می گردد که خود این امر به انقلابی بزرگ وابسته است که تنها در بستر آن امکان تحقق آرمانهای انقلابی آن عزیزان میسر می گردد پس بکشیم تا رهرو صدیق این انقلاب باشیم.

با سپاس از تک تک شما به خاطر حوصله ای که در گوش دادن به این صحبت ها به خرج دادید صحبتیم را در اینجا تمام می کنم تا فرصت بیشتری برای قسمت پرسش و پاسخ باقی بماند. به امید اینکه در این قسمت با همکاری هم بتوانیم سوالات و نا روشنی های این بحث را پاسخ گفته و بر طرف سازیم. شاد و پیروز باشید.

انقلابی دهه ۶۰ بطور کامل از صحنه سیاسی کشور خارج گردد تا اعتراضات و مبارزات مردم امکان هر چه کمتری جهت تبدیل به یک جنبش انقلابی سراسری پیدا کند.

رفقا و دوستان عزیز!

۱۹ سال است که جمهوری اسلامی می کوشد بدنبال قتل عام زندانیان سیاسی و تغییر

بنابراین استراتژیست های جمهوری اسلامی که به خوبی می دانستند انبوه مطالبات پاسخ داده نشده مردمی که انقلابشان به وحشیانه ترین شکلی سرکوب شده با سیاستهای دوران بازسازی یعنی با تشدید غارت و چپاول مردم ابعاد وسیع تری خواهد یافت و بالاخره در جائی سر باز می کند به هیچ وجه حاضر به پذیرش خطر آزاد کردن کادرهای ذخیره جنبش نمی شدند و کشتار سال ۶۷ دقیقاً راه حل جمهوری اسلامی برای خلاصی از "شر" همین مسئله بود. شورهای مشهد، اراک، شیراز و... که چندی بعد در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی رخ داد تأییدی بر این تحلیل می باشد. بواقع سردمداران جمهوری اسلامی می بایست با "پاکسازی" زندانها راه را برای "بازسازی" یعنی غارت و چپاول مردم تسهیل نمایند که همین کار را هم کردند.

صورت مسئله زندانها و ضربات بزرگی که به این وسیله به جنبش انقلابی مردم ما وارد ساخته است این جنایت را لاپوشانی و به فراموشی سپرده و خاطره آنرا از ذهن جامعه پاک سازد. این تلاش به خصوص با قدرت گیری اصلاح طلبان حکومتی تشدید شد و تلاش شد تا آن فضای وحشتی که زندانهای رژیم در دهه ۶۰ در اذهان جامعه ایجاد نموده بود را پاک کنند آنها سعی کردند برخی از خودی های خودشان که بر اثر حدت یابی تضاد های درونی طبقه حاکمه به زندان می افتادند را به عنوان سمبل زندانی سیاسی قرار دهند و شرایط زندان کشیدن آنها را به حساب کل زندانهای ایران بگذارند. همه این تلاشها برای این بود که هم روی جنایات دهه ۶۰ پرده بکشند و هم تصویری که با خون عزیز ترین یاران ما در ذهن جامعه از زندان و شکنجه و اعدام یعنی اصلی ترین و مسائل حاکمیت جمهوری اسلامی در ذهن جامعه نقش بسته را تغییر دهند.

این فریبکاری حتی تا آنجا پیش رفته که خود قوه قضائیه معلوم الحال جمهوری اسلامی چند روز پیش برای چندمین بار خبرنگاران را به زندان اوین دعوت نمود تا با نمایش امکانات موجود در این زندان بقول خبرگزاری فارس اوین را بیشمارانه زندانی جلوه

جنبش زنان، سرکوب، زندان و ...

از صفحه ۳۰

می گذارند، زیرا مارکسیسم چیزی جز علم رهایی بشریت از جنگال ستمگران نیست و زنان نیمی از بشریت را تشکیل میدهند. کسانی هستند که بین مبارزه برای رهایی طبقه کارگر و رهایی زنان دیوار چین میکشند. کسانی هستند که واژه کارگر یا کمونیسم را فقط متعارف با مرد می پندارند. چندین سال است که حمله به کمونیسم وسیعاً رواج یافته است. در چنین جوی است که فرصت طلبان این گونه به نسل جدید وانمود می کنند که گویا کمونیست ها مبارزه برای برابری و آزادی زنان را قبول ندارند! آنها به این وسیله قصد دارند که تمامی مبارزات تاریخی کمونیست ها در جهت رهایی بشریت را منکر شوند. آنها کتمان می کنند که مارکس همواره روی این سخن داهیان تاکید می کرد که: "در هر جامعه ای، میزان آزادی زنان، قیاس طبیعی آزادی عمومی است" و با نمی خواهند اعتراف کنند که این لنین بود که گفت "هیچ جنبش توده ای واقعی بدون شرکت زنان نمی تواند وجود داشته باشد". بسیار روشن است که از دید هر فردی که خود را کمونیست می نامد، رهایی تمامی توده های تحت ستم در گرو پیروزی طبقه کارگر می باشد. اگر می خواهیم که هیچ کودکی برای سیر کردن شکم خود مجبور به بیگاری نشود، اگر می خواهیم که دانشجویان، هنرمندان، نویسندگان در فضایی آزاد بتوانند خلافت های خود را رشد دهند و همینطور اگر به راستی خواهان تحقق حقوق پایمال شده زنان ستمدیده جامعه خود و رهایی کامل آنها از قید همه مظالم اقتصادی، سیاسی و فرهنگی هستیم، باید مبارزه ای بی امان را برای بین بردن نظام سرمایه داری موجود سازمان دهیم که این نیز بدون رهبری طبقه کارگر و غالب شدن ایده های کمونیستی در این جنبش امکان پذیر نیست. جنبش زنان بخشی از جنبشهای اجتماعی در جامعه تحت سلطه ماست. این جنبش تنها در پیوند با جنبش های اجتماعی دیگر می تواند راه تعالی و پیشرفت را طی نماید. ما گاه در پلاکاردهای زنان مترقی و مبارز ایران شعار "جنبش زنان، متحد جنبش کارگری" را می بینیم. باشد که در فردای رشد و گسترش هر چه بیشتر مبارزه زنان در ایران، این آگاهی که "رهایی زنان از قید هر گونه ستم و از قید و بندهای فرهنگ مردسالارانه، در مبارزه متحدانه همه طبقات و اقشار تحت ستم بر علیه امپریالیسم و رژیم حاکم تحت رهبری انقلابی طبقه کارگر امکان پذیر است"، همه گیر شده و در این مسیر به پیش برود. با امید به این که بتوانیم در مبارزه ای پیگیر و متحدانه، منعکس کننده این صدای انقلابی در درون جنبش زنان باشیم. پیروز باشید.

مصاحبه پیام فدائی با رفیق محمود خلیلی.

از بازماندگان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷

...بهار سال ۶۷ بود که من مجدداً برای بازجویی به زیر زمین ۲۰۹ رفتم. منتظر بسته شدن به تخت توسط روح الله. شکنجه گر بودم که یکی از بچه های کرمانشاه را آوردند (مثل اینکه تازه دستگیر شده بود). احساس می کردم هیکل درستی دارد چرا که یا تقلا و تلاش فراوان او را بجای من به تخت بستند. من در گوشه ای قرار داده شدم. قبل از شروع کابل زدن. بازجو ها از در نصیحت شروع به نطق کردند و پس از مدتی در حالی که او را مخاطب قرار می دادند گفتند بهتر است قبل از کابل خوردن هر چه می دانی بگویی. اما این دلاور کرمانشاهی با لهجه شیرین خود گفت. می دانم ونمیگم. میتانی بگیر. این جمله ششم چند بازجویی که او را دوره کرده بودند را برانگیخت و با تمام وجود شروع به زدن کردند. تا ۹۰ ضربه را شمردم. سه یا چهار بازجو به نفس نفس افتاده بودند ولی حسرت یک آخ از طرف این دلاور به دشمن مانده بود. من دهنم بال در می آوردم....

سیاسی در آن منطقه نگاه می کردند. حتی یکبار در اوائل سال ۶۰ یکی از افراد امنیتی رژیم که همان برادر هم کلاسیم بود بهمراه شخص دیگری قصد داشتند من و یکی از پسر خواهرهایم را زیرک کامیون بفرستند که با هوشیاری راننده کامیون و خلوتی خیابان جان سالم بدر بردیم. اگرچه من بواسطه جراحات وارده یک شب را در بیمارستان سینا گذراندم.

اما در مورد نحوه برخورد اولیه آنها، ابتدا مرا با دست بسته و چشم بسته داخل اتاقی بردند و در وسط اتاق ایستادم. لحظات به کندی می گذشت و من هر لحظه منتظر حرقه آن کبریت لعنتی بودم. سکوت بود و سکوت ولی از صدای نفس کشیدن می دانستم تنها نیستم وعده ای در آنجا هستند حس می کردم مخصوصاً مرا در آن حالت قرار داده اند و در حال تماشا هستند. عاقبت سکوت شکست و در حالی که شخصی بازویم را می کشید صدای شعبان، برادر هم کلاسم را شناختم که راهنمایم به نشستن روی یک صندلی می کرد. اطرافم ۲ یا ۳ نفر ایستاده بودند و سؤال وجوابها با اسم و مشخصات شروع شد. آدرس خواستند که آدرس خانه پدری را دادم. نجوا و پچ پچ شروع شد انگار تبادل نظر می کردند که چه بپرسند. هوادار چه جریانی هستی، چه فعالیتهایی می کردی، رفاقت کیا هستند (می دانستم در این خصوص اطلاعات ویژه ای ندارند تنها نگرانی من کبریت بود). سعی می کردم پاسخ های کوتاه و خلاصه ای بدهم که ناگهان با لگدی پخش زمین شدم و ضربات لگد به جز صورت به تمام نقاط بدنم وارد می شد. پس از مدتی زیر بغلم را گرفتند و دوباره روی صندلی نشاندهند. سئوالات اینبار در مورد به اصطلاح همسر بود. نام، آدرس و شماره تلفن او را می خواستند و اینکه چگونه می توانند او را از وضعیت من مطلع کنند. وقتی به آنها گفتم همه اینها شایعه است کسی یقه ام را گرفت و از روی صندلی با کشیده بلندم کرد با مشت و لگد و دستانی که از پشت بسته بود به هرسمتی پرتاب می شدم و داد می زد. هر خودم را روی زمین انداختم و مچاله شدم. هر کسی از هر طرف می زد. حالا فریادم به ناله و خر خر تبدیل شده بود.....به هر حال، مرا رو به دیوار نشاندهند و کاغذ و قلم دادند. با سئوالاتی که می شد، می بایست جواب می نوشتم. ابتدا درباره همسر تخیلی و بعد درباره هواداری از جریانات سیاسی سؤال کردند که همه جوابها را کوتاه می نوشتم و حرفهایی که زده بودم را تکرار می کردم. هدف من فقط وقت تلف کردن بود. باصدائی که آنها را برای نماز مغرب فرا می خواند ظاهراً بازجویی به پایان رسید. مرا از آن اتاق خارج کردند که به احتمال زیاد به همان اتاق قبلی بردند و کنار دیوار نشاندهند. از خستگی و کوفتگی به خواب رفتم. نمی دانم ۵ دقیقه بود یا ۵ ساعت ولی با لگدی که به پهلویم خورد از خواب پریدم. به زور

پیام فدائی: با تشکر از این که این گفتگو را پذیرفتید. لطفاً خودتان را معرفی کنید و قبل از هر چیز بگوئید که در چه تاریخی و به چه اتهامی دستگیر شدید؟

محمود خلیلی هستم متولد یکی از روستا های لرستان. من در تاریخ ۲ آبان ۶۰ ساعت ۹ صبح در حوالی محل کارم در تهران (کوچه برلن) با راهنمایی، همراهی و مشارکت مستقیم خواهر زاده ام که یک بسیجی بود بهمراه برادر یکی از دوستان دبیرستانیم که از قدیم با همدیگر معاشرت فراوانی داشتیم و آنها از تفکرات من مطلع بودند، دستگیر شدم. در همین جا بی مناسبت نیست بگویم که بعد از قیام آن دو برادر به عنوان هواداران رژیم در کمیته وارگانهای امنیتی نظام فعالیت می کردند و هم اکنون از مامورین رده بالای وزارت اطلاعات هستند. در هر حال خود چگونگی و علل دستگیری من موضوع ویژه ای است که شاید گنجایش و مناسبت بحث ما را در اینجا در بر نگیرد واز آن می گذرم.

پیام فدائی: وقتی دستگیر شدید شما را به کدام بازداشتگاه بردند و چه مدت آنجا بودید؟

پاسخ: من بعد از دستگیری به خانه امنی منتقل شدم و تا روز ۲۵ آبان در این مکان نگهداری می شدم

پیام فدائی: لطفاً کمی در مورد شرایط بعد از دستگیری و فضای آن خانه امن توضیح دهید.

پاسخ: در همان ابتدای دستگیری به ماشینی منتقل شدم در حالی که دستانم از پشت با دستبند بسته بود. چشمانم را هم بستند و مدت مدیدی این ماشین در خیابانهای مختلف می چرخید. در داخل ماشین لودگی های یکی از مامورینی که مستقیماً دستبند را بدستام زد را تحمل می کردم. بعد از مدتی خیلی طولانی بطور ماشینی متوقف شد و ظاهراً از دربی عبور نمود و من را از ماشین بیرون کشیدند. احساس می کردم محلی که ماشین در آنجا متوقف شد باید حیاط نسبتاً کوچکی باشد. چرا که با تمام نمایشی که اجرا می کردند و دستور خم کردن سر، دولا شدن و چرخاندن های متعدد دور حیاط دونفری که بازوهایم را گرفته بودند، مجبور بودند یا از من عقبتر حرکت کنند و یا مقداری جلوتر. در نهایت از چند پله بالا برده شدم و وارد فضای راهرو مانند و سپس اتاقی شدم. پس از بازرسی بدنی، سیگار، ۲ بسته کبریت که داخل یکی از آنها یک سری مدرک (ملات) جاسازی شده بود، کمر بند و کفش هایم، ساعت و ۳۰۰۰ تومان پولی که همراه داشتم را از من گرفتند. سپس از پله های باریک و کوتاهی (با در نظر گرفتن اینکه شخصی که زیر بغل مرا گرفته بود و بعنوان راهنما من را هدایت می کرد، یک پله جلو تر از من حرکت می کرد و در اصل من را می کشید) به طبقه دوم منتقل شدم و روی سکونی بعرض ۶۰ سانت و طول ۸۰ سانت و ارتفاعی به اندازه یک زانو قرار گرفتم که تا روز انتقال به اوین، در این محل که بعد ها متوجه شدم حمام ساختمان است، نگهداری شدم. این خانه در نزدیکی یک مدرسه قرار داشت چرا که صبحها صدای زنگ مدرسه و همهمه بچه ها بگوش می رسید. در طبقه اول، یک اتاق برای بازجویی و در زیر زمین (با نیم طبقه زیرین) اتاقی قرار داشت که تخت شکنجه در آنجا مستقر بود. ظاهراً از این محل صدا به بیرون انتقال پیدا نمی کرد. چرا که موفق کابل زدن دهن مرا نبسته بودند و یکی از بازجویان می گفت اینجا تا دلت می خواهد هوار بکش صدایت به گوش هیچ احدی نمی رسد. مرتب هم می گفت که قبل از توهم خیلی از کله گنده ها را اینجا به حرف آوردیم.

پیام فدائی: شکنجه گران تا چه حد از فعالیت های سیاسی شما مطلع بودند و می خواستند که به چه چیز هائی اعتراف کنید؟ به عبارت دیگر خواهان چه نوع اطلاعاتی بودند؟ در ضمن کمی هم در مورد برخوردهای اولیه آنها توضیح دهید.

پاسخ: از فعالیتهای سیاسی من اطلاعات آن چنانی نداشتند و در ابتدا فقط به دنبال همسر خیالی من می گشتند و در خصوص او سؤال می کردند ولی بعد که ملاتهای چاسازی شده در قوطی کبریت را پیدا کردند، دنبال چگونگی و نحوه تحویل آنها و همچنین مشخصات افراد و قرار آنها را از من می خواستند. به طور خلاصه اشاره کنم که از اواخر سال ۵۹ مسئله محل کار من مشکلی شده بود لاینحل. از یکطرف مسئول قدیمم که حالا یک اکثریتی بود این محل را می شناخت و از طرف دیگر خیلی از کسانی که با آنها کار می کردم یعنی رفقای مختلف تشکیلاتی و غیرتشکیلاتی. ضمناً عناصر آشکار و مخفی رژیم هم کم و بیش به من بعنوان یک ناراضی

روی پا ایستادم ناگهان از هر طرف باران مشیت ولگد بطرفم شروع به باریدن کرد ودر همان حال که می زدند یکیشان یقه ام را گرفت و از اتاق بیرون کشید. در اثر تقلاهای زیاد دستبند توی گوشتم دستام فرو رفته بود. در حالی که می زدند از پله ها بطرف پائین هلم دادند. وقتی به پائین رسیدیم دستبندم را باز کردند و روی تختی خواباندند و دستام را به بالای تخت بسته و پاهایم را هم بستند. همان صدائی که به او حاج آقا می گفتم گفت: جونور ولدزنا حالا به امام توهین می کنی! این آته اشغالا را به کی می خواستی بدی؟ بند دلم پاره شد و فهمیدم و فهمیدم کبریت را پیدا کردند... پس از آن مدتی بدون سنوآل فقط با کابل زدند. معلوم بود از غیض و عصبانیت است. تازه بعد از آن برای سنوآل جواب بازم کرده و به بالا منتقل کردند. سنوآل و جواب با مضمون تازه شروع شد.

پیام فدائی: گفته می شود که اغلب کسانی که در آن زمان در زندان های جمهوری اسلامی به کار شکنجه گری مشغول بودند، در کار خود حرفه ای نبودند و در نتیجه ضربات فیزیکی غیرقابل جبران به زندانی سیاسی وارد می نمودند. تجربه شخصی شما در مورد خودتان در این مورد چیست؟

پاسخ: دقیقاً بخاطر عدم تجربه، شکنجه ها غیر سیستماتیک انجام می گرفت. مثلاً "زند ضرباتی با چوب و حتی میله آهنی هم امری عادی بود. یا مدت های مدیدی با دستبند قیانی در گوشه ای رها کردن یا آویزان کردن با همان دستبند قیانی که عوارض وخیمی را به بار می آورد. در خصوص خود من زند با میله یا چوب توی سرم موجب شکستگی سرم شد. بعداً وقتی در اوین مجدداً زیر شکنجه قرار گرفتیم، این شکستگی باز شد. یا بخاطر ۲۰ ساعت دستبند قیانی انگشتان دست چپ من از کار افتاده بود که با تلاش رفقای هم اتافی و کمک دکتر مفیدی توانستم حرکت را به انگشتانم باز گردانم. ولی پنجه دست چپ من قدرت یک دست معمولی را هیچگاه دوباره پیدا نکرد.

پیام فدائی: وقتی شما را به اوین منتقل کردند مستقیماً به کدام قسمت بردند؟

پاسخ: زمانی که من به اوین منتقل شدم در همان بدو امر به ساختمان دادستانی و طبقه دوم آن وبه شعبه ۶ که در آن محل مستقر بود، منتقل شدم.

پیام فدائی: آیا در اوین هم شکنجه شدید؟ در صورت امکان نوع شکنجه هائی که شما خود شخصاً تجربه کرده اید را بگوئید.

پاسخ: شاید بیشترین شکنجه را در همان خانه امن شدم، چرا که در طبقه پائین ویا زیر زمین آن اتاق و تختی قرار داشت که در چند نوبت به آن بسته شدم و با کابل مورد شکنجه قرار گرفتم. حداقل ۲۰ ساعت قیانی را تحمل کردم و البته یکبار هم برای اعدام مصنوعی به خارج از این محل منتقل شدم. شرایط جسمی من طوری بود که پس از مدتی که به اوین منتقل شدم، هر بیننده ای در اوین تصور می کرد که من چند روز قبل در همانجا شکنجه شده ام. در ضمن اینکه سرم هم در اثر ضربه با میله یا لوله فلزی شکسته بود ولباسهایم هم خونی بود. البته تمام اینها دلیلی برای این نبود که در اوین به تخت بسته نشوم و یا توپ فوتبال نگردم و یا مجدداً قیانی نشوم. اگر در آن خانه امن قرار با رفقا یم را می خواستند، اینجا(در اوین) به علت اینکه قرارهایم را سوزانده بودم، به خاطر خواستن هرگونه رد و نشانی، تحت فشار قرار داشتم.

پیام فدائی: آیا در محلی که شما را بازجویی یا به زبان دیگر شکنجه می کردند، شاهد شکنجه دیگران هم بودید؟ اگر آری این مورد را توضیح دهید.

پاسخ: من در اوین بارها و بارها شاهد (شاهد چشم بسته) شکنجه دیگران بودم. از زمانی که بازجویی ها در سال ۶۰ در دادستانی صورت می گرفت تا زمانی که به زیر زمین ۲۰۹ منتقل گردید، در اغلب موارد یا با داشتن دستبند قیانی در گوشه اتاق قرار داشتم، یا پشت درب بازجویی بودم و یا خودم روی تخت قرار داشتم و در تخت کناری شخص دیگری را شکنجه می کردند. شاید بزرگترین تجربه زندگیم در زندان را همان روز اول ورود به زندان اوین کسب کردم. در آن روز درحالی که منتظر بازجویی بوده و در حداقل ۲ اتاق بازجویی قرار داشتم، متوجه شدم تقریباً ۲ زن یا دو دختر را همزمان در دو طرف من به تخت بسته اند. ظاهراً حوالی ساعت ۱۱ بود یکی از آنها فقط داد می زد و دیگری هر از چند گاهی می گفت می گم می گم. با این گفته اگر چه مدت کوتاهی صدای زند و ناله کردن قطع می شد، ولی چند دقیقه بعد مجدداً صدای فریاد او به آسمان می رفت. دختر دوم را که فقط از شدت شکنجه داد می زد، بی وقفه تا ساعت ۱ زدند. بعد از او مرا به جای او بردند و به همان تخت بستند. البته من از زیر چشم بند دختری را که تازه از تخت باز کرده بودند را دیدم. او به سختی، روی باسن خودش را روی زمین می کشید. حوالی ساعت ۵ بعداز ظهر وقتی از تخت بازم کرده و به سختی به راهرو منتقل شدم، متوجه شدم آن کسی که هی می گفت می گم می گم همچنان کتک می خورد. در انتها متوجه شدم که قرار شده با پاسداران برای جمع آوری اسامی ای که داده بود به بیرون از زندان بروم. معلوم بود که او باید به همراه پاسداران به خانه هم رفته ودر انتظار تلفن بنشیند. این درس بزرگی بود که نشان می داد با هر کلمه حرف زند، بازجویان تقاضای حرف زند بیشتر را دارند و فکر می کنند هنوز هم با مقدار بیشتری شکنجه، اطلاعات بدست خواهند آورد. پس ادامه می دهند تا جائی که مطمئن شوند طرف تقریباً تخلیه اطلاعاتی شده است. اما در طرف دیگر اگر اطلاعاتی به دشمن ندهی شکنجه سریعتر به پایان می رسد.

پیام فدائی: آیا از شهادت زیر شکنجه زندانیان سیاسی در آن زمان اطلاعی دارید؟ اگر دارید لطفاً توضیح دهید.

پاسخ: از نظر من تعداد کسانی که ناشناس در زیر شکنجه کشته شدند خیلی زیاد است و شاید هیچگاه نتوان به اسناد آن دسترسی پیدا نمود. ولی تا آنجائی که من به یاد دارم در آن مقطع یکی از مشهورترین کسانی که در زیر شکنجه کشته شد رفیق جانفشان «علیرضا سپاسی آشتیانی» بود. بارها خود من شاهد بودم که شخص لاجوردی در زمانی که بازار "حسین روحانی" کساد شده بود و یخ تاثیرگذاری او روی زندانیان چپ نگرفته بود، اعلام می کرد همین روزها «علیرضا سپاسی» را هم می آوریم اینجا تا برای شما بلبل زبانی کند. خوشبختانه «سپاسی» با مقاومت قابل تحسینش مرگ سرخ و سرفرازانه را برگزید. بهمین خاطر از آبان ماه ۶۱ هیچگاه دیگر لاجوردی اشاره ای به علیرضا نکرد. دومین کسی که من می دانم در زیر شکنجه به خیل جانفشانان پیوست، رفیق جانفشان «زهره بهکیش معروف به اشرف بهکیش» (۱) بود که من بارها در نوشته های خودم به آن اشاره داشتم.

پیام فدائی: در پائیز سال ۶۰ که شما دستگیر شدید، اوین یکی از خونین ترین دوران خود را می گذراند. اندکی از مشاهدات خود در این مقطع بیشتر صحبت کنید.

پاسخ: سال ۶۰ را شاید از نظر شکنجه و کشتار بتوان یکی از سخت ترین دوران دهه ۶۰ نامید. در این دوره هیچ نورم و روش خاصی بر زندانها حاکم نبود. از این رو از یک شکنجه سیستماتیک هم خبری نبود، بلکه شکنجه به طور افسارگسیخته ای با تمامی ابزارهای موجود و بی برنا مه صورت می گرفت. از مشیت ولگد یا بقول معرف فوتبال که ابتدائی ترین شکنجه ها محسوب می گردید تا از کابل با ضخامتهای متفاوت استفاده می شد. قطر کابل و طول آن و تشخیص کار برد آن بستگی به بازجو داشت که آن هم بی هیچ معیار خاصی این انتخاب را انجام می داد. مدت شروع تا خاتمه شکنجه با کابل بستگی به موقعیت زندانی و شرایط روز، رده تشکیلاتی، میزان مقاومت، میزان تحمل پاها، و.... داشت. البته کسی که در مر حله اول لب به سخن باز نمی کرد تقریباً میتوان به جرات گفت که دیگر شکنجه گران نمی توانستند او را به حرف آورند. هشت ساعت اولیه سرنوشت سازترین مرحله مقاومت در برابر خواست شکنجه گران است. ظرف بیست و چهار ساعت مقاومت میتوان چنان بازجویان شکنجه گر را خوار و دلیل ساخت که کنترل عصبی خود را از دست بدهند، چرا که برای تداوم کابل زند دیگر باند پیچی پاهای ترکیده هم جوابگو نیست. البته بماند که این جانیان، خشم و غضب خود را فقط با کوبیدن کابل به تمام بدن فرومی خوابانند که این مرحله را میتوان مرحله به زانو درآمدن کابل و شکنجه گر در برابر مقاومت و پایداری زندانی نامید.

در آن زمان شکنجه گران از چوب (دسته بیل) و حتی میله آهنی هم برای شکنجه زندانیان سیاسی استفاده می کردند. در واقع شکنجه صرفاً جنبه سلیقه ای داشت که بازجو، شکنجه گر وهریک از پاسداران به سلیقه خود بکار می بردند. برای این که مثالی در این مورد ارائه دهم، باید از رفیق جانفشان «منصور اسکندری» (دکتر مهران) یاد کنم که خود من در انفرادی ۲۰۹ از نزدیک او را دیده بودم. شکنجه گر با دسته بیل توی کمر او کوبیده بود به طوری که دسته بیل از وسط دو نیم شده بود. بدتر از این، آنها دسته بیل را از قسمتی که شکسته بود و تراشه تراشه بود در کمر او فرو نموده و چرخانده بودند. این عمل ماندن تراشه های چوب در وسط کمر او باعث

ایجاد زخمی چرکی و عفونی و حفره بد منظره ای شده بود که هر روز باید تراشه های چوب را از میان چرک و خون بیرون می کشیدند. این شمائی کوچک از شکنجه فیزیکی بود.

پیام فدائی: به غیر از شکنجه های فیزیکی، چه شکنجه های دیگری اعمال می کردند و چه شرایط شکنجه باری وجود داشت؟

پاسخ: در کنار شکنجه فیزیکی حضور در یک اتاق ۳۶متری (۶×۶) با جمعیتی بیش از ۱۰۰ نفر و سه شیفته خوابیدن، سه چهارم یک نان تافتون جیره سه وعده غذایی در ۲۴ ساعت، عدم بهداشت و حمام، ۲۰ دقیقه وقت توالیت برای بیش از یکصد نفر با بودن تنها ۶ توالیت که اغلب یک یا ۲ تای آن خراب بود همراه با شلاق نگهبان (در این وضعیت نگهبان با کابل یا شلنگ نفرات آخری را که در توالیت بودند یا هنوز به آنها نوبت نرسیده بود را می زد و وادار می کرد به اتاق برگردند). به هنگام بیماری امکان رفتن به بهداری وجود نداشت، مگر این که زندانی به حال مرگ افتاده باشد که در این صورت هم پاسدار باید تشخیص می داد بیمار در سر حد مرگ است تا او را به بهداری بفرستند، تازه در این صورت هم معمولاً فقط یک نفر چنین شناسی پیدا می کرد. زندانیانی که امکان رفتن به بهداری را پیدا می کردند، بیشتر پیرمردها و بیماران قلبی بودند. آنها سعی می کردند از بهداری داروهای بیشتری برای مصرف افراد داخل اتاق (تحت عنوان بیماری خودشان) بگیرند و به اتاق بیاورند.

وضعیت بسیار دردناکی که در آن زمان خیلی از زندانیان سیاسی در اوین از سرگذرانند به ویژه به دوره ای مربوط می شود که نیروهای رژیم با گلوله، سینه آزادخواهان را می شکافتند (مقطع آن واذر ۶۰). زمانی که تعداد زیادی را با هم تیر باران می کردند صدائی مثل خالی کردن بار تریلر تیرآهن بگوش می رسید. اولین باری که صدای خالی شدن تیر آهن را شنیدم، دیدم سکوتی محض اتاق را فرا گرفت. من متعجب و حیران به دیگران نگاه می کردم که بعد با دقت تک تیرها (تیرهای خلاص) را می شمردند. بعدها وقتی منم حکایت خالی شدن تیر آهن را که همان صدای گلوله های پی در پی و یا رگبار گلوله ها به سوی مبارزین آزاده بود را فهمیدم، به جرگه کسانی پیوستم که با شمردن تیرهای خلاص، تعداد اعدائی را در ذهن شان محاسبه می کردند.

پیام فدائی: بر اساس تجربه شخص شما آیا فضای زندان در مقطعی که شما دستگیر شدید، فضای مقاومت بود و یا بر عکس؟ چه مشاهداتی را ملاک قضاوت خود قرار می دهید؟

پاسخ: شرایط و فضای زندان در آن زمان را نمی توان جدا از فضای جامعه آن روز در نظر گرفت. همانقدر که رژیم با تمام فشارها و سرکوبها نتوانسته بود کاملاً بر شرایط جامعه سوار گردد، در زندان هم با در نظر گرفتن اینکه نیروهای جوان هنوز در شور و حال بیرون قرار داشتند، جو مقاومت چشم گیر بود. بطوری که نشانی از تواب و تواب بازی وجود نداشت. حتی عناصر بریده هم از فضای موجود وحشت داشتند. از کسانی که به نحوی تحمل شرایط را نداشتند و حدس زده می شد که ممکن است گزارشاتی از دیگر افراد زندانی به رژیم بدهند، بعنوان «آنتن» یاد می شد. در آن شرایط که هیچ ارتباطی با بیرون و خانواده ها وجود نداشت، زندانیان با حداقل امکانات خود به تیمار زخمهای یکدیگر می پرداختند. ورزش جمعی (در همان اتاق ۳۶) با بیش از ۱۰۰ نفر جمعیت هرگز فراموش نمی شد. شبهای شعر و مسابقات مختلف به همراه مراسم های وداعی تلخ با اعدامیان که با شعر و سرود بدرقه می شدند (با در نظر گرفتن وجود آنتن در اتاقها)، همه و همه نشان دهنده فضای انقلابی و شور و شوق مبارزاتی و مقاومت و مقابله با رژیم بود. اگر در طول دهه ۶۰ در صد بریده ها و توابین واقعی را در نظر بگیریم و یا خیل عظیم زندانیان مقایسه کنیم شاید به جرات بتوان گفت چیزی حدود ده درصد زندانیان حاضر به دادن اطلاعات و همکاری شدند و در این بین سهم بزرگ این مقاومت و مبارزه بر دوش خیل هواداران نیروهای انقلابی بود. تا جایی که حتی حسین روحانی در یکی از مصاحبه های پیش در حسینییه اوین مدعی و طلب کار بود که این هواداران بودند که ما را به انحراف کشیدند و به ما خط می دادند. خود این مسئله به تنهایی بزرگترین شکست رژیم محسوب می گردید چرا که حتی با به زانو درآوردن تعدادی از رهبران جریانات سیاسی نتوانسته بود ایده ها و آرمانهای انقلابی را نزد نیروهای هوادار و جوان خدشه دار سازد. به راستی با تمام سرکوبها و کشتارها و شکنجه ها و فاداران آرمانهای انقلابی هیچگاه حاضر به خیانت و ذلت نشدند. به این موضوع سردمداران رژیم هم بارها و بارها اقرار داشتند.

پیام فدائی: آیا کسانی را می شناسید که در زندان به چهره های مقاومت تبدیل شدند؟ اگر آری لطفاً نام آن ها را بگویند.

پاسخ: چهره های مقاوم در زندان کم نبودند و کسانی که شاخص مقاومت باشند هم کم نبودند. البته خیلی از چهره ها هیچگاه شناخته نشدند و هیچ زمانی نامی از آنها برده نخواهد شد. این چهره های گمنام برگهای زرین مقاومت در زندان بودند اما از کسانی که من می شناسم و می توانم نام ببرم:

۱- منصور اسکندری (دکتر مهران) از زندانیانی که شخص لاجوردی شناسائی کرده بود و براساس گفته خیلی از زندانیان، خود لاجوردی شخصاً در شکنجه و بازجویی او شرکت داشت.

۲- واژگن منصوریان، از بچه های رده بالای پیکار که در زیر شکنجه علیه رژیم شعار می داد.



۳- زهرا (اشرف) بهکیش پس از نجات او از خودکشی با سیانور به شدت شکنجه و در زیر شکنجه به جانفشانی مبارزه طبقاتی پیوست.

۴- علیرضا سپاسی آشتیانی که شرح ماوقع او یکی از حماسی ترین مقاومت های زندان بود.

۵- رفیق گمنامی از کرمانشاه. بهار سال ۶۲ بود که من مجدداً برای بازجویی به زیر زمین ۲۰۹ رفتم. منتظر بسته شدن به تخت توسط روح الله، شکنجه گر بودم که یکی از بچه های کرمانشاه را آوردند (مثل اینکه تازه دستگیر شده بود). احساس می کردم هیكل درشتی دارد چرا که با تقلا و تلاش فراوان او را بجای من به تخت بستند. من در گوشه ای قرار داده شدم. قبل از شروع کابل زدن، بازجو ها از در نصیحت شروع به نطق کردند و پس از مدتی در حالی که او را مخاطب قرار می دادند گفتند بهتر است قبل از کابل خوردن هر چه می دانی بگویی. اما این دلاور کرمانشاهی با لهجه شیرین خود گفت: می دانم و نمیکم. میثانی بگیر. این جمله خشم چند بازجویی که او را دوره کرده بودند را برانگیخت و با تمام وجود شروع به زدن کردند. تا ۹۰ ضربه را شمردم، سه یا چهار بازجو به نفس نفس افتاده بودند ولی حسرت یک آخ از طرف این دلاور به دلشان مانده بود. من داشتم بال در می آوردم و احساس نیروی عجیبی می کردم که با مشت و لگد مهدی، دستیار روح الله روبرو شدم. او با خشم به من حمله کرد و بعد مرا به راهرو بالا منتقل کرد. دیگر نفهمیدم چه بر سر دلاور کرمانشاهی آوردند.

۶- «باراباس»، نام مجاهد ۱۶ساله ای بود که بر اساس تعریف های زندانیان (سینه به سینه) به طور حماسی در مقابل شکنجه گران ایستاده بود و مقاومتش زبان زد بود.

این قصه (مقاومت های قهرمانانه و حماسی زندانیان سیاسی در دهه ۶۰) سر دراز دارد. اگر همه زندانیان باقی مانده از آن دهه، دیده ها و شنیده های خود را بیان کنند باز هم گوشه ای کوچک از این مقاومت ها بیان شده است. در واقعیت هم از شهرها و شهرستانها ما کمتر خبر داریم. مثلاً در اراک از عبدالرضا ماهیگیر، یکی دیگر از یارانش می توان نام برد که نه تنها در زندان بلکه در خارج از زندان هم مردم از مقاومت او و یارانش سخن فراوان نقل می کردند.

زیرنویس:

(۱) رفیق زهرا بهکیش از کادرهای مخفی سازمان چریکهای فدائی خلق در دوره شاه بود که با نام اشرف (نام سازمانی اش) در همان زمان، شناخته می شد. (پیام فدائی)

، خواسته های ملی نادیده گرفته شده و تحلیل طبقاتی نظام حاکم و ماهیت اقتصادی و سیاسی آن به جر و بحث بر سر خاستگاه طبقاتی صاحب منصبان بدل گشت و این بالاخره به شکل گیری اکثریت و اقلیت منجر شد که مبنای مبارزه نظریشان ضد امپریالیست بودن یا نبودن ارتجاع مذهبی حاکم بود. اکثریت با شتاب آشکار بسوی مواضع و دیدگاه های حزب توده پر گشود و با این حزب همیشه خائن، هم پیمان گشت و در حالی که به زائیده ارتجاع مذهبی تبدیل

آنچه که در دوران جوانی از جنبش چپ در ذهن داشتیم چیزی جز ارتداد و خیانت حزب توده نبود که آن نیز بیشتر از طریق آنچه که اطرافیانم در رابطه با دوران گذشته می گفتند بر ذهنم نقش بسته بود. اما با رستاخیز سیاهکل و سالهای پر شور ۵۰، حماسه آفرینی ها و از خود گذشتگی های چریکهای فدائی خلق، یک بازنگری عمیق در باور های گذشته ام بوجود آمد. حال به جای خیانت و سر افکنده‌گی در مقابل خود شهامت در عمل، صداقت در گفتار

مبارزات قهرآمیز
خلفهای تحت ستم ایران
دفاع و « حق تعیین
سرنوشت تا سر حد
جدائی » را به رسمیت

بشارت - شهریور ۸۶

انتشار صدمین شماره دوره جدید پیام فدائی گرامی باد!

شناخته و بر اتحاد آزادانه و دمکراتیک خلقها تاکید کردند. خلاصه آنکه برای سرنگونی نظام سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم تلاش ورزیدند.

به عنوان یکی از رهبران جنبش فدائی که تجربه همه این جدائیهات و انشعابات را به عینه دیده و از آن درس گرفته بودم موقعیتی پیش آمد که تصمیم گرفتم که از آنجا که تاریخ چریکها عاری از آلوده گیهای برشمرده در بالا است، علیرغم همه تبلیغات زهر آگینی که بر علیه آنها شنیده بودم نشریات آنها را مطالعه و دنبال کنم. در جریان مطالعه "پیام فدائی"، ارگان چریکهای فدائی و مقایسه آن با سیر روند های جاری در سطح جامعه جایگاه ام را دریافتم. "پیام فدائی" نشریه ای است که من از زمان آشنائی با آن و تاثیر پذیری از آن، خود را مدیون همیشگی آن می دانم. این نشریه چشم اندازهای درست و وسیع مبارزه را در مقابل من گشود و مرا با ایده های انقلابی ای آشنا نمود که با همه وجود درستی آنها و انطباقشان با شرایط جامعه ایران را درک می کنم و به همین دلیل ضرورت بردن این ایده های انقلابی به میان توده ها راهر چه بیشتر احساس می کنم.

این "پیام"، پایدار باد!

شد، در یکی از پر تلاطم ترین شرایط سیاسی و اجتماعی ایران، دفتری از سرسپردگی، خیانت به خلقها و ضدیت با کارگران را در کتاب تاریخ ایران بر جای گذاشت.

بتدریج خود اکثریت دچار انشعاب شد اما هیچیک از انشعابات اکثریت با گذشته ننگین ودا نگفت تا آنجا که حتی امروز هم بازماندگان و هواداران این جریان رسوا و بعضی از کسانی که در تشکیلات موجود اکثریت فعالیت نمی کنند، در برخورد با آن گذشته ننگین، کوچکترین صداقت و راستی از خود نشان نداده و می کوشند تا با کتمان گذشته به نفی تاریخ کمر بندند.

اقلیت با دوری از خیانتکاران و تلاش در راه انقلاب، با آشفته گی فکری و بی پرنسیپی تشکیلاتی نتوانست در هیچ یک از برنامه های ارائه داده شده خود، چه در زمینه مسائل نظری و چه در زمینه مبارزاتی در پراتیک موفق و سربلند باشد. انشعابات نامعقول و دردآور، هواداران اقلیت را وسیعاً به انزوا و بی عملی کشاند. هیچیک از انشعابات اقلیت باروری فکری بر مبنای اصول مارکسیستی را همراه نداشته و هر یک در تمامی حوزه های فکری و عملی گامی به پس بوده است.

، مرزبندی قاطع با خیانتکاران و مبارزه ای بی امان برای نابودی ارتجاع و سرمایه داری وابسته به امپریالیسم را می دیدم. اینها همه از مشخصه

های جنبش نوین کمونیستی بودند، خصوصیتی که افرادی چون من را متحول می کرد و نیروهای مبارز را به خود جذب میکرد. این اعتقاد که خط سرخ سیاهکل جاودانه است و هرگز خود را با اپورتونیسم و خیانت، آلوده نخواهد کرد و سازمان چریکهای فدائی خلق همواره مدافع منافع کارگران و زحمتکشان خواهد بود این حرکت رابه تنها امید رهائی ستمدیدگان تبدیل می نمود.

شهادت رهبران طراز اول این جنبش در صحنه نبرد رودرو با دشمن و نفوذ و قبضه مرکزیت سازمان توسط اپورتونیستها و رفرمیستها ی رنگارنگ و رد تئوری قهر و منتسب نمودن آن به دوران کودکی از طرف سازشکاران نفوذ کرده در این سازمان وضعیت دیگری را بوجود آورد. حرکت در جاده خیانت آغاز شد. نظرات انقلابی نفی واقعیت اختلافات بین معتقدین به آن خط انقلابی و نظرات بعدی در سازمان چریکهای فدائی خلق از حوزه های هواداری دور نگاه داشته شد. با کنار گذاشتن خط انقلابی اولیه در سازمان سقوط آزاد بسوی ارتداد شدت گرفت. ضرورت به کار گیری اشکال قهر آمیز مبارزه به عقب ماندگی اقتصادی در مناطق خاص به طور استثنائی ارتباط داده شد. مبارزات زنان

توضیح پیام فدایی: آنچه در زیر می آید، متن ۴ سخنرانی از سوی فعالین چریکهای فدائی خلق ایران است که در جریان دومین "گردهم آبی سراسری در باره کشتار زندانیان سیاسی" (۲۶-۲۴ آگوست ۲۰۰۷) در کلن آلمان ایراد شد. برای اطلاع خوانندگان پیام فدایی در ابتدای هر یک از سخنرانی ها، نخست متن طرح بحث رفیق سخنران که از قبل برای سازماندهندگان سمینار ارسال شده بود، درج می گردد و سپس متن کامل سخنرانی ها به نظر خوانندگان خواهد رسید.

بابی آزاد

سرکوب و زندان، عامل اصلی پراکندگی طبقه کارگر!

طرح بحث:

با درود به تمامی جانبختگان راه رهایی طبقه کارگر!

رفقا!

از آنجا که یکی از موضوعات دومین کنفرانس سراسری درباره کشتار زندانیان سیاسی، جنبش کارگری و زندانی سیاسی است و از آنجا که من خود قبل از قیام پرشکوه بهمن ۵۷، کارگر جوشکار یکی از کارخانه های بزرگ شهرمان بودم و به همراه دوستان و همفکران کارگرم فعالانه در قیام بهمن شرکت کردیم و از آنجا که به دلیل فعالیت در میان کارگران و کوشش در ایجاد شورا های کارگری، از جمله اولین زندانیان سیاسی رژیم جمهوری اسلامی بودم، درست دیدم که با شرکت در این سمینار که به همت تعدادی از زندانیان سیاسی باز مانده از سرکوبهای دهه ۶۰ بر گزار می شود در رابطه با تجربیات عینی خود چه در محیط های کارگری و چه در زندان جمهوری اسلامی با عزیزان شرکت کننده در این سمینار سخن بگویم. می دانیم که قیام پرشکوه بهمن ۵۷ به دلیل عدم رهبری طبقه کارگر به شکست انجامید و رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی که با حمایت قدرتهای امپریالیستی اهرمهای قدرت را در ایران به دست گرفت، از همان ابتدا بر علیه اهداف انقلابی ای که کارگران به دنبالش بودند برخاست تمامی دستگاه های سرکوب و ماشین دولتی و سیستم اقتصادی دست نخورده باقی مانده و حاکمان جدید با سبعت تمام تلاش کردند که تمام دستاوردهای قیام را از کارگران و مردم باز پس گیرند. من قصد دارم در بحث خود با تکیه بر تجربه خودم نشان دهم که چگونه دیکتاتوری شاه اجازه تشکیل به کارگران نداد و چگونه با شکاف برداشتن این استبداد کارگران توانستند تا حدی متشکل شده و شورا ها و سندیکا های خود را شکل دهند و چگونه با سلطه دوباره سرنیزه پس از به ویژه یورش خرداد سال ۶۰ به مردم آن تشکل ها زیر فشار سرکوب نابود شدند و کارگران در تمام این سالها برای بازیابی این حق جنگیدند و صدها زندانی سیاسی دادند و تعداد زیادی از جانبختگان دهه ۶۰ را کارگران تشکیل می دادند. از این بحث قصد دارم بر رابطه ناگسستگی ایجاد تشکل های علنی کارگری به وجود دموکراسی و ضرورت مبارزه برای دموکراسی که با نابودی جمهوری اسلامی در هم تنیده شده است تاکید کرده و نشان دهم که چگونه آزادی زندانیان سیاسی و برقراری دموکراسی با منافع کارگران در هم آمیخته و جنبش کارگری برای دستیابی به مطالبات بر حق خود باید برای دموکراسی که با نابودی جمهوری اسلامی دست یافتنی است بجنگد و امروز باید شعار آزادی زندانیان سیاسی را بر پرچم خود حک کند چرا که بخش بزرگی از زندانیان کشور را همین کارگران معترض تشکیل می دهند. هم چنین در صحبت خود قصد دارم نشان دهم که اگر آن قیام به علت عدم تشکل طبق کارگر به پیروزی نرسید این طبقه در چه پروسه ای قادر به تشکل خود و ایجاد سازمانهای رهبری کننده مبارزات خود می باشد.

به امید برگزاری هر چه بهتر سمینار. بابک آزاد

همانطورکه می دانیم در طی آن مبارزات کارگران ایران مباردت به تشکیل شورا های کارگری در کارخانه های خود نمودند.

در آن شرایط که انقلاب از قدرت فراوانی بر خوردار بود کارگران از طریق این شوراها در جهت تامین مطالبات خود تلاش می کردند. گر چه مدیران وابسته به رژیم جدید سیاستهای ضد کارگری و سرکوبگرانه خود را از همان فردای قیام پیش می بردند اما در آن اوضاع هرج و مرج پس از قیام بهمن هنوز کارگران از قدرت زیادی برخوردار بودند و شورا های کارگری که نهاد هائی صنفی بودند از نفوذ و قدرت زیادی برخوردار بودند. شورا ها در تعیین مقررات کارخانه دخالت می کردند و در مذاکرات نماینده شورا با مدیریت در خیلی از مواقع حرف نماینده کارگران پیش می رفت. اما مناسفانه با قدرت گیری جمهوری اسلامی قدرت شورا ها بتدریج تضعیف و پس از گسترش جو سرکوب کاملا از بین رفت.

برای جلوگیری از اشتباهی که خیلی ها آگاهانه به آن دامن می زند اجازه بدهید که تاکید کنم که شورا هائی که کارگران ما در قیام بهمن بر پا کردند با شورا های کارگری در تجربه انقلاب اکتبر و دیگر انقلابات کارگری کاملا فرق داشت چرا که آن شورا ها نهاد های اعمال قدرت سیاسی طبقه کارگر بودند که به پشتوانه قدرت نظامی طبقه کارگر عمل می کردند اما تشکل های کارگری ای که در ایران نام شورا روی خود داشتند نهاد هائی بودند که صرفا به امور صنفی کارگران می پرداختند در نتیجه نباید این شورا ها را با شورا هائی که مثلا در جریان انقلاب اکتبر بوسیله کارگران آگاه ساخته شد یکی گرفت و به این ترتیب مفهوم شورا را در ادبیات مارکسیستی و تجربه کارگری مخدوش ساخت. در ادبیات مارکسیستی و تجربه کارگری، شورا ها جوانه های قدرت دولتی نوین کارگران هستند نه نهاد های صرفا صنفی که برای بهبود شرایط کار و افزایش دستمزد با کارفرمایان چانه می زنند.

شورا هائی که کارگران ما در قیام بهمن بر پا کردند با شورا های کارگری در تجربه انقلاب اکتبر و دیگر انقلابات کارگری کاملا فرق داشت چرا که آن شورا ها نهاد های اعمال قدرت سیاسی طبقه کارگر بودند که به پشتوانه قدرت نظامی طبقه کارگر عمل می کردند اما تشکل های کارگری ای که در ایران نام شورا روی خود داشتند نهاد هائی بودند که صرفا به امور صنفی کارگران می پرداختند در نتیجه نباید این شورا ها را با شورا هائی که مثلا در جریان انقلاب اکتبر بوسیله کارگران آگاه ساخته شد یکی گرفت و به این ترتیب مفهوم شورا را در ادبیات مارکسیستی و تجربه کارگری مخدوش ساخت. در ادبیات مارکسیستی و تجربه کارگری، شورا ها جوانه های قدرت دولتی نوین کارگران هستند نه نهاد های صرفا صنفی که برای بهبود شرایط کار و افزایش دستمزد با کارفرمایان چانه می زنند.

جهت ایجاد ارتباط با آنها حرکت نمی کرد، بر عکس در آن زمان من به عینه می دیدم که چگونه این سازمان به اعتبار مجموعه فعالیتهای مبارزاتی اش که از منشی انقلابی اش نشأت می گرفت در دل کارگران جا باز کرده است. به همین خاطر من و رفقایم با الهام از مبارزات و رهنمود های مبارزاتی سازمان فدائی با تشکیل هسته های کارگری مخفی در مبارزه ای که به قیام بهمن منجر شد فعالانه شرکت داشتیم.

با سلام به تک دوستان و رفقای حاضر در جلسه و با تشکر از برگزارکنندگان این مراسم که جهت گرمای داشت خاطره جاودانه جان باختگان دهه ۶۰ و بویزه جان باختگان کرانهقدر قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ این گردهمایی را برگزار کرده اند، و کوشیده اند با تمرکز بحثها روی جنبش های اجتماعی و سرکوب که نتیجه طبیعی اش دستگیری و به زندان افتادن فعالان این جنبش ها می باشد، گوشه های دیگری از سیاستهای سرکوبگرانه جمهوری اسلامی و جنایات این رژیم ضد مردمی را افشاء سازند.

قبل از شروع صحبتم اجازه دهید که تاکید کنم که با توجه به ساخت اقتصادی- اجتماعی حاکم بر ایران یعنی نظام سرمایه داری وابسته، جنبش کارگری پر اهمیت ترین جنبش اجتماعی در کشور ماست. این را نه به این خاطر که موضوع بحث امروز جنبش کارگری و سرکوب است می گویم؛ و نه به این خاطر می گویم که خود یک کارگر بوده ام بلکه واقعیت این است که با توجه به نقش عینی طبقه کارگر به مقابله طبقه تحت ستم اصلی کشور که رسالت تغییرات اساسی در جامعه ایران را بر دوش دارد جنبش کارگری امید واقعی هر گونه تغییر است.

همانطور که گفتم من یک کارگر بودم که قبل از قیام بهمن به عنوان کارگر جوشکار کار می کردم. در آن زمان با توجه به مبارزات سازمان چریکهای فدائی خلق در سطح جامعه و تاثیرات غیر قابل انکار مبارزات این سازمان در میان توده ها من نیز مثل خیلی از کارگرهای دیگر از مبارزات این سازمان پشتیبانی می کردم. بر عکس نظر ساده اندیشانی که فکر می کنند سازمان چریکهای فدائی خلق به دلیل پای بندی به منشی مبارزاتی خود یعنی تئوری مبارزه مسلحانه تاثیر روی کارگران نداشت و یا در

در ادبیات مارکسیستی و تجربه کارگری، شورا ها جوازهای قدرت دولتی نوین کارگران هستند نه نهاد های صرفاً صنفی که برای بهبود شرایط کار و افزایش دستمزد با کارفرمایان چانه می زنند. از آن جا که یکی از بحثهای انحرافی در میان طرفداران جنبش کارگری در دو دهه اخیر بحث شورا و سندیکا و اینکه کدام یک طرف مناسب تشکیل کارگران هستند، بود که مدتها انرژی فعالان این جنبش را به هرز برد این تذکره لازم دیدیم. به خصوص که برخی از دیدگاه های انحرافی با تاکید بر شورا ها به عنوان شکل مناسب تشکیل صنفی کارگران و الیاء مفهوم شوراهای انقلاب اکثراً به شورا های صنفی بعد از قیام بهمین می کوشیدند و گاه هنوز نیز می کوشند راه حل ذهنی خود را به جای واقعیت عینی قرار دهند. این نیروها بیشتر برای اینکه ماهیت راست خود را در پوشش چپ بیوشانند به این حربه متوسل می شدند. یعنی سعی می کردند با ابراز اعتقاد به شورا برای خود وجهه چپی دست و پا کنند که در واقع فاقد آن بودند و هستند. من دیگری علت کمبود وقت به این نمی پردازم که اساساً اشکال تشکیل صنفی طبقه کارگر از بطن مبارزات خود این طبقه بیرون می آید و نه از ذهن روشنفکرانی که خود را وابسته به آرمانهای این طبقه قلمداد می کنند.

به هر حال اجازه دهید که باز گردم به شرایط قیام بهمین، به شرایطی که هر چه از قدرت گیری رژیم جمهوری اسلامی- که با حمایت قدرتهای امپریالیستی اهرم های قدرت را در ایران به دست گرفت بیشتر می گذشت ما بیشتر متوجه می شدیم که اهداف بزرگی که کارگران به دنبالش بودند تحقق نیافته و تمامی دستگاه سرکوب و ماشین دولتی و سیستم اقتصادی دست نخورده باقی مانده و حاکمان جدید آگاهانه در تدارک سرکوب کامل انقلاب مردم می باشند. ما که در زمان شاه و در جریان فعالیت های مبارزاتی در آن زمان شاهد بودیم که بدیهی ترین حقوق کارگران وحشیانه سرکوب می شود و سندیکا های شاه ساخته به جای تشکیل های مستقل کارگری جا زده میشوند با قدرت گیری حاکمان جدید متوجه شدیم که هر روز که می گذرد وضع بد تر از روز قبل می شود و همان سیاستهای سرکوبگرانه اما این بار در لافچه جدیدی پیش می رود. می دیدیم که رژیم جدید با ریا و فریب و در عین حال با سرکوب در تلاش است تا شورا های اسلامی خود را به جای شورا های کارگری قرار داده و بدین وسیله شورا های واقعی را کنار زده و نهاد های ضد کارگری خود را به جای تشکیل کارگری جا بزند. دیدیم که چگونه خانه کارگر را که به همت تعدادی از کارگران مبارز و انقلابی شکل گرفته بود را به عنوان یک مرکز امریکائی مورد حمله قرار داده و با سرکوب فعالان کارگری، خانه کارگر خود را به جاییش قرار دادند. به این ترتیب شورا های تشکیل های صنفی کارگری و سندیکا هایی که در شرایط هرج و مرج پس از قیام بهمین امکان شکل گیری پیدا کرده بودند و برخی از خواسته های واقعی کارگران را نمایندگی می کردند را مورد ضرب و شتم قرار داده و فعالان آنها را دستگیر و زندانی و حتی اعدام نمودند. مطمئن هستیم که بر هیچ یک از شما امر پوشیده ای نیست که تعداد قابل ملاحظه ای از جان باختگان دهه ۶۰ را کارگران مبارزی تشکیل می دادند که چه به عنوان فعال کارگری و چه به عنوان عضو گروه های سیاسی بر علیه رژیم جدید مبارزه می کردند.

در واقع با یورش جمهوری اسلامی در سال ۶۰ به جنبش کارگری و کل جنبش انقلابی همه آن سندیکا ها و شورا های صنفی نابود شدند و دستاوردهای قیام بهمین به تاراج رفت و بار دیگر پراکندگی بر صفوف کارگران غالب گردیده و کارگران فاقد تشکیل در چنگال سرمایه داران زالو صفت رها گشتند. این را هم می دانیم که در ایران خود دولت حاکم از بزرگترین کارفرمایان

واقعیت این است که در تاریخ جنبش کارگری ما تنها در دو مقطع شاهد شکل گیری تشکل های کارگری هستیم. یکی در سالهای ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که با حمله متفقین و خلق ید از رضا شاه قلندر فضای جامعه باز شد و طبقه کارگر توانست در این فضا به تشکل خود بپردازد و دیگری در مقطع کوتاهی پس از انقلاب سال ۵۷ و این هم به دلیل انقلابی بود که بعد ها ملا خور شد. خود این واقعیت نشان می دهد که شکل گیری تشکل های کارگری به حدی از دمکراسی و یا حداقل تضعیف قدرت سرکوبگر مرکزی نیازمند است. اگر به مبارزات کارگران در دو دهه اخیر نگاه کنیم می بینیم که این مبارزات لحظه ای خاموشی نگرفته و به اشکال مختلف قدرت دولتی و قدرت سرمایه داران را به چالش کشیده است اما دیکتاتوری حاکم باز هم علیرغم همه این اعتراضات توانسته است از شکل گیری تشکل های علنی و توده ای جلوگیری کند. رژیم جمهوری اسلامی خوب می داند که شکل گیری این تشکل ها در تعارض با قدرت پلاننار اوست و در واقع دیکتاتوری امکان ایجاد تشکل های کارگری را نمی دهد. همین واقعیت نشان می دهد که فعالین کارگری همچون فعالین طبقه جنبش های انقلابی به عبارتی دیگر در جهت سازماندهی خود مجبورند این دیکتاتوری را آماج مبارزات خود قرار دهند. و جهت ایجاد شکاف درسد این دیکتاتوری مبارزه کنند تا امکان واقعی تشکیل یابی طبقه کارگر مهیا شود.

هیکی که با لهجه ترکی به من فحش می داد وارد اتاق شد و همانطور که به طرف من می آمد وقتی که نزدیک شد انگشت سیاه خود را با شدت در چشم من فرو کرد آخر زهر چشم گرفتن رژیم از انقلابیوی که بساط رژیم سرمایه داری وابسته را هدف قرار داده بودند شروع شده بود.

در آن زمان در زندان شهر ما تعدادی از عوامل رژیم شاه و ساواکی ها و چند شهردار سابق نیز نگه داری می شدند. که ما را هم کنار آنها قرار دادند. نکته مهمی که در اینجا می خواهم اشاره کنم این است که رژیم جمهوری اسلامی از همان ابتدای به قدرت رسیدنش قصد سرکوب کامل انقلاب را داشت و اساساً برای همین هم به قدرت رسیده بود. و طبیعتاً سرکوب انقلابی به آن بزرگی، تنها با نابودی فیزیکی همه یا اکثر نیروهای انقلابی امکان پذیر بود.

پاسداران رژیم عکسهای نمایشگاه ما را برداشته بودند و به سراغ تک تک کسانی که اسمشان و آدرسشان زیر عکسها نوشته بود رفته بودند. پاسداران با سمبانشی علیه کمونیستها و دروغ گفتن در مورد ما، که گویا با گرفتن عکس از آن کارگران و زحمتکشان قصد توهین و سوءاستفاده از آنها را داشته ایم، آن زحمتکشان را علیه من تحریک کرده و حتی تعدادی از آنها را به جلوی زندان آورده بودند. پاسدارها حتی از آنها خواسته بودند که بر علیه من شعار بدهند.

در فضای انقلابی و پر شور آن سالها من شدیداً به دستگیری خود اعتراض داشتم اما آخوندی که قاضی جنایتکار رژیم بود، من را جلوی پنجره زندان برد و افرادی را که جلوی زندان آورده بود و علیه من شعار می دادند را نشانم داد و گفت: ببین، ما تازه به توطئه می کنیم که در زندان نگهت می داریم. اگر می خواهی همین الان تو را آزاد می کنم و می اندازمت جلوی اینها که تکه بزرگه ات گوش ات شود. اینها همه شاکلی های خصوصی تو هستند. ما تو را با شکایت اینها در زندان نگه داشته ایم. رژیم در آن زمان از این حربه یعنی شاکلی خصوصی علیه مخالفان خود استفاده می کرد و با پرونده سازی جنبه قانونی به سیاست های سرکوبگرانه خودشان می دادند.

مزدوران رژیم اصرار داشتند که با نوشتن ندامت نامه و تعهد به اینکه در صورت آزادی فعالیتی علیه رژیم نکنم و اگر مرتکب خلافی شدم آنها حق دارند هر بلایی سر من بیاورند، تقاضای آزادی کنم. اما من راضی به این کار نبودم و هیچ ندامت نامه ای ننوشتم بالاخره مرا به ۶ ماه زندان و ۸۰ ضربه شلاق محکوم کردند.

یکی از اولین روزهای بهار ۵۹ بود که من را به حیاط زندان و به جلوی سکویی که در آن میله

می باشد. این خود یک تجربه عینی دیگری بود که بار دیگر ثابت کرد که در شرایط دیکتاتوری عنان گسیخته امکان تداوم فعالیت تشکل های قانونی وجود ندارد. اجازه دهید که در اینجا از تجربه زنده خودم برایتان بگویم.

در پائیز ۵۸ من به اتفاق ۲ تا از رفقا که عکاس بودند و در خانه، دستگاه آگرا دیسمان داشتند، تصمیم گرفتیم که از وضع زندگی کارگران و زحمتکشان شهرمان عکس و گزارشی تهیه کنیم. به این خاطر به محلات جنوب شهر و محلهای زندگی و کار کارگران در حاشیه شهر می رفتیم. با آنها گفتگو می کردیم و در مورد وضعیت زندگیشان از آنها سوال می کردیم. به عنوان مثال می پرسیدیم که آیا انقلاب تغییری در وضع زندگی ناگوار آنها ایجاد کرده یا نه. و البته همه آنها می گفتند که وضعیتشان بعد از انقلاب یا بدتر شده و یا به همان بدی قبل باقی مانده است.

ما حدود ۴۰۰ تا عکس از وضع کارگران و محل زندگیشان چاپ کردیم. از آنجا که تقریباً همه آن توده زحمتکش را هم می شناختیم، با کسب اجازه از آنها زیر هر کدام از عکسها اسم و محل زندگی بهمراه شرح کوتاهی راجع به آنها نوشتیم. عکسها را بزرگ کردیم و برای اینکه باران و آب هم خرابیشان نکند پلاستیکی رویشان کشیدیم. عکس ها را در چند صفحه بزرگ با روکش پلاستیک جا دادیم و برای چسباندن به دیوار آماده کردیم. با لاجره تصمیم گرفتیم برای افشای چهره حکومت جدید عکسها را جلوی دانشگاه شهر نمایش دهیم.

یک روز بعد از ظهر همانطور که نقشه کشیده بودیم نمایشگاه خود را برگزار کردیم. تعداد بسیار زیادی از این نمایشگاه خیابانی عکس استقبال کردند. مردم به دقت عکسها را نگاه می کردند و مطالب که زیر عکس ها نوشته شده بود را هم میخواندند. هنوز ساعاتی از برقراری نمایشگاه نگذشته بود که تعدادی از عناصر مزدور رژیم آمدند و قصد برچیدن و باره کردن عکسها را داشتند. من که بعد از آن همه فعالیت در سرنگونی رژیم شاه و شرکت در قیام بهمین به راحتی حاضر نبودم که زیر بار تازه به قدرت رسیده ها بروم در مقابلشان ایستادم و با داد و فریاد به افشاکاری پرداختم. مزدوران سرکوبگر رژیم جدید که به تازگی برای سرکوب انقلاب و به شکست کشاندن آن سازماندهی و مسلح شده بودند، اسلحه هایشان را کشیدند و من را با زور به درون انومیل خود انداختند که البته این کارشان با اعتراض شدید مردم روبرو شد. اما آنها با تهدید مردم و پراکنده کردن آنان نمایشگاه را به هم زدند و من را دستگیر کردند. من را در زندان شهر در درون اتاقی انداختند که چند صندلی آهنی در آنجا بود. روی یکی از صندلی ها نشستم. بعد از مدتی مزدور فوی

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیرش!

نگرفته و به اشکال مختلف قدرت دولتی و قدرت سرمایه داران را به چالش کشیده است اما دیکتاتوری حاکم باز هم علیرغم همه این اعتراضات توانسته است از شکل گیری تشکل های علنی و توده ای جلوگیری کند. رژیم جمهوری اسلامی خوب می داند که شکل گیری این تشکل ها در تعارض با قدرت پلامناز اوست و در واقع دیکتاتوری امکان ایجاد تشکل های کارگری را نمی دهد. همین واقعیت نشان می دهد که فعالین کارگری همچون فعالین بقیه جنبش های انقلابی به عبارتی دیگر در جهت سازماندهی خود مجبورند این دیکتاتوری را آماج مبارزات خود قرار دهند. و جهت ایجاد شکاف در دیکتاتوری مبارزه کنند تا امکان واقعی تشکل یابی طبقه کارگر مهیا شود.

از آنجا که طبقه کارگر تنها با متشکل شدن و کار جمعی است که می تواند در مبارزه برای رسیدن به مطالبات بر حق اش گامهای بزرگتری به پیش بردارد و از آنجا که طبقه کارگر به تشکل های صنعتی خود نیازمند است و از آنجا که عامل اصلی پراکندگی صفوف کارگران دیکتاتوری است پس وظیفه انقلابی حکم می کند

که در جهت تضعیف این استبداد کام برداریم. و با گسترش همه اشکال مبارزه بر علیه رژیم، شرایط را جهت تحقق امر فوق مهیا سازیم. اما نباید فراموش کنیم که کارگران علیرغم همه نیازی که به تشکل های صنعتی خود دارند بیش از هر چیز از فقدان سازمان انقلابی ای که مبارزات آنها را نه صرفا برای افزایش دستمزد و بهبود شرایط کار بلکه برای نابودی نظام سرمایه داری هدایت کند در رنج اند. سازمانی که وظیفه دارد ضمن شرکت در مبارزات روزمره کارگران این مبارزات را در جهت نابودی نظام حاکم به مثابه عامل اصلی فقر و بد بختی کارگران سوق دهد.

امید که در فرصت دیگری ها بتوانیم با کمک هم کمبود های این بحث را برطرف سازیم. شاد و پیروز باشید.

این تحلیل مارکسیستی از واقعیت سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران صحت خود را بروشنی نشان می دهد. دیدیم که چگونه رژیم تازه به قدرت رسیده مدافع سیستم سرمایه داری وابسته در ایران همه آن شورا ها و سندیکا ها را سرکوب کرد و کارگران را دست بسته تحویل کارفرمایان زالو صفت دادند. و دیدیم

برچم قرار داشت بردند و مرا به روی شکم خواباندند و ۸۰ ضربه شلاق به کمرم زدند و سپس پشت در زندان رهایم کردند.

آن روز آزاد شده و به خانه رفتم. خانواده ام از آزادی و دیدار مجدد من خیلی خوشحال شدند. در اتاق خانه امان روی زمین در کنار هم نشستیم و آنها در مورد زندان از من سوال می کردند. من سعی می کردم که در مورد شلاق خوردنم چیزی نگویم. نمی خواستم مادر و خواهر و برادرهایم را ناراحت کنم. روی زمین نشسته و به دیوار تکیه زده بودم. وقتی که برای چند لحظه ای از روی زمین بلند شدم، ناگهان صدای گریه و شیون مادرم بلند شد. دیدم خون از جای ضربات شلاق پشت کمرم از پیراهن عبور کرده و دیواری که بهش تکیه زده بودم خونین شده بود.



می دانم که آنچه بر سر من آوردند نسبت به آنچه که بعد ها بر سر زندانیان مبارز ما و فعالین کارگرمبار آوردند و برخی از آنها در همین جلسه نشسته اند هیچ چیز نیست اما این واقعه را تعریف کردم که نشان دهم چگونه جمهوری اسلامی از همان آغاز به قدرت رسیدن به سرکوب و شکنجه فعالان کارگری متوسل شده و آنها

که با گسترش و شدت گیری سرکوب علیرغم همه تلاشها و مبارزات کارگران در بیش از دو دهه اخیر، باز هم پراکندگی و فقدان تشکل خاصیت برجسته مبارزات کارگری ماست. واقعیت این است که در تاریخ جنبش کارگری ما تنها در دو مقطع شاهد شکل گیری تشکل های کارگری هستیم. یکی در سالهای ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که با حمله متفقین و خلع بد از رضا شاه قلدر فضای جامعه باز شد و طبقه کارگر توانست در این فضا به تشکل خود بپردازد و دیگری در مقطع کوتاهی پس از انقلاب سال ۵۷ و این هم به دلیل انقلابی بود که بعد ها ملا خور شد. خود این واقعیت نشان می دهد که تشکل گیری تشکل های کارگری به حدی از دیکراسی و با حداقل تضعیف قدرت سرکوبگر مرکزی نیازمند است.

اگر به مبارزات کارگران در دو دهه اخیر نگاه کنیم می بینیم که این مبارزات لحظه ای خاموشی

قتل وحشیانه ناصر توفیقیان کارگر بیکاردر اصفهان که در همان زمان اتفاق افتاد را به خاطر دارید. و جالب است که این فجایع در شرایطی رخ می داد که کسانی که به ناحق سکان سازمان چریکهای فدایی خلق به دست شان افتاده بود در نشریه کار خود مینویشتند که "نظام حاکم بر زندانهای جمهوری اسلامی مبتنی بر شکنجه نیست!" حالیکه در واقعیت، این رژیم از روز اول کمر به سرکوب مردم ما بسته بود و جز این هم نمی شد انتظار داشت چون تئورسین های کبیر سازمان فدائی با تحلیل اوضاع کشور در همان دهه ۴۰ گفته بودند که رونبای نظام سرمایه داری وابسته ایران جز دیکتاتوری نمی تواند می باشد دیکتاتوری که به هیچ قانونی پای بند نیست و هیچ قانونی از تعدی او در امان نیست. اگر به آنچه که این رژیم بر سر تشکل های کارگری ساخته شده در دوران قیام آورد دقت کنیم می بینیم که چگونه

نسل انقلاب، منبع الهام ...

از صفحه ۳۴

فراموش نکنیم که این دختر و پسرهای مبارز با تمام عشقی که به زندگی داشتند، با تمام آرزوهایشان برای بهره شدن از زیبایی ها و لذتهای زندگی، در آن لحظات دشوار زیر شکنجه با هنگامی که به اعدام محکوم شدند، برای زندگی خودشان چانه نزدند. مرگ را با لیان خاموش پذیرفتند زیرا که می دانستند تنها به این طریق و با تأثیری که با مقاومت انقلابیشان به جا می گذارند است که یک روز کارگران و زحمتکشان خواهند توانست به پیروزی برسند و به رفاه و آزادی و ایده ال های خود دست یابند. و اینگونه بود که رفقا و یاران مبارز ما همراه با توده های تحت ستم، عمیق ترین دردها و کاری ترین زخم های ناشی از شکست انقلاب را متحمل شدند. اما، دردناکترین مسئله در آن شرایط این نبود که نیروی انقلاب و ضد انقلاب نابرابر بودند. به نظر من دردناکترین موضوع این است که پس از ۲۲ بهمن ۵۷ شرایطی بوجود آمد که جنبش کمونیستی ایران دچار رفرمیسم شد، و اگر چنین نمیشد، کمونیست های واقعا انقلابی می توانستند با کمک نیروی عظیم توده ای و جوانان انقلابی ای که با شعار "رهبران ما را مسلح کنید" به جنبش پیوسته بودند، انقلاب را به سمت پیروزی و درهم شکستن سرمایه داری وابسته به پیش ببرند. اما این لحظه تاریخی بی سابقه را، کمونیستهای ایران به دلیل استیلا رفرمیسم، ندانم کاری و پراکندگی، از دست دادند. اگر این لحظه تاریخی از دست نمی رفت، اگر تئوری مبارزه مسلحانه، تئوری انقلابی ای که سازمان چریکهای فدایی خلق با آن بنیان گذاشته شده بود، پس از قیام در عمل پیاده شده بود، اگر سازمانهای سازشکار به دفاع از دولت بازرگان و بنی صدر و این جناح و آن جناح رژیم نپرداخته بودند، آنگاه این نوجوانانی که پروسه رشد آگاهی هایشان در شرایط تأثیرات انقلابی مبارزه مسلحانه بر جامعه بود، این نوجوانانی که در قیام ۵۷ خودشان آکنده از مبارزه و انقلاب شده بود، می توانستند آگاهتر و باتجربه تر هم بشوند و آنگاه مبارزه در داخل زندان و خارج از زندان هم بیشتر هم می شد.

امروز برای جلوگیری از اشتباه باید از گذشته درس بگیریم. باید خطاها را افشاء و نقد کنیم، نباید به سازشکاران امکان دهیم که روند آگاهی و مبارزات انقلابی توده ها را از این هم که هست کندتر کنند. جوانان مبارز امروز باید آگاهی های خود را افزایش داده و دشمنانشان را در لباسهای مختلف بشناسند.

امروز، رژیم قصد دارد که با پاک کردن خاطره انقلابی آن جوانان مبارز و مقاوم از تاریخ مبارزات ما، در واقع جوانان مبارز امروز را از داشتن یک الگوی انقلابی محروم کند. امروز رژیم برای از بین بردن تأثیر انقلابی و الهام بخش مبارزات زندانیان سیاسی مبارز بر روی مبارزات توده ها، تلاش می کند که زندانیان خودی و عناصری که از خود رژیم هستند اما بر سر قدرت با هم رقابت دارند را به عنوان سمبل هایی از زندانیان سیاسی معرفی کند. در حالی که وجود زندانیان سیاسی مبارز را، وجود کارگران و دیگر افشار مبارز در زندانها را کتمان میکند. علاوه بر این، رژیم به انواع ترفندهای تبلیغاتی متوسل می شود که نیروهای دیگر نیز دانسته یا ندانسته آنها را تکرار می کنند. به عنوان مثال برخی به اسم "جلوگیری از خشونت"، خلقهای تحت ستم ما را که خواهان نابود کردن جلاان هستند، به کینه جوئی و انتقام گیری کور منظم می کنند و کینه انقلابی خلق را ناحق دانسته و تلاش دارند که انگیزه مبارزه و انقلاب را در جامعه از بین ببرند.

جنبش زنان ، سرکوب ، زندان و چشم انداز آینده !

سارا نیکو

طرح بحث:

به کمیته برگزار کننده دومین سمینار سراسری یاد واره قتل عام سیاسی (گروه کاری «زندانان سیاسی و جنبش زنان») رفقا! با درود های رفیقانه!

از آنجا که می دانم سخت مشغول تدارک برگزاری دومین سمینار هستید و با در نظر گرفتن کمبود وقت در زیر تلاش می کنم به مختصر ترین شکل ممکن خلاصه ای از آنچه قرار است در سمینار به بحث بگذارم را در اختیار شما رفقای عزیز قرار دهم. بدون شک با توجه به گستردگی موضوع زندانیان سیاسی و جنبش زنان و نقش مهمی که زنان زندانی در افشای چهره رژیم های دیکتاتوری حاکم بر ایران به خصوص در دهه ۵۰ و ۶۰ ایفا نمودند و تأثیر انکار ناپذیری که در افشای استبداد و آگاه کردن جامعه و زنان داشتند قصد دارم با نگاهی تاریخی به این واقعیت بطور گذرا و تا آنجا که زمان اجازه می دهد این تأثیر را مورد تأکید قرار داده و نشان دهم که با در نظر گرفتن نقش رشد عینی مناسبات سرمایه داری در ایران در کشیدن هر چه بیشتر زنان به صحنه اجتماعی، گستردگی جنبش زنان در زمان حاضر تحت تأثیر مبارزات زنان آگاه و پیشرو دهه های گذشته در سطح جامعه می باشد. با قاطعیت باید گفت که اگر مقاومت ها و ایستادگی های زنان پیشرو گذشته که خیلی از آنها به دلیل سلطه دیکتاتوری بر کشور زندان و شکنجه را شخصا تجربه کرده اند نبود ما امروز شاهد این صدای بلند جنبش زنان نبودیم. و از این نتیجه بگیریم که امروز نیز باید بکوشیم با توجه به دستاوردهای مبارزات زنان پیشرو کشورمان که در زندان و جامعه فریادگر تساوی مرد و زن بودند، اجازه ندهیم که جناح های درونی رژیم و رفرمیستها جنبش زنان ما را به بیراهه برده و حاصل مبارزات صدها زن انقلابی که برخا سالهای زیادی از عمر خود را به خاطر آزادی زنان در زندانها گذراندند از بین ببرند. این واقعیت ضرورت مبارزه با رفرمیسم و اشاعه رادیکالیسم را در مقابل جنبش زنان قرار می دهد و امید وارم که سمینار امسال بتواند منعکس کننده این صدای مبارزاتی بوده و ضرورت مبارزه برای زندانیان سیاسی که نتیجه طبیعی مبارزه در شرایط دیکتاتوری برای برابری و رهایی است را هر چه وسیع تر منعکس سازد.

با آرزوی موفقیت برای همه شما عزیزان!

زنان مبارز در رویدادهای انقلابی سال های ۵۷-۵۶ پشتوانه محکمی برای زنان ستمدیده جامعه ما بود این سرکوب ها و ستمی که بر زنان اعمال شد نه تنها باعث عقب راندن آنها از صحنه مبارزه نشد بلکه باعث روی آوردی هر چه بیشتر آنها به اشکال مختلف مبارزه برای رهایی خود گردید. با تداوم مبارزه زنان از همان آغاز بر علیه رژیم جمهوری اسلامی است که ما امروزه شاهد رشد و گسترش جنبش زنان در ایران برای یابی به حقوق دموکراتیک برابر با مردان و رهایی خود، هستیم.

من در بحث خود از وضعیت کنونی این جنبش و تلاشی که برای نفوذ اندیشه های رفرمیستی در آن می شود ، تا آنجا که وقت اجازه دهد صحبت خواهیم کرد ، اما در ابتدا لازم است از زنان زندانی سیاسی در دهه ۶۰ یاد کنم.

در آن سال ها جمهوری اسلامی به پیروی از سیاست بورش به توده های مبارز ، انبوهی از زنان را دستگیر و زندانی نمود. با توجه به حضور گسترده زنان در مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم ، در آن زمان بخش قابل توجهی از زندانیان سیاسی کشور را زنان تشکیل می دادند که با شرایط بسیار وحشیانه ای روبرو بودند. در سالهای اخیر ، به همت برخی از زنان مبارز از بازماندگان کشتارهای دهه ۶۰ ، شرایط دشوار زندان زنان بازگو شده تا از اوضاع بسیار طاقت فرسای آن زندان ها پرده برداشته شود. اوضاع اسفناکی که در عین حال ، رذالت و پلیدی رژیم جمهوری اسلامی را عیان تر میکند. زنانی که شرایط وحشتناک آن زندان ها را از سر گذرانده اند شرح میدهند که در چنان محیط خشونت باری ، چگونه افرادی از خود زندانیان به خدمت رژیم در آمده بودند و زندانبانان جمهوری اسلامی از آنها برای پلیسی کردن هر چه بیشتر جو بندها و سلوک ها استفاده می کردند. اینها که همان توابعین بودند ، به خصوص در سال های اول دهه ۶۰ ، نه تنها با خبر جنبی و جاسوسی عرصه را بر زندانیان سیاسی تنگ میکردند بلکه آشکارا به عنوان بخشی از نیروی سرکوب جمهوری اسلامی در زندان بر علیه زندانیان سیاسی عمل می نمودند. به طور کلی وظیفه توابعین به مثابه پاسداران بی مزد خمینی در زندان ، سرکوب مبارزین و مبارزه در زندان و هر چه بیشتر خفقان آور تر کردن فضای زندان بود. و اگر روی سخن زنان نواب باشد، این دقیقا همان چیزی بود که "خواهران زینب" در سطح جامعه و در بیرون از زندان به موازات آن توابعین انجام می دادند ، یعنی کمک به سرکوب خونین انقلابی که پشت نظام حاکم را به لرزه انداخته بود.

اما ، از طرف دیگر علیرغم بوجود آمدن پدیده نو ظهور نواب در زندان های دهه ۶۰ و علیرغم وا دادن ها و منفعل شدن برخی ، می دانیم که پیشمارند زنان زندانی سیاسی که در زندانهای

بلون شک نسلی که در دهه ۶۰ در مقابل شکنجه های

رایج در زندان های جمهوری اسلامی حماسه ها آفرید،

زنان مبارزی که در زندان در زیر چنگال دژخیمان نیز

دست از مبارزه نکشیدند ، از این موهبت برخوردار

بودند که مبارزات دهه ۵۰ را به عنوان پشتوانه در

پشت سر خود داشته باشند. آنها از مبارزین صدیق و

قهرمائی الهام می گرفتند که به آنها درس رزمندگی

آموخته بودند. برای زندانیان سیاسی زن آشنائی با

مبارزات و مقاومت زنان مبارز دهه ۵۰ که خود نقش

بزرگی در شکستن فرهنگ مردسالاری در جامعه و

هموار کردن راه برای حضور هر چه بیشتر زنان در

صحنه مبارزه داشتند ، در شکل گیری و تداوم مبارزات

آنان کاملاً نقش داشته و تأثیر بزرگ و غیر قابل انکار

خود را در تقویت روحیه مبارزاتی آنان داشته است.

مقررات ارتجاعی حکومت نداشت باز فریاد زند که " آزادی نه شرقی است ، نه غربی است ، جهانیست " ! و حقیقتاً چگونه می شد این توده عظیم در جامعه ای که زنان انقلابی دوشادوش مردان برای سرنگونی رژیم شاه جنگیده بودند را به سادگی به گوشه های خانه های شان فرستاد؟

رژیم در ادامه سرکوب هایش به وضع قوانینی پرداخت که تماماً بر علیه زنان تنظیم شده اند. در این قوانین ابتدائی ترین حقوق آنان زیر پا گذاشته شده و عرصه برای زنان که از دید مرتجعین نه انسان کامل و برابر با مرد بلکه نیمه انسان شمرده می شوند ، هر چه بیشتر تنگ تر شده است. بی شک نسل کنونی دختران و زنان جوان حکایت های زیادی از جنایاتی که این رژیم در آن زمان در حق زنان جامعه ما اعمال کرد را از زبان مادران و خواهران بزرگتر خود شنیده اند... شنیده اند که رژیم چگونه کشت زان های خواهران زینب خود را در خیابانها به جان زنان می انداخت و چگونه آنها با امر و نهی های چندین اورشان و توسل به خشنوت و حتی کشیدن تیغ بر صورت زنان نهایت قساوت این رژیم را به نمایش می گذاشتند؛ و یا چگونه کسانی چون گنجی ها که امروز زست دمکراسی و آزادی خواهی به خود می گیرند ، در آن ایام سیاه ، بونز بر سر زنانی که روسری شان عقب رفته بود می کوبیدند. ولی از آنجا که هر جا ستم هست مبارزه هم هست ، و از آنجا که سابقه پر بار مبارزاتی زنان انقلابی در جنبش مسلحانه در دهه ۵۰ و شرکت وسیع

با گرامیداشت خاطره تمامی زنان و مردانی که در راه آزادی و سوسیالیسم جان خود را فدا کردند و با درود به بازماندگان کشتار های دهه ۶۰ ، و به همه زنان و مردانی که در برابر شکنجه های قرون وسطائی زندان های جمهوری اسلامی تنگسختند و علیرغم تحمل دردها و رنج های بسیار در مقابل دژخیمان خم نشدند. همچنین با تشکر از بزرگوارکنندگان این گردهمایی که در تلاش اند تا یاد و خاطره جان باختگان دهه ۶۰ را زنده نگهدارند.

همانطور که می دانیم در شرایط دیکتاتوری ، همه جنبش های اجتماعی جهان با سرکوب مواجه شده و فعالین این جنبش ها اغلب کارشان به زندان کشیده می شود. در ایران نیز این فعالین همواره با شکنجه و آزار جسمی و روحی مواجه می گردند. امروزه اگر نگاهی به شرایط ایران ببینیم می بینیم که چگونه باز دیکتاتوری امپریالیستی حاکم ، بورش خود را به این جنبش ها تشدید کرده و از جمله در تلاش است تا با محکم کردن زنجیر های اسارت زنان ، کل جامعه را کنترل کند. می بینیم که چگونه باز هم به بهانه رعایت پوشش اسلامی و حجاب به جان زنان افتاده و به خاطر بیرون بودن یک حلقه مو از زیر روسری ، آنها را تحقیر ، دستگیر و دادگاهی می کند. در جریان همین بورش های اخیر ، خود مسئولین دولتی اعتراف می کنند که به حداقل ۲۰۰ هزار زن در رابطه با رعایت حجاب اسلامی تذکر داده اند! همه شما از وحشیگریهای نیروهای سرکوب در خیابانها بر علیه زنان واقف هستید. بواقع بیش از ۲۸ سال است که رژیم جمهوری اسلامی به مثابه رژیم حافظ منافع نظام سرمایه داری در ایران ، با اتکا به ارتجاعی ترین سنت های مذهبی ، سلطه شوم خود را بر جامعه ما گسترده است. این رژیم از همان اوان به قدرت رسیدنش برای خاموش کردن مبارزات مردمی که تازه تجربه قیام شکوهمند بهمین را پشت سر گذاشته و در عمل آموخته بودند که می شود با مبارزه ای بی امان حتی یکی از دیکتاتورترین رژیم های جهان و یکی از سرسپردگان امپریالیسم را به زانو در آورد ، به وحشیانه ترین شکلی به سرکوب مردم ما برخاست .

فراموش نکرده ایم که اولین بورش رژیم به زنان با تصفیه زنان از ادارات و طرح حجاب اجباری شروع شد. اما در همان زمان دیدیم که چگونه زنان کمونیست و آزادیخواه ، علیرغم فضای سنگینی که دلیل علیه جو فریب و ریاد در مورد ماهیت رژیم تازه روی کار آمده خمینی بر کل جامعه سایه افکنده بود، با شهامت ، در مقابل شعار حزب الله که میگفت "یا روسری یا تو سری" فریاد زدند "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم" و با وقتی تعریف مسخره ارتجاع را از واژه "آزادی" شنیدند که معنائی جز تمکین به

خود و با مقاومت هایشان در زندان، جنبش زنان در ایران را با گام های بزرگی به پیش بردند. به همین خاطر ما باید اذعان کنیم که آنچه که ما امروز داریم کاملاً وابسته و تحت تاثیر از آنچه که آنها، همه آن زنان انقلابی در مبارزات دیروز خود کردند می باشد. ما باید به این واقعیت اذعان کنیم که اگر زنان مبارز و انقلابی ایران در دهه های ۵۰ و ۶۰ چنان مبارزاتی را چه در زندان و چه در بیرون از زندان پیش نبرده بودند، اگر آن مبارزات، مقاومت ها و ایستادگی های زنان پیشرو گذشته و خیلی از زنان مبارز جامعه در آن سال ها نبود، ما امروز شاهد این صدای بلند و توانمند جنبش زنان بر علیه رژیم جمهوری اسلامی نمی بودیم.

واقعیت این است که امروزه جنبش زنان در ایران رشد قابل ملاحظه ای کرده است. این جنبشی است که در سطح ملیونی به صورت آشکار و نهان جریان دارد و رژیم علی‌رغم همه ترسید های سرکوبگرانه اش قادر به از بین بردن آن نشده است. اما اگر این جنبش از سن رفتنی نیست چند سالی است که در جهت جا انداختن خط رفرمیستی در جنبش زنان کوشش می شود. این رفرمیسم در حالی که رژیم جمهوری اسلامی را اصلاح پذیر جلوه می دهد، خواستار تغییر و یا لغو همه و یا بخشی از قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی در چهار چوب همین رژیم می باشد. بنابراین کسانی که از این خط بیروی می کنند تلاش دارند تا جنبش زنان را از مسیر انقلابی خود منحرف ساخته و اجازه ندهند تا این جنبش در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران پیش برود. درست با درک این امر است که باید گفت، مبارزه در جهت افشای ماهیت و اهداف جریانات رفرمیستی در جنبش زنان، در شرایطی که تمام بلندگو های داخلی و خارجی در اختیار این سازشکاران گذاشته شده است، از وظایف عاجل جنبش کنونی زنان انقلابی می باشد.

چشم انداز مبارزات زنان ایران نیز از موضوع فوق جدا نیست که من در اینجا مختصراً آن را در ارتباط با ضرورت وجود ایده های کمونیستی بر جنبش زنان توضیح می دهم. در شرایطی که نیروهای امپریالیستی و بعضی نیروها در درون خود رژیم جمهوری اسلامی با تبلیغ ایده های رفرمیستی، جنبش انقلابی مردم ما را آماج حملات خود قرار داده اند، جنبش زنان به عنوان بخشی از جنبش های اجتماعی به هیچوجه قادر نیست بدون برخورد جدی و همه جانبه با تفکرات رفرمیستی و مقابله با نیرو های رفرمیستی و سازشکاران راه پر پیچ و خم خود را به سوی مقصد به درستی طی نماید. امروزه **بیش از هر زمان دیگر،** نمی شود در حرف از مارکسیسم و رادیکالیسم صحبت کرد ولی در عمل دنباله روی از سیاست های رفرمیستی را پیشه نمود. نمی توان در برنامه های سیاسی - تشکیلاتی بر روی کاغذ از مارکسیسم دم زد و از ضرورت پیاده کردن آن در جنبش زنان به مثابه بخشی از جنبش دموکراتیک گفت ولی وقتی قرار است عملاً به جنبش های دموکراتیک برخورد کرد، سطح برنامه ها را تا حد برنامه های رفرمیستی نازل داد، تا آنجا که حتی در خارج از کشور نیز شعار سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی را به عنوان شعار حوری حرکت مبارزاتی جنبش زنان نپذیرفت. شرکت با حمایت از جنبش های دموکراتیک رایج در جامعه، برای روشنفکران انقلابی به هیچ وجه به معنای دنباله نیست. کمونیست ها به عنوان پرچم داران مبارزات دموکراتیک با شرکت فعال و آگاهانه خود در درون جنبش های دموکراتیک و از جمله جنبش زنان قدم در راه بسیج خلق در راه آزادی بشریت

بقیه در صفحه ۲۱

آنها را هر چه بیشتر تشویق می کرد که به صحنه مبارزه آمده و نه فقط در مبارزه مسلحانه شرکت نمایند بلکه به هر ترتیب که می توانند و در هر حوزه ای که برایشان امکان پذیر است وظیفه ای را در جنبش انقلابی بر عهده بگیرند. در آن زمان نام مبارزی چون اشرف دهبانی، مهرنوش ابراهیمی، فاطمه امینی، مرضیه اسکونی ورد زبان آگاه و مبارز جامعه بود و در همان زمان رژیم پهلوی شایعه پخش می کرد که زنان چریک، مردانی هستند که لباس زنانه به تن کرده اند. یعنی در تفکر ارتجاعی آنان نمی گنجد که یک زن می تواند به آن درجه از رشد و آگاهی سیاسی رسیده باشد و آن قدر به راهی که پیش گرفته باور داشته باشد که بتواند قاطعانه در راه آرمان هایش مبارزه نماید. به هر صورت این انقلابیون جاده مبارزه را برای سایر

مخوف جمهوری اسلامی با مقاومت های خود، خواری و زبونی دشمن را برای در هم شکستن روحیه و نفس مقاومت به او نشان دادند. و همانطور که میدانیم در آن دهه خون زنان زیادی توسط رژیم بر زمین ریخته شد ولی علی‌رغم آن زنان زندانی سیاسی دیگر با وجود شکنجه های روحی و جسمی که متحمل شده بودند، در زندان مصممانه بر روی باورهای مبارزاتی خود ایستادند. برخی از آن زنان هر زمان امکان می یافتند مبارزاتی را بر علیه رژیم در همان فضای تنگ زندان سازمان می دادند که اعتراض زنان مبارز چپ بر علیه اجباری کردن چادر مشکی در سال ۶۵ در زندان قزل حصار یکی از آن مبارزات به شمار میرود.

بدون شک نسلی که در دهه ۶۰ در مقابل

آغاز مبارزه مسلحانه در سال ۱۳۴۹، یکی از فراز های تاریخی در جنبش مبارزاتی مردم ما و از جمله زنان ایران است. زنان انقلابی در این دوره با پا زیر پا گذاشتن قید و بند های فرهنگ حاکم و با شرکت در مبارزه و جنبش بر پا خاسته و با قبول مسئولیت های انقلابی در این جنبش صفحات درخشانی را به تاریخ مبارزاتی زنان ایران افزودند. یکی از اهداف کمونیست هانی که در این جنبش با همه وجود مبارزه می کردند، پاره کردن زنجیر های اسارت از دست و پای زنان جامعه ما بوده است که رفقای زن در این میان نقش بسیار مهمی داشتند. به طور کلی زنان با شرکت در جنبش مسلحانه، در شکستن فرهنگ مردسالاری در جامعه نقش بزرگی ایفا نمودند. بخش اخبار مبارزاتی این زنان در زندان ها و مقاومت قهرمانه شان در مقابل شکنجه گران، بخش درگیری مسلحانه آنان با مأمورین امنیتی شاه در کوچه ها و خیابان ها به راستی نه فقط در ایجاد جو انقلابی در کل جامعه تأثیر گذار بود بلکه تأثیر کاملاً آگاه گرانه روی دختران جوان و کل زنان جامعه به جای می گذاشت و آنها را هر چه بیشتر تشویق می کرد که به صحنه مبارزه آمده و نه فقط در مبارزه مسلحانه شرکت نمایند بلکه به هر ترتیب که می توانند و در هر حوزه ای که برایشان امکان پذیر است وظیفه ای را در جنبش انقلابی بر عهده بگیرند.

زنان جامعه ما هموار کردند. از این رو به میدان آمدن نیروی عظیم زنان و نقش آن ها در بروسه قیام ۵۷ به هیچوجه امری اتفاقی و خود بخودی نبود. بلکه این امر دقیقاً تحت تاثیر مبارزات انقلابی زنان دهه ۵۰ بوجود آمد. در واقع، یکی از نمونه های بارز تأثیرات جنبش مسلحانه آزاد کردن انرژی زنان برای مبارزه جهت از بین بردن ریشه های ستم بر زنان بود. در همین رابطه مسلماً هیچکس نمی تواند تأثیری که مطالعه کتاب "حماسه مقاومت" روی زنان مبارز جامعه چه در دهه ۵۰ و چه در دهه ۶۰ داشته است را انکار نماید و بزواک آن را به طور هر چه گسترده تری در حماسه های مقاومتی که در زندان های رژیم ددمنش جمهوری اسلامی توسط انقلابیون دهه ۶۰ آفریده شدند را نبیند مگر این که صرفاً بر مبنای پذیرش یا رد این یا آن خط فکری و سیاسی به طور کاملاً تنگ نظرانه ای چشم بر واقعیت های تاریخی بسته و آن ها را تحریف نماید.

گاهی اوقات کسانی فرصت طلبانه از عدم آگاهی نسل جوان استفاده می کنند و این گونه تبلیغ میکنند که گویا مبارزات زنان در جنبش مسلحانه رابطه ای با مبارزات برابری طلبانه زنان نداشته! و با این که گویا زنان چریک تحت "فرمان" مردان، مبارزه ای "مردانه" را به پیش می بردند! در نادرستی این نظر همین اشاره کافی است که گفته شود که اتفاقاً از همان آغاز، در صفوف چریکهای فدائی خلق رفقای زن در بالاترین سطوح تصمیم گیری و در کمیته مرکزی سازمان به اجرای وظایف انقلابی خود می پرداختند. در میان آنان از رفقای شهید شیرین فضیلت کلام، نسترن آل آقا، صبا بیژن زاده نام می برم که از جمله زنانی هستند که در رهبری سازمان نقش مبارزاتی خود را ایفا کردند. به پشتوانه مبارزات چنان زنانی بود که ما در دهه ۶۰ با صف گسترده ای از زنان انقلابی مواجه بودیم. این زنان که بعضی از آنها زندان رژیم شاه را تجربه کرده بودند و همچنین زنان مبارز زندانی سیاسی در دهه ۶۰، با مبارزات

شکنجه های رایج در زندان های جمهوری اسلامی حماسه ها آفرید، زنان مبارزی که در زندان در زیر چنگال دژخیمان نیز دست از مبارزه نکشیدند، از این موهبت برخوردار بودند که مبارزات دهه ۵۰ را به عنوان بنسبتوانه در پشت سر خود داشته باشند. آنها از مبارزین صدیق و قهرمانی الهام می گرفتند که به آنها درس رزمندگی آموخته بودند. برای زندانیان سیاسی زن آشنائی با مبارزات و مقاومت زنان مبارز دهه ۵۰ که خود نقش بزرگی در شکستن فرهنگ مردسالاری در جامعه و هموار کردن راه برای حضور هر چه بیشتر زنان در صحنه مبارزه داشتند، در شکل گیری و تداوم مبارزات آنان کاملاً نقش داشته و تأثیر بزرگ و غیر قابل انکار خود را در تقویت روحیه مبارزاتی آنان داشته است. پس اجازه بدهید که در همین جا اشاره کوتاهی به همین دوره از تاریخ مبارزاتی مردم مان نیز داشته باشم.

آغاز مبارزه مسلحانه در سال ۱۳۴۹، یکی از فراز های تاریخی در جنبش مبارزاتی مردم ما و از جمله زنان ایران است. زنان انقلابی در این دوره با پا زیر پا گذاشتن قید و بند های فرهنگ حاکم و با شرکت در مبارزه و جنبش بر پا خاسته و با قبول مسئولیت های انقلابی در این جنبش صفحات درخشانی را به تاریخ مبارزاتی زنان ایران افزودند. یکی از اهداف کمونیست هانی که در این جنبش با همه وجود مبارزه می کردند، پاره کردن زنجیر های اسارت از دست و پای زنان جامعه ما بوده است که رفقای زن در این میان نقش بسیار مهمی داشتند. به طور کلی زنان با شرکت در جنبش مسلحانه، در شکستن فرهنگ مردسالاری در جامعه نقش بزرگی ایفا نمودند. بخش اخبار مبارزاتی این زنان در زندان ها و مقاومت قهرمانه شان در مقابل شکنجه گران، بخش درگیری مسلحانه آنان با مأمورین امنیتی شاه در کوچه ها و خیابان ها به راستی نه فقط در ایجاد جو انقلابی در کل جامعه تأثیر گذار بود بلکه تأثیر کاملاً آگاه گرانه روی دختران جوان و کل زنان جامعه به جای می گذاشت و

بدون شرکت فعال زنان. هیچ انقلابی به پیروزی نمی رسد!

مبارزه بر علیه ستم ملی در "زندان ملل"!

چنگیز قبادی

طرح بحث:

رفقا!

با آرزوی موفقیت در برگزاری هر چه پر بار تر دومین سمینار یادمان قتل عام زندانیان سیاسی و با ارج گذاری به این ابتکار شما که قصد دارید در این سمینار با دامن زدن به بحث زندانی سیاسی و جنبش های ملی یاد صدها زندانی سیاسی و رفیق جان باخته راه برابری ملتها و رفع ستم ملی را پاس دارید. از آنجا که قرار است در رابطه با همین موضوع صحبت کنم در زیر شمانی هر چند مختصر از صحبتم را به اطلاع تان می رسانم. قصد دارم در این بحث با تکیه بر واقعیت کثیرالملمه بودن کشور آنهم در شرایط سلطه نظام سرمایه داری بر ایران نظامی که بطور ارگانیک با نظام جهانی امپریالیستی در هم تنیده است بر واقعیت عدم برابری ملتها در این سیستم و مبارزه بر حق خلقهای ستمدیده جهت برابری و رفع ستم ملی که انعکاس طبیعی واقعیت فوق می باشد اشاره کنم. امری که با وضوح تمام در سرکوب مبارزه بر حق خلق کرد بوسیله جمهوری اسلامی خود را نشان داده و می دهد. در این بحث قصد دارم با تکیه بر تجربه جنبش خلق کرد که خود از نزدیک شاهد آن بودم بر ضرورت برقراری دموکراسی جهت تحقق حق تعیین سرنوشت خلقها اشاره نموده و نشان دهم که چگونه در شرایط سلطه دیکتاتوری که رو بنای ذاتی نظام سرمایه داری ایران است حل مسئله ملی وایسته است به انقلابی که نابودی این دیکتاتوری و مناسبات تولیدی ای که همواره آن را باز تولید می کند را هدف خود قرار داده باشد. دیکتاتوری که تا پا برجاست خلقهای ایران و فرزندان مبارزشان جز زندان و شکنجه و اعدام پاسخی از آن نخواهند شنید. به امید اینکه دومین سمینار با درس گیری از تجارب مثبت و نارسائی های سمینار قبلی بستری جهت ارائه بحثهای زنده و انعکاس هر چه گسترده تر آرماتهای صدها زندانی سیاسی باشد که یا جان خود را در راه آرماتهایشان فدا کردند و یا با کوله باری از تجربه، همچنان بر آن آرماتها پای می فشارند.

بد نیست که در همین جای بحث در توضیح این واقعیت یعنی ستم ملی و تجلیات اون من یک تجربه ای رو یاد آوری کنم. بسیاری از زندانیان سیاسی مبارز و رفقای حاضر که تجربه اسارت یا در سیاه چالهای رژیم ستمشاهی و یا زندانهای جمهوری اسلامی رو دارن می دونن که حتی خانواده های برخی از رفقای غیر فارس و مثلا ترک گاها در زمان ملاقات با عزیزانشون برغم تحمل مصائب فراوان و منجمله مسافرت طولانی تنها بدلیل این که فارسی بلد نبودند و پاسپان و یا پاسدار مزدوری که می بایست مکالمات بین زندانی با بستگانش رو کنترل کنه هم ترکی بلد نبود از دیدار جگرگوشگانشون باز می موندن و این تنها یکی از تجلیات کوچک فشار و بی عدالتی ای بود که بدلیل تعلق ملی متفاوت بر خانواده های زندانیان سیاسی غیر فارس اعمال می شد.

بنابر این اگر وجود ستم ملی در ایران یک واقعیت، وجود این واقعیت، از طرف دیگه بطور اجتناب ناپذیری نیروهای سیاسی و اجتماعی با خواستگاه و پایگاه طبقاتی مختلف رو به موضع گیری در مورد مساله ملی در ایران و چگونگی حل این معضل وادار کرده و به این اعتبار ما شاهد وجود راه حلهای مختلف در مورد حل مساله ملی در ایران هستیم.

در یک سوی این راه حل ها ما شاهد رشد "عظمت طلبی" و "شوینیسم امپریالیستی" هستیم که در خدمت به منافع طبقه حاکم یعنی بورژوازی وابسته به امپریالیسم و حفظ پایه های ستمگرانه نظام حاکم، اساسا هر گونه ستم ملی و هویت ملی خلق های تحت ستم را منکر می شود. بطور مثال در این رابطه می توان گرایشات مختلف طبقه حاکم و نیروهای وابسته به اون رو نام برد که یا در زیر نام "تمامیت ارضی" و یا زیر عناوین دیگری در طول چند دهه واقعیت وجود ملل مختلف و خواستهای ملی رو با انکا کثیف ترین و ارتجاعی ترین توجیحات و ابزارها منکر شده ن و از اون مهمتر هر گونه جنبش ملی با خواست تامین حقوق خلقهای تحت ستم رو با زور و گلوله و شکنجه و زندان پاسخ داده ن. اجازه بدید در این رابطه یادآوری کنم که گذشته از موج اعدام هایی که که در ماه های اخیر، بر بستر وقوع خیزشهای توده ای و با اعتراضات عمومی در خوزستان و آذربایجان و کردستان و... توسط رژیم سازمان یافت، آماری که اخیرا در مورد تعداد زندانیان سیاسی در جمهوری اسلامی منتشر شده حاکی از وجود تعداد زیادی زندانی اسیر در جنگال رژیم جمهوری اسلامی با اتهام انتساب به سازمانهای مسلح و غیر مسلح کرد و بلوچ و عرب و ترک می باشد.

"راه حل" دیگر در مورد مساله ملی، که بویژه در سالهای اخیر ما شاهد رشد آن بوده ایم، مربوط می شه به وجود تبلیغاتی در صفوف اپوزیسیون؛ که در اون ادعا می شه که راه

برخلاف برخی تحلیلهای بی پایه و بیمارگونه ای که در برخورد با مساله ملی بجای رجوع به واقعیات و یافتن پاسخی دموکراتیک برای اون، صورت مساله رو پاک می کنن و ستم ملی رو "توهم" و "افسانه" معرفی می کنن باید تاکید کرد که که مساله ملی و به تبع از اون جنبشهای توده ای که با پرچم ملی و خواست رفع ستم ملی به میدون میان، نه اختراع و یا انتخاب من و شما و یا این و یا اون روشنفکر، بلکه یک واقعیت مادی و انعکاس ظلم و ستم ملی ای ست که هم اکنون خلقهای تحت ستم ما از کانال رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی با اون روبرو هستند. عدم تساوی حقوق خلقها و نابرابریهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که در قوانین ظالمانه این حکومت، نهادینه شده همه و همه واقعیاتی هستند که باعث شده علاوه بر ظلم و ستم وحشتناک طبقاتی، ایران به صورت "زندان بزرگ" برای خلق های تحت ستم در آید.

در نتیجه برخلاف برخی تحلیلهای بی پایه و بیمارگونه ای که در برخورد با مساله ملی بجای رجوع به واقعیات و یافتن پاسخی دموکراتیک برای اون، صورت مساله رو پاک می کنن و ستم ملی رو "توهم" و "افسانه" معرفی می کنن باید تاکید کرد که که مساله ملی و به تبع از اون جنبشهای توده ای که با پرچم ملی و خواست رفع ستم ملی به میدون میان، نه اختراع و یا انتخاب من و شما و یا این و یا اون روشنفکر، بلکه یک واقعیت مادی و انعکاس ظلم و ستم ملی ای ست که هم اکنون خلقهای تحت ستم ما از کانال رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی با اون روبرو هستند. عدم تساوی حقوق خلقها و نابرابریهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که در قوانین ظالمانه این حکومت، نهادینه شده همه و همه واقعیاتی هستند که باعث شده علاوه بر ظلم و ستم وحشتناک طبقاتی، ایران به صورت "زندان بزرگ" برای خلق های تحت ستم در آید.

خب در این چارچوب شما بایید مساله زبان را نگاه کنید؛ آموزش و پرورش را نگاه کنید، نابرابریهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بخاطر ملیت رو نگاه کنید؛ سطح دستمزدها به خاطر تفاوت ملی رو نگاه کنید و... بعد هم ابعاد حرکتیهای که با خواست رفع ستم ملی در تمام ابعاد خودش در کشور ما جریان داره رو ببینید اون موقع شاید تصویر کوچکی از بار سیاسی اجتماعی بسیار مهمی که مساله ملی در جامعه ما پیدا کرده و در نتیجه ضرورت وجود یک پاسخ دموکراتیک به این خواست بیشتر هویدا بشه.

با سلام خدمت تمامی عزیزان حاضر در این سالن و با سیاسی از برگزار کنندگان این مراسم، اجازه بدهید که در ابتدا یاد و خاطره جاودان هزاران تن از زنان و مردان انقلابی و مبارزی را پاس دارم که در مبارزه بر علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی جان خودشان رو در راه تحقق آرماتهای آزادی بخش کارگران و خلقهای ستمدیده ایران نثار کردند و چه در عرصه مبارزه در خارج از زندان و چه در زمان اسارت در سیاهچالهای دشمن، با پایداری و استقامتشون پرچم سرخ و پیکار برای برقراری نظامی عاری از بهره کشی و استثمار، ستم و نابرابری اقتصادی، سیاسی، جنسی و مذهبی و ملی رو همچنان در اهتزاز نگه داشتند. بدون شک بدون مبارزات و پایداریهای تحسین برانگیز نسل دیروز، تاریخ سرزمین ما نه فروغ مبارزاتی امروزین خودش رو داشت و نه افق و امید به فردای روشن این مبارزات رو.

همانطور که می دونید، صحبت امروز من بنام "مبارزه بر علیه ستم ملی در "زندان ملل"" روی تم آخر سمینار، یعنی مساله ملی در ایران هستن.

در این تردیدی نیست که هر زمان که بحث زندان و زندانی سیاسی در ایران پیش میاد، در هر دوره ای بسته به شرایط مبارزاتی، ما شاهد این واقعیت بوده ایم که طیفی از زندانیان سیاسی رو مبارزین و انقلابیون تشکیل داده اند که در راه مبارزه بر علیه ستمگری ملی و برای تحقق حقوق عادلانه و دموکراتیک خلقهای تحت ستم ایران، به میدان آمده اند و به پیکار بر علیه رژیمهای دیکتاتوری پهلوی و جمهوری اسلامی پرداخته ن و این رژیمها هم که اعمال دیکتاتوری عربان و فخر آمیز وجه مشترک اونها بوده و ستمگری ملی جزء جدایی ناپذیر حکومت اونها رو تشکیل می داده، به وحشیانه ترین وجهی با جنبشهای ملی و مبارزین و روشنفکران خلق های تحت ستم برخورد کرده اند. از طرف دیگه اگر تاریخ ۲۹ سال حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی رو بررسی کنیم، اگر لشکر کشی به کردستان سرزمینی که به خاطر دلاوریها و مقاومتهای شگرف مردم مبارز اون در مقطعی به حق نام "سنگر آزادگان" و "انقلاب" نام گرفت وقتل عامهای قارنا و هندر فاش و ... کشتار سنجند و مهباد رو به یاد بیاریم، و یا اگر راه دوری نرم سرکوب و کشتار و بگیر و بند وسیعی که جمهوری اسلامی در مقابله با خیزش صد ها هزار تن از مردم زحمتکش آذربایجان در سال گذشته راه انداخت رو در نظر بگیریم اونوقت متوجه می شیم که جمهوری اسلامی به مثابه رژیم مدافع طبقه حاکم یعنی سرمایه داران وابسته، در هیچ شرایطی کوچکترین فرضی رو برای سرکوب خواستهای عادلانه و مبارزات حق طلبانه ملی خلقهای تحت ستم ایران از دست نداده و دستان این رژیم تا مرفق به خون خلقهای تحت ستم ما آلوده ست.

در شرایط کشور ما این حاکمیت نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسمه که به مثابه مانع و رادع کوچکترین تحول دمکراتیک در ایران با اعمال یک دیکتاتوری عربان و با تشدید ستمگری ملی، زنجیرهای اسارت و سرکوب را بر پاهای خلق های تحت ستم هر چه محکمتر نموده است. همین واقعیت حل مساله ملی را به بخشی جدایی ناپذیر از یک انقلاب ضد امپریالیستی- دمکراتیک با رهبری طبقه کارگر تبدیل نموده که هدف آن نابودی قطعی نظام سرمایه داری در ایران و در هم شکستن مناسباتی باشد که ستمگری ملی، ذاتی آن می باشد. ما به عنوان اصل برنامه ای خود و یک پرنسپب کمونیستی، ضمن پذیرفتن شعار حق ملل در تعیین سرنوشت تا حد جدایی، به هیچ وجه مبلغ جدایی خلقها از یکدیگر نیستیم، بر عکس ما در تبلیغات خود می کوشیم تا فواید الحاق داوطلبانه را برای تمامی خلقهای تحت ستم توضیح دهیم.

و حشیانه ترین شکلی دیکتاتوری طبقه حاکم رو بر طبقه کارگر و خلقهای ستمدیده اعمال کرده و هر گونه خواست دمکراتیک و ملی رو به طور قهر آمیز سرکوب ساخته و می سازد. در نتیجه بدون توجه به این پارامتر یعنی امپریالیسم در حقیقت هیچ تحلیل واقع بینانه و درستی در زمینه مساله ملی در ایران نمی تونه وجود داشته باشه. اگر عمیقا به چنین واقعیتی توجه نماییم می بینیم که تمامی خلقهای ایران در چنین پروسه ای زیر ستم بورژوازی وابسته و مناسبات امپریالیستی و خود امپریالیسم قرار داره ن هر چند که در این میان تنها خلق فارس از این مزیت برخورداره که زبان این خلق زبان رسمی ایران گشته است. بر این اساس خلقهای ما از خلق فارس گرفته تا دیگر خلقهایی که از ستم مضاعف ملی رنج می بره ن در امر استقلال از امپریالیسم مشترکند و از این نظر مساله ملی مشترکی دارند. این پیچیدگی مساله ملی در ایران. از یکطرف همه خلقهای ایران بدون استثنا در مقابل امپریالیسم مساله ملی دارند و از طرف دیگه حکومت مرکزی و دقت کنید (به ملت فارس) به دیگر خلقهای ایران ستم ملی روا میداره و باعث می شه که خلقهای تحت ستم ما در شرایط حاکمیت نظام سرمایه داری وابسته حاکم بر ایران از یک ستم مضاعف رنج ببره ن.

دومین نکته : ما به عنوان اصل برنامه ای خود و یک پرنسپب کمونیستی، ضمن پذیرفتن شعار حق ملل در تعیین سرنوشت تا حد جدایی، به هیچ وجه مبلغ جدایی خلقها از یکدیگر نیستیم، برعکس ما در تبلیغات خود می کوشیم تا فواید الحاق داوطلبانه را برای تمامی خلقهای تحت ستم توضیح دهیم. ما می گوئیم که منافع و مصالح تمامی ملت های تحت ستم و بویژه طبقه کارگر این ملت ها در این است که در چارچوب یک ایران آزاد و دمکراتیک، در شرایط حاکمیت یک نظام دمکراتیک و دولت بزرگ واحد با یک اقتصاد برنامه ریزی شده و در شرایطی که در چنین نظامی هیچ ملتی، هیچ زبانی، هیچ فرهنگی، بر ملت زبان و یا فرهنگ دیگر برتری حقوقی و غیر حقوقی ندارد در کنار یک دیگر زندگی کرده و در شرایط تضمین تساوی حقوق در تمام زمینه ها، همه استعدادها، نیروها و قابلیت های مادی و معنوی آحاد این ملل برای رشد و آبادانی و شکوفایی اقتصادی این کشور متمرکز بشه. بنابراین تا آنجا که به موضوع ما برمی گردد، خواست الحاق داوطلبانه در نزد ما شعار آزادی جدایی را تکمیل می کنه. این تنها راه تضمین رفیع قطعی ستمگری ملی و تحقق خواستها و مطالبات عادلانه ملی تمامی خلقهاست تحت ستم ایران است.

در خاتمه اجازه بیدید ضمن سیاست از شما عزیزان که با حوصله به حرفهای من گوش دادید و با تشکر مجدد از برگزار کنندگان زحمتکش این سمینار که به من وقت داده ن تا این بحث رو ارائه کنم؛ تاکید کنم که بدون شک یکی از آرمانهای سرخ تمامی انقلابیون و کمونیستهای که در قتل عام سال ۶۷ جان باختند، ایجاد نظام نوینی بود که در آن با الغای مناسبات استثمارگرانه طبقاتی به مثابه عامل اصلی وجود فقر و بیکاری و گرسنگی، ستم ملی و دینی و نژادی و جنسی؛ و سرکوب و زندان و شکنجه و اعدام در جامعه، این تجلیات زشت نیز از جامعه رخت بریند. امیدوارم که تمامی عزیزان جانباخته و با تحکیم وحدتهای مبارزاتی شون بر علیه دشمن مشترک بکوشند تا در جهت تحقق آرمانهای سترگ جانباختگان قتل عام سال ۶۷ گامهای هر چه بزرگتری بردارند.

الغای ستم ملی و تامین خواسته های عادلانه و دمکراتیک توده های تحت ستم از طریق بازی در بساط امپریالیستهای می گذره که در سیاستهای ضد مردمی اونها و نقش تاریخی شون در سرکوب خواسته های ملی ملل تحت ستم ایران شکی نیست.

اما نا اونجایی که تجارب تاریخی موجود در حاکمیت دورژیم دیکتاتوری شاه و جمهوری اسلامی نشون داده ن، الغای ستمگری ملی و تحقق خواسته های برحق خلق های تحت ستم در چارچوب نظام سرمایه داری وابسته حاکم بر ایران، نظامی که چه در دوره شاه و چه در زمان حیات جمهوری اسلامی نشون داده که ستمگری ملی از پایه های محکم بقای ضد خلقی اونه، در چارچوب این نظام به هیچ وجه امکان پذیر نیست و اساسا این نظام مانع اصلی تحقق برابری و برادری واقعی بین ملت های تحت ستم ایران است. به همین ترتیب در رابطه با طرفداران باصطلاح حل مساله ملی با انکا به این یا آن قدرت امپریالیستی نیز باید به عنوان یک نمونه روشن، اوضاع رو در همین همسایگی ما یعنی کردستان عراق دید که برغم وجود یک دولت به اصطلاح کردی و در حقیقت وابسته، که اساسا به اعتبار سیاستهای امپریالیسم آمریکا امکان ظهور و دوام را پیدا کرده، توده های ستمدیده خلق کرد عراق برغم تحقق برخی خواسته های مطالبات فرهنگی، زبان و ... نه تنها به هیچ گونه استقلال ملی دست پیدا نکرده ن، بلکه در زیر سلطه امپریالیسم و قدرت دولتی وابسته به اون از بدبختترین حقوق اقتصادی و اجتماعی خودشون محرومند و به همین دلیل هر جا فرصتی می یابند بر علیه قدرت حاکم یعنی دولت حریم دست به شورش می زنن. واقعیتی که نتیجه "حل" مساله ملی از طریق توسل به سیاستها و قدرتهای امپریالیستی رو نشون میده

به این ترتیب عقیم بودن راه حل های فوق، بطور برجسته ای بر ضرورت و اهمیت ارائه یک راه حل دمکراتیک در رابطه با چگونگی بر افکندن ستم ملی در جامعه تحت سلطه ایران تاکید می ورزه. ولی سوال این جاست که یک راه حل دمکراتیک برای الغای ستم ملی و تحقق خواسته های ملل تحت ستم در ایران بر چه اصول و مبنای فکری باید استوار باشه.

در پاسخ به این سوال اجازه بیدید تا تاکید کنم که رفع بنیادی ستم و نابرابری ملی مثل هر پدیده دیگه ای مشروط به تغییر شرایط مادی و مناسباتی ست که ستم ملی رو تولید و باز تولید می کنن. واقعیت اینه که ستم ملی بطور کلی زاییده رشد و انکشاف مناسبات سرمایه داری به که در تکامل خودش به امپریالیسم و نظام امپریالیستی رسیده.

در مورد مشخص ایران هم یک بررسی تاریخی و علمی در ارتباط با پیدایش و رشد مساله ملی در کشور ما نشون می ده که تقریبا از قبل از انقلاب مشروطه که به انقلاب بورژوا-دمکراتیک با خصلتی ضد امپریالیستی بود ایران با رشد بورژوازی و در نتیجه پیدایش مساله ملی روبرو بوده. از طرف دیگه، این به حقیقت تاریخی ست که روابط سرمایه داری در ایران با پروسه نفوذ و رشد امپریالیسم در کشور ما گره خورده و به شرایطی منجر شده که بورژوازی ایران در پیوند تنگاتنگ با حاکمیت امپریالیسم بسط و گسترش پیدا کرده و سرانجام به جزئی ارگانیک و وابسته به امپریالیسم بدل شده. طبیعتا مساله ملی هم در چنین جامعه تحت سلطه ای در بسنتر تاریخی فوق رشد و نمو پیدا کرد. مجموع این شرایط باعث شد که در پروسه رشد و تحکیم مناسبات امپریالیستی در ایران ما شاهد پدید آمدن یک دولت مرکزی واحد و قوی باشیم که به مثابه ارگان سیدات بورژوازی وابسته به امپریالیسم با انکا به یک ارتش ضد خلقی و دست ساز امپریالیسم به مثابه ستون فقرات این نظام، به

حق تعیین سرنوشت، حق مسلم خلقهاست!

نسل انقلاب، منبع الهام جوانان امروز!

سهیلا دهماسی

طرح بحث:

با درود به رفقای برگزار کننده سمینار،

رفقا، طرح بحث من این است که در مورد نوجوانان دهه ۶۰ صحبت کنم. نوجوانان و جوانانی که در دهه ۶۰ به دلیل فعالیت در گروه ها و سازمانهای مختلف انقلابی، با دستگیر و اعدام شدند و یا برخی از افراد آن نسل نیز در خارج از زندان به مبارزه ادامه دادند و یا امروز هم بسیاری از آنها زندانیان سیاسی سابق هستند که هنوز انقلابی و مبارز باقی مانده اند و هر کدام به نحوی و در سازمان و گروه متفاوتی به مبارزاتشان ادامه می دهند. قصد دارم که در بحث خود، با استفاده از تجربیات شخصی خودم و اطرافیان و دوستان و رفقایم، و با بررسی شرایط اجتماعی دهه ۵۰ و ۶۰، نشان دهم که چه شرایط اجتماعی ای موجب شد که چنان نسلی ساخته شود. آن نوجوان و جوانانی که در دهه ۶۰ به زندان افتادند چه نسلی بودند و چطور رشد کردند؟ پروسه رشد آگاهی و شخصیت های انقلابی آن نسل چگونه بود؟ با کدام ادبیات بزرگ شدند؟ با کدام فرهنگ و آداب و رسومی در خانه و جامعه روبرو بودند؟ (جامعه دهه ۵۰ و ۶۰) چگونه و چرا در قیام ۵۷ شرکت کردند؟ تأثیرات قیام بر روی آنان چه بود؟ تأثیر آنها در قیام چه بود؟ حضور آنان در جامعه چگونه بر سیاستهای رژیم ج.ا. و امپریالیستها تأثیر گذاشته و هنوز هم تأثیر می گذارد؟ در دهه ۵۰ چه وضعیتی داشتند و وقتی در دهه ۶۰ دستگیر شدند چه گونه انسانهایی شدند؟ و بالاخره از افسانه های استقامت و دلیری هایی بگویم که این نسل در سیاهچالهای جمهوری اسلامی آفرید. از رفاقتها و عمیقترین و پاکترین روابط میان دخترها و پسرهای انقلابی خواهیم گفت که بذرها و نطفه های اولیه فرهنگ و جامعه ای انسانی و برابری واقعی زن و مرد را در خود داشت که در واقع جامعه ای بود که این جوانان برای آفرینش به صحنه مبارزات انقلابی وارد شده بودند. و بالاخره از خاطراتم در رابطه با رفقای مبارزی که از نزدیک می شناختمشان و به دست دژخیمان رژیم ج.ا. در زیر شکنجه به شهادت رسیدند ولی هیچ اطلاعاتی در مورد ما ندادند نیز گفتگو خواهیم کرد. امیدوارم این بحث در چهارچوب برنامه و طرح های شما برای سمینار قرار بگیرد و بتوانم در آن شرکت کنم.

بچه ها، بی شک آینده در دست شماست و خوب و بدش هم مال شماست. شما خواه ناخواه بزرگ می شوید و همپای زمان پیش می روید. زندگی اجتماعی را با همه خوب و بدش صاحب می شوید. فقر، ظلم، عدالت، شادی و اندوه، بی کسی، کار و بیکاری، زندان و آزادی، گرسنگی و پا برهنگی و صدها خوشی و ناخوشی اجتماعی دیگر مال شما می شود. می دانیم که برای درمان ناخوشیها اول باید علت آن را پیدا کرد. برای از بین بردن ناخوشی های اجتماعی هم باید همین کار را کرد. می دانیم که در بدن سالم هیچوقت مرض نیست. در اجتماع سالم هم نباید نشانی از ناخوشی باشد. همیشه از خودتان بپرسید چرا رفیق همکلامم را به کارخانه قالیبافی فرستادند؟ چرا بعضی ها دزدی می کنند؟ چرا اینجا و آنجا جنگ و خونریزی وجود دارد؟ بعد از مردن چه می شوم؟ پیش از زندگی چه بوده ام؟ دنیا آخرش چه می شود؟ جنگ و فقر و گرسنگی چه روزی تمام خواهد شد؟ و هزاران هزار سوال دیگر باید بکنید تا اجتماع و دردهایش را بشناسید. شما باید از بدیها کم کنید یا آنها را نابود کنید، بر خوبیها بیفزائید و دواي ناخوشیها را پیدا کنید یا آنها را نابود کنید. اجتماع امانتی نیست که عیناً حفظ شود. (مقدمه کتاب کچل کفترباز)

اینگونه ادبیات انقلابی که توسط مبارزین مارکسیست آن زمان وارد جامعه میشد، به رشد آگاهی ها و وجدان اجتماعی در بسیاری از نوجوانان جامعه منجر گشت، و به تدریج آنها را در کشف رازهای منظومه زندگی باری داد. شاید در آن زمان درک مفاهیم انقلابی مستتر در گفتگوی شخصیتها این داستانهای انقلابی، و یا به عنوان مثال ربط دادن ماجرای سیاه کوچک به مبارزه ای که بعد ها در ایران شکل گرفت، یعنی مبارزه مسلحانه، برای آن بچه های دبستانی دشوار بود. اما آنها به تدریج که بزرگ می شدند با توجه به آنچه که پیشتر خوانده بودند، به درد و رنج و مصیبت هائی که در جامعه می دیدند با تعقی می نگریستند و به تدریج خود، ماهی سیاه های کوچکی می شدند که یاد میگرفتند که چگونه با دقت و توجه به جامعه اطراف بنگرند و بذرها آگاهی و شهامت اعتراض را در وجود خود رشد دهند.

در آن سالها نیز جامعه ما تحت سلطه امپریالیسم قرار داشت. امپریالیسم با حرص و آز ناشی از ذات وجودی خود، بر سرزمین ما چنگ انداخته و اقتصاد بیمار سرمایه دارک وابسته را بر آن تحمیل کرده بود. با شروع مبارزه مسلحانه در سال ۴۹، بذر آگاهی در جامعه پراکنده شد و دیوار میان توده ها و روشنفکران انقلابی از میان برداشته شد. جوانان آگاه که فلیشان لیریز از کینه به رژیم بود با شنیدن صدای مسلسلهای پیشاهنگان انقلابی خلق به میدان مبارزه کشیده شدند و روحیه تعرضی در میان افشار مختلف نیز

با شروع مبارزه مسلحانه در سال ۴۹، بذر آگاهی در جامعه پراکنده شد و دیوار میان توده ها و روشنفکران انقلابی از میان برداشته شد. جوانان آگاه که فلیشان لیریز از کینه به رژیم بود با شنیدن صدای مسلسلهای پیشاهنگان انقلابی خلق به میدان مبارزه کشیده شدند و روحیه تعرضی در میان افشار مختلف نیز رشد کرد. چنین بود که جوانان و نوجوانانی که این پروسه و این شرایط اجتماعی را طی کردند، به تدریج به نقش امپریالیستها و سرمایه داران داخلی در ایجاد شرایط ظالمانه موجود در جامعه خود پی برده و در نتیجه با چنین آگاهی ای بود که در روزهای پر شور مبارزاتی، در تظاهرات خونین پاییز و زمستان ۵۷ در صف مقدم مبارزات توده های ستمدیده قرار گرفتند و از جمله ۱۳ آبان ها را بوجود آوردند. در ۱۳ آبان ۵۷ همان نوجوانان پرورش یافته در جو مبارزاتی دهه ۵۰ بودند که مبارزه خود را از مدرسه به خیابانها کشاندند. آنها در آن روز با کوکتل مولوتف ها و سه راهی های دست ساز خودشان به جنگ با شاه و اربابان امپریالیستش رفتند و پایه های رژیم سلطنتی را به لرزه درآوردند.

دفاع از آرمانهای انقلابی آنها پیردازیم و ایده آل های انقلابی اشان را به نسل های مبارز آینده بشناسانیم. بنابراین، بیاید ببینیم که جوانان انقلابی دهه ۶۰، آن "به مرگ خود آگاهان" که استوار و پر صلابت، که همچون پرچمهای سرخ افراشته در طوفان انقلاب، به استقبال مرگ پر افتخار رفتند، چه کسانی بودند؟ از کجا آمده بودند؟ و کدام پروسه رشد آگاهی را در جامعه طی کرده بودند.

جوانان انقلابی دهه ۶۰، اکثراً در اواخر دهه ۴۰، همان دختران و پسران دبستانی بودند که با اولدوز و یاشار بزرگ شدند و برای اولین بار ماجرای گرم شب تاب چشم آنها را بر حقایق جامعه باز کرد و آنها را به تفکر و جستجو برای یافتن راه حل مشکلات جامعه اطرافشان وادار کرد. در سال هائی که آنان به مثابه نوجوان در حال رشد بودند، مردم ما مثل امروز در فقر و گرسنگی و بی خانمانی زندگی می کردند. بچه ها و نوجوانان آن زمان معلمین انقلابی ای مثل صمد بهرنگی، بهروز دهقانی و کاظم سعادتی داشتند که به آنها آموزش می دادند تا به دنبال یافتن دلایل فقر و درد و رنج زحمتکشان و پایان دادن به آن مصائب اجتماعی باشند.

به یاد تمام جانباختگان راه آزادی، و به یاد زنان و مردان کمونیست مبارز که در تابستان سیاه سال ۶۷ قلب سرخ مملو از عشق خود را، مملو از عشق به زحمتکشان را در راه آزادی و سوسیالیسم هدیه کردند؛ و با درود به همه رفقا و دوستان حاضر در این سالن و آنها که از طریق پالناک مباحثات این گردهمایی را دنبال می کنند، و با سپاس از رفقای عزیز برگزار کننده سمینار.

در تاریخ مبارزات پرشکوه کارگران و زحمتکشان سرزمین ما، رویداد هائی وجود دارند که علیرغم تلاش دشمنان برای زدودن آنها از ذهن توده ها، همیشه در خاطره خلقهای مبارز باقی خواهند ماند. قتل عام هزاران زندانی سیاسی توسط رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی در تابستان ۶۷ نیز یکی از آن رویداد های ماندگار تاریخ مبارزات مردم ما است.

در سال ۶۷ با پایان جنگ ارتجاعی ایران و عراق، از یک طرف خطر شعله ور شدن جنبش توده ای علیه کلیت رژیم، هراس کشنده ای را در طبقه حاکم ایجاد کرد. و از طرف دیگر، امپریالیست ها که برای سرمایه گذاری در ایران و بر ای به اصطلاح "بازسازی خرابی های ناشی از جنگ" دندان تیز کرده بودند، از رژیم جمهوری اسلامی می خواستند که شرایط مساعد سرمایه گذاری، یعنی "امانت" را برای آنها در ایران بوجود آورد. رژیم می دانست که با خاتمه جنگ، اعتراضات مردم (که به بهانه جنگ سرکوب شده بود) اوج خواهد گرفت و خواست "آزادی زندانیان سیاسی" به عنوان یکی از خواسته های بر حق مردم، مطرح خواهد شد. در نتیجه رژیم برای سرکوب توده ها و از بین بردن ذخیره کادرهای جنبش، در مدت کوتاهی هزاران کمونیست و آزادیخواه را، با استفاده از نفرت انگیزترین و شیخ ترین شیوه ها، در زندانها قتل عام کرد. بسیاری از جانباختگان دهه ۶۰ فعالین کمونیست و آزادیخواهانی بودند که در مکتب قیام پرشکوه خلق در بهمن ۵۷ پرورده شده و در جریان سالها مبارزه انقلابی در داخل و خارج از زندان ها، تجربه اندوخته بودند. رژیم می دانست که اگر این انقلابیون حذف فیزیکی نشوند چه بسا که بتوانند به جنبش اعتراضی رو به رشد توده ها پیوسته و به رهبران آینده انقلاب زحمتکشان علیه رژیم تبدیل شوند. در نتیجه سازماندهندگان کشتار سال ۶۷ (که برخی از آنها امروز به اصطلاح "اصلاح طلب" شده اند) با جنایت تاریخی سال ۶۷ تلاش کردند که با نمایش اوج فساد و وحشی گری رژیم، از توده های معترض زهر چشم گرفته و در حالی که فضای رعب و وحشت را در جامعه تشدید می کنند، فضای امنی را برای سرمایه گذاری های امپریالیستی فراهم نمایند.

امروز ما، به عنوان بازماندگان نسلی که با مقاومت قهرمانانه شان در مقابل بازجوها، در شکنجه گاه های رژیم به قتل رسیدند، یا در سال ۶۷ قتل عام شدند، وظیفه داریم که به

پس از شکست قیام، ماهی سیاه‌های کوچک دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰، که اکنون جوانان کمونیست مبارز و پیشگامان خلق بودند، در دام دژخیمان اسیر گشتند. اما این شاگردان آگاه صمد، همراه با دیگر آزادیخواهان، به هیچ وجه با دژخیمان سر سازش نداشتند. آنها، با سری افراشته، مرگ را بر زانو زدن در مقابل مزدوران سرمایه داران ترجیح دادند. و دیوارهای سنگین زندانهای دشمن به ظاهر پیروز، زیر بار غرور و استقامت این جوانان گرد و دلیر، به لرزه در آمد. فراموش نکنیم که این دختر و پسرهای مبارز با تمام عشقی که به زندگی داشتند، با تمام آرزوهایشان برای بهره مند شدن از زیبایی‌ها و لذت‌های زندگی، در آن لحظات دشوار زیر شکنجه یا هنگامی که به اعدام محکوم شدند، برای زندگی خودشان چانه نزدند. مرگ را با لبان خاموش پذیرفتند زیرا که می‌دانستند تنها به این طریق و با تأثیری که با مقاومت انقلابیشان به جا می‌گذارند است که یک روز کارگران و زحمتکشانشان خواهند توانست به پیروزی برسند و به رفاه و آزادی و ایده‌آل‌های خود دست یابند.

من و چندین دختر و پسر نوجوان دانش آموز در یک هفته هواداری سازمان چریک‌های فدایی خلق تحت مسئولیت رفیق لقمان مدائن فعالیت می‌کردیم. رفیق لقمان یک کمونیست مبارز و انقلابی بود که همیشه تلاش میکرد به بهترین وجهی در جلسات آموزشی و مطالعاتی و با در برنامه‌های کوه نوردی که ما آموزش سیاسی اجتماعی بدهد. او از هر موقعیتی و هر رویدادی که اتفاق می‌افتاد برای آموزش ما در رابطه با مسائل اجتماعی و یا فرهنگ انقلابی استفاده میکرد.

در اوایل مهر ماه سال ۶۰، چندین ماه بود که دستگیری‌ها و اعدام‌ها در جریان بود. یک روز در ارتباط با رفتن بخشی از هسته به کردستان، با رفیق لقمان قرار داشتیم. رفیق سر قرار ۵-۶ دقیقه ای ماندم ولی لقمان نیامد. رفیق کمی قدم زدیم و برگشتیم. ولی خبری ازش نبود. فکر کردم که ساعت قرار را اشتباه کرده‌ام. می‌دانستم که نباید در آن وضعیت خطرناک آن سال، قرار را تکرار کنم. ولی اگر آن قرار اجرا نمی‌شد دیگر ارتباطمان کلاً قطع میشد و امکان کردستان رفتن هم برامان نبود. خلاصه تا غروب، هر ساعت قرار را تکرار کردم ولی لقمان نیامد. بعد فکر کردم که روز را اشتباه کرده‌ام. رفیق و روز بعد برگشتیم. اما آن روز هم همان طور شد. خلاصه بعد از چندین بار اجرای قرار، یک روز اسم رفیق لقمان را در لیست اعدام شدگان از رادیو

امروز برای جلوگیری از اشتباه باید از گذشته درس بگیریم. باید خطاها را افشاء و نقد کنیم، نباید به سازشکاران امکان دهیم که روند آگاهی و مبارزات انقلابی توده‌ها را از این هم که هست کندتر کنند. جوانان مبارز امروز باید آگاهی‌های خود را افزایش داده و دشمنانشان را در لباس‌های مختلف بشناسند.

شنیدم. بله! این واقعیتی است که اگر من امروز اینجا هستم، فقط به این دلیل است که آن روزهایی که من توی خیابان منتظر لقمان بودم، اونه اسم من و نه محل قرار و نه اسم هیچکس دیگر را نگفتم و زیر شکنجه شهید شدم و این "استقامت و زانو زدن در مقابل دشمن"، آخرین درسی بود که به ما رفقای جوانان داد!

به ادامه صحبتی که می‌کردم باز کردم.

بلی، پس از شکست قیام، ماهی سیاه‌های کوچک دهه ۲۰ و اوایل دهه ۵۰، که اکنون جوانان کمونیست مبارز و پیشگامان خلق بودند، در دام دژخیمان اسیر گشتند. اما این شاگردان آگاه صمد، همراه با دیگر آزادیخواهان، به هیچ وجه با دژخیمان سر سازش نداشتند. آنها، با سری افراشته، مرگ را بر زانو زدن در مقابل مزدوران سرمایه داران ترجیح دادند. و دیوارهای سنگین زندانهای دشمن به ظاهر پیروز، زیر بار غرور و استقامت این جوانان گرد و دلیر، به لرزه در آمد. رفیق در صفحه ۲۸

سر آنها قرار داشتند، آگاهی‌های سیاسی-اجتماعی بدهند و در شرایط جدید پس از شکست قیام، راه صحیح مبارزه را به آنها بیاموزند. برخی از این رهبران به سازش با رژیم پرداختند و حتی هواداران ناآگاه را به جنگ امپریالیستی ایران و عراق فرستاده و آنها را به کشتن دادند.

با نفوذ توده‌ای‌ها به داخل بزرگترین سازمان کمونیستی انقلابی ایران یعنی سازمان چریک‌های فدایی خلق، این سازمان روز به روز از محتوای قبلی خود تهی گشت. اپورتونیستها حتی ارتباط پیشاهنگان راستین خلق و رفقای که نماینده واقعی چریک‌های فدایی خلق بودند را با توده‌های هوادار قطع کردند. در نتیجه پروسه ارتقای آگاهی توده‌ها که باید توسط روشنفکران انقلابی خلق صورت میگرفت، و سرعت پیشروی انقلاب، به تدریج کندتر و کندتر شد. در نتیجه چنین شرایطی بود که توده‌های انقلابی و فرزندان مبارزانشان از رهبری انقلابی منسجم و متشکل محروم شدند و فرصت و امکان نیافتند که آگاهی‌های سیاسی خود را ارتقاء دهند و دشمن را در لباس‌های مختلف بشناسند. مجموعه این شرایط منجر به تسهیل پیروزی دشمن شد. با این حال جوانان انقلابی دهه ۶۰ اگر چه از تأثیرات منفی اوضاعی که به خصوص پس از سقوط رژیم شاه در شرایط مبارزاتی آن دوره بوجود آمده بود برکنار نبود، اما تا حد زیادی در فضای متفاوتی از رهبران سازشکار و مماشات طلب جنبش به سر می‌برد.

من می‌توانم از تجربه شخصی خود بگویم که در بسیاری از هسته‌های هواداران انقلابی سازمان‌های کمونیستی در آن زمان عمیقترین رفاقتها و پاکترین روابط اجتماعی ایجاد شده بود که نطفه‌های اولیه فرهنگ و جامعه‌ای انسانی و برابر بود. نسل مبارز دهه ۶۰ در این دوره هر چه بیشتر با الگو قرار دادن مبارزین کمونیست دهه ۵۰ و با یادگیری از برخوردهای مبارزاتی و انقلابی آنها سعی میکرد که فرهنگ انقلابی را در خود رشد دهد و در همه جا در مبارزه برای حفظ دست آوردهای قیام بهمین شرکت داشتند. البته هنوز ناآگاهی‌ها و آثار فرهنگ سرمایه‌داری در جامعه در بین این هسته‌ها نیز وجود داشت و عمیقاً خود را نشان می‌داد. اما تا آنجا که من شاهد بودم این واقعیت قابل انکار نیست که در مجموع، این نوجوانان دختر و پسر آگاه کمونیست، با آن قلبهای پاک و بی نظیرشان، با آن عشق بی‌ریایی که به طبقات محروم جامعه داشتند، جهت رشد خود و تأثیر گذاری در جامعه تلاش میکردند. به طوریکه روابط درونی و بیرونی اغلب این هسته‌های دانش آموزی و دانشجویی کمونیستی نمونه‌هایی از روابط و معیارهای فرهنگی و اجتماعی و شعور و آگاهی کمونیستی جامعه آزاد و برابری بود که آرزوی ایجاد کردنش را داشتند. در این جا اجازه دهید که خاطره‌ای از آن دورانی که خود دختر جوانی بودم برایتان بگویم.

رشد کرد. اعتصابات کارگری گسترش هر چه بیشتری یافت و در دانشگاه‌ها نیز اعتراضات قهرآمیز رشد کردند. و علیرغم اختناق شدید، اخبار اعتراضات دانشجویی به داخل جامعه نفوذ کرده و جو را روزبه روز اعتراضی تر می‌کرد. یک نکته‌ای که جوانان مبارز امروز نباید فراموش کنند، نقشی است که تئوری و جنبش مسلحانه بر روی جنبش انقلابی زنان گذاشت. در واقع، زنان چریک، چهره نوینی از زن را به جامعه معرفی کردند و بسیاری از دکمهای فرهنگ مردسالارانه را شکستند. بعدها نیز در دوران قیام و پس از آن، دختران جوان آگاه با الگو قرار دادن زنان چریک، چهره زن مبارز تاریخ معاصر ما و خواسته‌ها و آرمانهای انقلابی‌اش را هر چه بیشتر آشکار نمودند. اتفاقاً، همین دختران جوان تأثیر گرفته از مبارزات زنان در دهه ۵۰ بودند که به عنوان زنان کمونیست و زنان سکولار با گرایش به نیروهای چپ، اولین بار بر علیه حجاب و پوشش اسلامی با رژیم تازه استقرار یافته جمهوری اسلامی در افتادند.

نسل انقلابی دهه ۶۰ در حالی که در میان چنین جوی قرار داشت و خود به تدریج نقشی در آن ایفاء می‌نمود، از طرف دیگر شاهد تلاش‌های رژیم بود که با تبلیغات و فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی ارتجاعی خود، سعی می‌کرد جلوی رشد آگاهی جوانان و نوجوانان را بگیرد. از طریق رسانه‌های ارتجاعی تلاش میشد که فرهنگ غربی فردگرایی در جامعه گسترش یابد و جوانان را تبدیل کند به افرادی خودخواه و بی توجه به منافع جامعه. اما به دلیل اوج گرفتن مبارزه مسلحانه انقلابی و گسترش جنبش دانشجویی، جو جامعه طوری شده بود که نوجوانان و جوانان آگاه حتی از مجامع تبلیغی و فرهنگی رژیم مثل اردوها و کلوپهای جوانان و غیره هم برای اعتراض و شورش بر علیه شرایط ظالمانه حاکم بر جامعه استفاده می‌کردند.

چنین بود که جوانان و نوجوانانی که این پروسه و این شرایط اجتماعی را طی کردند، به تدریج به نقش امپریالیستها و سرمایه داران داخلی در ایجاد شرایط ظالمانه موجود در جامعه خود پی برده و در نتیجه با چنین آگاهی‌ای بود که در روزهای پر شور مبارزاتی، در تظاهرات خونین پاییز و زمستان ۵۷ در صف مقدم مبارزات توده‌های ستمدیده قرار گرفتند و از جمله ۱۲ آبان‌ها را بوجود آوردند. در ۱۲ آبان ۵۷ همان نوجوانان پرورش یافته در جو مبارزاتی دهه ۵۰ بودند که مبارزه خود را از مدرسه به خیابانها کشاندند. آنها در آن روز با کوکتل مولوتف‌ها و سه راهی‌های دست ساز خودشان به جنگ با شاه و اربابان امپریالیستش رفتند و پایه‌های رژیم سلطنتی را به لرزه درآوردند.

به دنبال چنین مبارزه‌ای در روزهای بعد کارگران و دیگر توده‌ها نیز به خیابانها ریختند و مراکز دولتی را مورد حملات خود قرار دادند، و چندی نگذشت که در سالگرد سیاهکل در سال ۵۷، جوانانی که اکنون دیگر ماهی سیاه‌های به دریا رسیده بودند، همراه با توده‌های انقلابی بادگانها را خلع سلاح کردند، و سپس انقلاب توده‌های مبارز در قیام ۲۲ بهمن به اوج خود رسید.

پس از آزادی زندانیان سیاسی، سازمان‌های سیاسی مختلفی ایجاد و دست به فعالیت عینی زدند. متأسفانه در این دوره بیشتر، جو سازشکاری و مماشات طلبی بر جنبش حاکم بود. اگر از سازشکاری‌های سازمان مجاهدین خلق در این دوره صحبتی نکنیم و سخن خود را تنها روی نیروهای چپ متمرکز کنیم، می‌بینیم که با رشد اپورتونیسم در سازمان فدایی که بزرگترین نیروی سیاسی آن سالها بود، و با رشد رقمی در بیشتر سازمان‌های چپ، جوانان مبارزی که به آنها پیوسته بودند با رهبران ناآگاه و اپورتونیستی روبرو شدند که قادر نبودند به آنان و به خیل عظیم توده‌های انقلابی که پشت

مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

داشت، به طور مسخره سخنگوی یاران صمد جلوه داده شده است. درست القای این موضوع (اینکه یاران صمد، چریکهای فدائی خلق آینده، در مورد مرگ صمد "آگاهانه" "دروغ" گفتند!) به خواننده بود که منظور نظر واقعی طراحان و پیش برندگان آن بحث در آئینه را تشکیل می داد. موضوعی که تا به امروز نیز ادامه یافته است. باید توجه داشت که آئینه در شرایطی تحت پوشش چریکهای فدائی خلق مشغول بود که خوانندگان کتابهای صمد بهرنگی کماکان جرم محسوب می شد. چاپ آزادانه آثار او میسر نبود و هیچ کتابفروشی جرأت قرار دادن کتابهای او در پشت ویترین را به خود نمی داد. شرایطی بود که فضای وحشت و ترس و رعب ناشی از آن جنایت بیسابقه (آتش زدن زندانها و قتل عام وحشیانه زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷) به تازگی سایه سیاه خود را بر جامعه گسترده بود. شرایط خفقان باری که می شد در آن چهره خورشید را نیز موقتاً با ابرهای سیاهی قیراندود نمود، حقایق را پوشاند و واقعیتها را ۱۸۰ درجه چرخاند و وارونه جلوه داد.

امروز وقتی به شرایط سالهای ۷۰، به اولین دوره ریاست جمهوری رفسنجانی بر می گردیم، می بینیم که در آن زمان در حالیکه از یک طرف کوشش می شد دولت رفسنجانی برخلاف پیشینیان خود دولتی "معتدل" و "میانه رو" معرفی شود، (در شرایطی که موضوع سرمایه گذاری های خارجی برای بازسازی خرابیهای جنگ مطرح بود چنین تلاشی نه فقط از جانب دستگاههای تبلیغاتی رژیم، بلکه شدیدتر از آن از طرف رسانه های غربی انجام می شد) درست در همان زمان، این دولت دست اندرکار پیشبرد طرحهای توطئه گرانه چندی بر علیه توده ها و منافع آنان بود. از یک طرف کوشش می شد که بعضی نشریات از جمله آئینه، نشریاتی مستقل که وزارت اطلاعات و امنیت رژیم (ساواک جمهوری اسلامی) دخل و تصرفی در آن ها ندارد جلوه گر شوند و به همین منظور هم به طور واقعی فرصت و امکاتی برای درج بعضی مطالب روشن گرانه و مترقی بوجود آمده بود و از طرف دیگر همین نشریات ظرفی برای اشاعه آشکار یا غیر آشکار و مودیانه ایده های ارتجاعی و ضد کمونیستی در شرایطی بودند که رژیم، مقابله ایدئولوژیک با نظرات انقلابی و کمونیستی مطرح در جامعه را بسیار الزامی تلقی می نمود. در حقیقت، مطرح بودن چنین الزام و ضرورتی بود که دست اندرکاران را بر آن داشته بود که در کنار مقاله ها و نوشته هایی که منظور نظر رژیم را برآورده می کردند، مانع از آن نشوند تا بعضی مطالب خوب و حتی ارزشمند نیز در چنان مجلاتی به چاپ برسد. از یک طرف انسانهای مترقی و آزاده ای چون شاملو امکان یافته بودند تا با هر خودسانسوری هم که شده مطالب خود را در نشریه ای چون آئینه به چاپ برسانند، از طرف دیگر درست در همان زمان دولت رفسنجانی علاوه بر بکارگیری همه ابزارهای سرکوب برای اعمال یک دیکتاتوری لجام گسیخته در جامعه، با اجرای طرحهای توطئه گرانه و مخفی به قتل روشنفکران چپ و انسانهای مبارز و مترقی یا حتی آنهایی که با موضع غیر انقلابی و غیر خلقی با رژیم مخالفت می کردند، اقدام می نمود (همان قتل هایی که بعدها در تداوم خود به قتل های زنجیره ای معروف شدند و با آشکار شدن ماهیت سازمان دهندگان، وزارت اطلاعات مجبور به اعتراف بدان ها شد). در چنین اوضاعی درج نوشته هایی در مورد مرگ نامعلوم صمد کاملاً با مسما بود. دولت رفسنجانی در حالیکه علاوه بر حذف فیزیکی روشنفکران مترقی، ارباب جامعه روشنفکری را تعقیب می نمود با القای این امر به مردم که ساواک در کشتن صمد بهرنگی نقش نداشته و مشکوک بودن مرگ او را کمونیست ها به دروغ در جامعه پخش کرده اند پیشاپیش در رابطه با قتل هایی که خود مرتکب می شد در نزد قشرهای بی خبر و ناآگاه برای خود مصونیت ایجاد می کرد؛ در عین حال ظاهراً

"راز" مرگ صمد...؟! اشرف دهقانی

توضیح پیام فدائی: سال ها است که رژیم جمهوری اسلامی بر مبنای سیاست تحریف واقعیت های درخشان تاریخ مبارزاتی کارگران و توده های ستمدیده ایران، توسط قلم بدستان خود می کوشد به تخطئه نیروهای چپ و انقلابی پرداخته و چهره انقلابیون و کمونیست های محبوب توده ها را خدشه دار و بیگانه و واژگون از آنچه در واقعیت بودند، جلوه گر سازد. افشای این سیاست ضد مردمی یکی از جنبه های کتاب "راز" مرگ صمد...؟! (جگونه ارتجاع، مرگ مشکوک صمد را دستاویز حمله به یاران او قرار داده است) می باشد که چند سال پیش توسط رفیق اشرف دهقانی با ارائه مدارک و شواهد عینی مورد توضیح و تشریح قرار گرفت. از آنجا که سیاست مذکور - که هدفی جز اشاعه ایده های انحرافی و بی ارزش جلوه دادن ارزش های انقلابی در میان نسل جوان و در خدمت به تداوم سطه سیستم ظالمانه حاکم - هنوز هم دنبال می شود، در اینجا با گرامیداشت خاطره معلم انقلابی رفیق صمد بهرنگی، به درج پیشگفتار این اثر ارزشمند مبادرت می کنیم؛ البته برای جلوگیری از حجیم شدن مطلب از درج زیرنویسها خود داری شده است.

پیش درآمد

با انتشار کتاب "برادرم صمد، روایت زندگی و مرگ او" نوشته برادر بزرگ صمد، اسد بهرنگی، موضوع مرگ مشکوک صمد بهرنگی، این کمونیست راستین، یکبار دیگر در ایران مطرح شد و به دنبال آن در مطبوعات کشور (مطبوعاتی که تحت نظر رژیم جمهوری اسلامی در ایران منتشر می شوند) حمله به کمونیستها و نشر اکاذیب بر علیه آنها، البته به طور مودیانه و به بهانه توضیح چگونگی مرگ صمد بهرنگی، تکرار شد.

دوستانان بیشمار صمد، بشمارانی که شاهکار او را زندگیش می خوانند، به این حقیقت خوب واقفند که عظمت صمد بهرنگی هیچوقت به چگونگی مرگ او مربوط نبوده است. این مهر "شهادت" نبود که شخصیت انقلابی و انسانی صمد را با برجستگی در مقابل مردم ایران قرار داد. صمد چه به دست ساواک جنایتکار رژیم شاه به شهادت رسیده باشد و چه واقعاً "آراز" او را به کام خویش کشیده باشد، برای مردم ایران انسانی است که هدف زندگیش را خدمت به کارگران و زحمتکشان قرار داده بود. نویسنده ای که تحقق آرمانهای والای کمونیستی، انگیزه کار و فعالیت های او بود، عزت و عظمت او نیز در این حقیقت نهفته است. به واقع، دلیل محبوبیت صمد بهرنگی در بین توده های وسیع مردم که امروز سه نسل را در بر می گیرد، خود زندگی صمد و آثاری که به جا گذاشته می باشد و همانطور که گفته شد چگونگی مرگ او در این میان چیزی به ارزش صمد بهرنگی زیاد نمی کند و یا از آن نمی کاهد. از جنبه دیگر، حتی اگر مرگ صمد بهرنگی را از لیست جنایاتی که ساواک در حق مردم ایران مرتکب شده حذف کنیم، امروز مدارک و شواهد عینی دال بر جنایتکار بودن ساواک آنقدر وسیع و پر برگ است که با این حذف، تغییری در ماهیت امر بوجود نمی آید و رسوایی ها و داغ ننگ حک شده بر پیشانی رژیم شاهنشاه عاری از مهر کم رنگ تر نمی گردد. بنابراین باید دید کوشش در کشف این حقیقت که صمد بهرنگی قربانی "آراز" یا ساواک بوده است از چه اهمیتی برخوردار است؟ برای پاسخ به این سؤال باید به عقب برگشت و متوجه شد که اساساً چه وقت در گذشته و به چه منظور یکبار موضوع چگونگی مرگ صمد در مطبوعات ایران مطرح گردید!

بدون مقدمه باید گفت که طراح مسأله فوق نشریه به ظاهر مستقل آئینه در سال ۱۳۷۰ بود. بهانه امر نیز مقابله با اظهارات مادر صمد بهرنگی در نشریه گمنامی بود به نام درچه گفتگو ("غروب ستاره تبریز روایت اسد بهرنگی از زبان مادر" عنوان مطلبی است که در شماره ۲ آن نشریه، شهریور ۱۳۷۰، به چاپ رسیده و اظهارات مادر صمد در آن درج شده است.) که طی آن مادر صمد ضمن بازگویی خاطراتی از فرزند دلبد خود، افسری که صمد بهرنگی با وی به قره داغ و آراز رفته بود (بدون این که اسم و فامیل آن افسر مطرح شود) را به عنوان مسنول مرگ صمد مورد تفرین قرار داده بود. در این زمان، نشریه آئینه طی نوشته هایی که ظاهراً صمد بهرنگی را تجلیل می نمود ولی در واقع بطور مودیانه او را می کوبید، موضوع مشکوک بودن مرگ صمد را منتفی اعلام نمود. آن اعلام توسط سردبیر وقت آئینه، فرج سرکوهی صورت گرفت که در ضمن در همان نوشته ها به نادرست خود را دوست نزدیک صمد بهرنگی خواند. در آن زمان او با استناد به یک نامه که در وصف غلومیز آن هر لغتی در چننه داشت به کار برد، دست به ریاکاری بزرگی زده و این حکم را صادر کرد که مرگ صمد بهرنگی مرگ مشکوکی نبود و احتمال کشته شدن صمد توسط مأموران ساواک را مردود شمرد.

مسلماً با توجه به آنچه پیشتر ذکر شد، طرح چگونگی مرگ صمد از آنجا که نه از بار رسوایی های ساواک می کاست و نه چیزی از محبوبیت صمد بهرنگی کم می نمود، بخودی خود دارای اهمیت چندانی نبود. اما منظور واقعی "مقال" های سرکوهی و آن "نامه" چیز دیگری بود. در طی آن "مقال" ها و "نامه" که نویسنده اش "همان افسر"ی بود که صمد در معیت او به قره داغ و آراز رفته بود، پیشاهنگان کمونیست سال ۵۰، یاران صمد یعنی چریکهای فدائی خلق مورد این اتهام پیشرفته قرار گرفتند که گویا نه فقط در موضوع کشته شدن صمد به ساواک مشکوک نبودند (!؟) بلکه گویا کاملاً از بیگانه (!) بودن ساواک مطمئن بودند اما به خاطر بهره برداری سیاسی از مرگ او و یا اگر دقیق تر صحبت کنیم به خاطر بده کردن ساواک و قاتل و جنایت کار جلوه دادن آن در بین مردم (آخر نه اینکه در واقعیت چنین نبود و مردم هم آن را نمی دانستند!!) "آگاهانه" دروغ گفتند و آل احمد مقاله ای نوشت که در طی آن مرگ صمد را مشکوک خواند. توجه کنید در این داستان خودساخته، جلال آل احمد که حداکثر یک آشنائی و دوستی سطحی و ظاهری با صمد

تجلیل از صمد بهرنگی و ذکر "آزادانه" نام چریکهای فدایی چون بهروز دهقانی، کاظم سعادت، علی رضا نابدل، مناف فلکی و امیر پرویز پویان (این ها همه از مبارزین پر آوازه دوره شاه می باشند که خونشان را بی دریغ تقدیم راه رهایی کارگران و توده های دیریند ایران نمودند) در آدینه برای خواننده بی خبر، این پیام را داشت که بلی این راست است: در دولت رفسنجانی مطبوعات مثل سابق نیستند و جامعه دارد به تدریج دموکراتیزه می شود.

کوشش در غیر مشکوک جلوه دادن مرگ صمد و پاک کردن رد ساواک از این قضیه و سپس بستن تهمت و افترا به یاران صمد در چنین اوضاعی صورت گرفت. عمده تر و مهمتر از همه، در آن شرایط رژیم با اشراف به گرایش شدید جوانان به مبارزه مسلحانه و سمبل های کمونیستی و انقلابی این مبارزه یعنی چریکهای فدائی خلق، خود را شدیداً نیازمند آن می دید که در کنار روشهای سرکوب از روش های دیگری نیز برای جلوگیری از کشانده شدن جوانان به یک مبارزه جدی و همچنین ممانعت از پای گیری یک سازمان انقلابی کمونیستی در جامعه سود جوید. مقابله ایدئولوژیک با ایده های انقلابی و مترقی، تخطئه شخصیهای انقلابی و کمونیست و اشاعه دروغ و تهمت در مورد آنان از جمله روشهایی بود که در این دوره توسط جیره خواران رژیم سازماندهی و به پیش برده می شد که تا به امروز نیز ادامه دارد. تنها نگاهی به نامه آن افسر که تحت عنوان "قصه راز کشنده ارس" در آدینه شماره ۶۷ (بهمن ماه ۱۳۷۰) چاپ شده هدف فوق الذکر را به روشنی به نمایش می گذارد و نشان می دهد که گردانندگان پشت پرده آدینه از چاپ چنان نامه ای چه اهداف پلیدی را تعقیب می نمودند. البته باید توجه کرد که پیش برندگان این حوزه از کار رژیم (مقابله ایدئولوژیک با ایده های انقلابی و مترقی)، کسانی که در چهارچوب های تعیین شده در آن نشریات باصطلاح مستقل مطلب می نوشتند، همگی جیره خوار رژیم و مثلاً از اعضای وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی نبودند. اتفاقاً از آنجا که حوزه مبارزه ایدئولوژیک مطرح بود، نیازی نیز به چنین امری نبود. در این حوزه نه فقط کار از آن "ناکسانی" ساخته است که "انان آلوده" رژیم را می پذیرند و حاضر می شوند قلم خود را بر علیه حقیقت و راستی به کار گیرند، بلکه افراد نادان و جاه طلب نیز می توانند به خدمت گرفته شوند؛ آنها که به خاطر منافع حقیری ممکن است در مواردی با بی شعوری تمام، قلم خود را در خدمت ارتجاع و تحقق اهداف پلید او قرار دهند بدون این که حتی خود به عمق آن اهداف کاملاً اشراف داشته باشند. کسانی که شاید هم به سادگی تصور می کنند در سایه تن دادن به سازش های غیر مجاز و غیر اصولی، کارهای بزرگتری را به پیش می برند. بر این اساس، تا آنجا که به آن "مقال" ها بر می گردد آنها را باید در چنین چهارچوب هایی مورد بررسی قرار داد. در هر حال چاپ آن نوشته ها در رابطه با صمد بهرنگی در نشریه آدینه در آن زمان کاملاً با هدفی که رژیم برای تخطئه چریکهای فدائی خلق و شیوه مبارزه آنان دنبال می کرد منطبق بود و در خدمت آن قرار داشت.

دوره جدید اشاعه دروغ و قلب حقایق در رابطه با مبارزه و مبارزین بزرگ سالهای ۵۰ که تحت نام محبوب صمد بهرنگی و به بهانه توضیح چگونگی مرگ او آغاز شده، هر هدف جدیدی را نیز تعقیب کند، عمدتاً در خدمت تحکیم موضع آن "مقال" ها و "نامه" آن افسر قرار دارد. چرا که متأسفانه آن نوشتجات حداقل در زمینه گمراه ساختن اذهان در رابطه با مرگ صمد بهرنگی چندان غیر موفق نبودند. به گونه ای که امروز بدخواهان از آن به عنوان "فاکت" بر علیه کمونیستها که گویا حقیقتی را از مردم پنهان ساخته اند، استفاده می کنند، در دور جدید، کوشش ها عمدتاً مصروف خنثی کردن مطالب کتاب "برادرم صمد بهرنگی، روایت زندگی و مرگ او" گشته است. در این کتاب نه فقط شواهد جدیدی دال بر مشکوک بودن مرگ صمد بهرنگی ارائه گشته بلکه نویسنده (اسد بهرنگی) این مطلب روشنگرانه را نیز در رابطه با آن "مقال" ها و "نامه" مطرح نموده است که چطور گردانندگان نشریه آدینه در آن زمان از درج پاسخ او به آن "مقال" ها و "نامه" در آدینه خودداری نمودند و چطور تلاشهای او برای رساندن حرفهای خود به مردم که مغایر با اظهارات آن نوشتجات بود در آن زمان به نتیجه ای نرسید (که البته با توجه به توضیح فوق الذکر طبیعی هم بود که چنین شود).

به طور کلی باید دانست که نام و آوازه صمد بهرنگی از مدتها پیش به موضوعی تبدیل شده است که نیروهای راست (این ها هر ماسکی به چهره خود بزنند بالاخره خدمت گذار طبقات استثمارگر و مبلغ ایده های ارتجاعی آنان در جامعه می باشند.) در رابطه با آن به مبارزه بر علیه افکار مترقی و انقلابی در جامعه ما پرداخته و به جنگ کمونیسم و کمونیست ها می روند. این فصل جدید در برخورد به صمد بهرنگی همان طور

هدف نوشته حاضر اساساً مقابله با آن تلاشهای ارتجاعی است که کوشیده و می کوشند با دست آویز قرار دادن چگونگی مرگ صمد بهرنگی و حقیقت جلوه دادن افتراهایی که در این رابطه به یاران صمد می زنند، به اعتبار چریکهای فدائی خلق و بطور کلی کمونیسم در ایران ضربه وارد نمایند. در عین حال خواهیم کوشید با در اختیار گذاشتن دانسته های خود در مورد مرگ صمد و ارائه فاکت هایی چند در این رابطه و ذکر بعضی خاطرات گذشته، به روشن شدن ذهن جامعه روشنفکری و همه مردم ایران در این زمینه یاری رسانم. امیدوارم با کمک به آشکار شدن هرچه بیشتر حقیقت که همیشه و همواره در خدمت رشد جنبش انقلابی کارگران و زحمتکشان قرار دارد، بتوانم خدمتی به مردم عزیز و در بند خود بکنم.



...مهم این است که زندگی یا

مرگ من چه اثری در زندگی

دیگران داشته باشد...

صمد معلم ماست! راه صمد راه ماست!

قره بالا (کوچولوی سیاه) !

در گرامیداشت یاد معلم انقلابی صمد بهرنگی!

در سی و نهمین سالگرد مرگ این آموزگار انقلابی

و فراموش نشدنی توده ها!

نصیر تبریزی . شهریور ۱۳۸۶



افسر معلوم الحال مزبور اختصاص دهم که نامش حتی در جریان جنایت رستوران "میکونوس" در المان که طی آن رهبران حزب دمکرات کردستان ایران به دست تروریستهای اعزامی جمهوری اسلامی به قتل رسیدند هم به میان کشیده شد و در همان رابطه معلوم شد که وی نشست و برخاستهائی با ماموران وزارت اطلاعات داشته است. اگرچه حتی کلمه کلمه حرفهای این دروغگوی حقیر نیاز به شکافتن و پرده دری دارد، در اینجا به دو مورد مشخص می پردازم .

مورد اول : در بخشی از نوشته ، نامبرده برای اینکه خشم و غضب خود را در باره این واقعت که آوازه صمد آنقدر بالا گرفت که کسان بسیاری در باره اش نوشتند به این کشف نائل می شود که آنها صمد را "نمی شناخته و ندیده بودند" به آنچه که او نوشته دقت کنید: " بعد از مرگ صمد ، کسان زیادی در رسای « صمد » مطلب و یادواره نوشته و می نویسند که وی را نمی شناخته و ندیده بودند " . و سپس برای نشان دادن نفرت قابل فهم خود از اینکه کسان زیادی به چگونگی مرگ صمد مشکوک بودند و هستند به جای تلاش در رفع این شبهه با ارائه واقعت آنچه که در مقابل چشمان او اتفاق افتاده و وی تنها شاهد زنده آن فاجعه است آنهم نزدیک به ۴۰ سال پس از این اتفاق مدعی می شود که : " مرگ صمد بازار مکاره ای شده است که در آن هر کسی سعی میکرد متاع خود را عرضه کند ."

در دسته بندی ایشان آنهائی که از « صمد » حرف میزنند یا در " رابطه ی خویشاوندی و دوستی با صمد " بوده و هستند و یا " افرادی که نه « صمد » را دیده و می شناختند و نه در ارتباط دور و نزدیک با او قرار داشتند و نه حتی از پیش نامش را شنیده بودند "

در اینجا گذشته از مورد « خویشاوندی و دوستی » ، افسر نامبرده آگاهانه فراموش میکند که در پدیده های تاریخی ، علمی ، اجتماعی ، سیاسی و تمامی انسانها نمی توانند در یک مقطع زمانی حضور داشته و با قرار گرفتن در شرایط « حسی ، بویایی ، چشایی ، لمسی و شنوایی » ، توان بررسی و ابراز نظر در مورد خاصی را داشته باشند . او خود در آن کتاب حتی سعی کرده است که حقارت خود را با افتخارات انقلاب مشروطیت که مهد آن تبریز بودپوشاند. در اینجا او یادش رفته که

خانواده ای زحمتکش که به سختی در تلاش بود تا شرایط زندگی خود را مهیا نماید آغاز شد و او تحصیلات ابتدائی و متوسطه را از سر گذراند و خودش را برای گام گذاشتن در متن جامعه آماده نمود. خود وی این دوران را چنین تعریف می کند : " مثل قارچ زاده نشدم بی پدر و مادر ، اما مثل قارچ نمو کردم ، ولی نه مثل قارچ زود از پا در آمدم ، هر جا نمی بود به خود کشیدم ، کسی نشد مرا آبیاری کند ، نمو کردم مثل درخت سنج ، کج و معوج و قانع به آب کم ، و شدم معلم روستاهای آذربایجان " .

*** **

به ادامه مطلب فوق نپرداختم چون در میانه نگارش این مطلب بودم که کتاب خاطرات آن افسر ژاندارمری (حمزه فراهتی) که در شهریور سال ۱۳۴۷ با " صمد " به قربانگاه " آراز " رفت و تنها بازگشت بدستم رسید. کنجکاو بودم که ببینم کسی که خود شاهد لحظات آخر زندگی این معلم انقلابی بوده پس از گذشت بیش از ۳۰ سال رویدادهای آن سالها را چگونه تعریف می کند به همین دلیل مطلب نیمه تمام را کنار گذاشته و به مطالعه این کتاب ۵۲۵ صفحه ای به نام " از آن سالها ... و سال های دیگر " پرداختم که تقریباً سالی از انتشارش می گذرد . اما هر چه بیشتر می خواندم می دیدم که بر عکس انتظار من و امثال من همه سعی این کتاب آنست که با استفاده از نام پر آوازه صمد بهرنگی از زندگی خودش گفته و با لحن لمپنی خاص خودش اراجیفی را به خورد دیگران بدهد و تنها چیزی که در آن وجود دارد همانا کوشش در طفره رفتن از افشای "راز مرگ صمد " می باشد . این کتاب بیانگر تلاش مدبوحانه افسر مزبور جهت تخطئه شخصیت معلم انقلابی ما،(و نه تنها او بلکه همه انقلابیون و برای نمونه شاعر گرانقدر کارگران سعید سلطانیور) و ریختن آب به آسیاب تبلیغاتی است که مدتهاست در رژیم جمهوری اسلامی برای خراب کردن شخصیت های شناخته شده گذشته شکل گرفته و همچنین کوشش برای بی اعتبار کردن مبارزات یاران صمد می باشد. که بعد ها سازمان چریکهای فدائی خلق را شکل دادند. با توجه به این که نویسنده این سطور به این امر آگاه است که با تخریب چهره انقلابی صمد بهرنگی در حقیقت ادامه دهندگان راه و افکار او را می کوبد. تصمیم گرفتم ادامه مطلب در رابطه با گرامی داشت یاد معلم انقلابی، صمد بهرنگی را به روشنگری در مورد یکی دو نکته از غرض ورزیهای

۳۹ سال از زمانی که " قره بالا " ، خالق " قره بالا جا بالیخ " (ماهی سیاه کوچولو) پس از عمری تلاش و مبارزه در راه ایجاد جهانی امن و انسانی برای کودکان فقر ، برای والدین رنج ، برای زحمتکشان با دستان پینه بسته شهرو و روستا ، به " آراز " پیوست، گذشت . و زمان چه سریع چهار نعل می تازد ، بی وقفه وبدون تأمل ولی هنوز در گذر خشم کار، صاحبان و مدافعین سرمایه ، شمشیر از رو بسته و نان قندی با گلوله های سربی را به تسای بین فرزندان با برهنه وزخمی از محیط پیرامونی ، تقسیم می کنند. در تکمیل کار آنان قلم بدستان نان به نرخ روز خور و تحصیل کرده هائی که " نان آلوده " می خورند از هر سکویی برای اعمال تزه های گندیده خود برای آلوده کردن هوای پاک و صاف برای درهم شکستن اراده آهنین نسل پیا خاسته و خواهان انقلاب ، استفاده می کنند تا چند صباحی بیشتر به خرناسه های خود ادامه دهند .

با این مقدمه می خواهم یاد معلم انقلابی صمد بهرنگی را در شهریور ماه امسال دگر گونه با سالهای قبل در خاطره ها زنده نگهدارم ، به خصوص که اتفاقاً سالگرد مرگ او امسال مصادف با انتشار صدمین شماره دوره جدید پیام فدائی گشته ، پیامی که در بوجود آمدن نسل جدیدی از رزمندگان سیاهکل نقش به سزائی عهده دار خواهد بود.

" قره بالا " اسمی بود که پدر صدایش میکرد : « چه بچه ای است ، این قره بالا! با همه بچگی اش خودش را تو دل آدم جا میدهد . » و روزی که از شلوغی خانه استفاده کرده و سراغ ظرف ماست رفته و یک مشت در دهان ، مشت دیگر به سر و صورت مالیده بود . پدر گفت: " خوب دیگر ، بچگی است و نادانی ، یکی با سیلی صورت زردش را سرخ میکند ، بچه هم با ماست پوست سیاهش را سفید می کند . " قره بالا نیز همانند میلیون ها کودک همسن و سال خود که در میان رنج و فقر دنیا آمده بود از همان کودکی مزه تلخ عدم وجود شیر در پستان مادر را چشید ، اسمش را " صمد " گذاشتند .

دوران اولیه زندگی صمد بهرنگی با اشغال تبریز توسط قشون روس و باز بیکاری پدر و فقر بیشتر همراه بود ، نا امنی ، گرانی و بیکاری عمده ترین مشغولیت فکری اکثریت خانواده ها و از جمله خانواده صمد در این دوره بود ، به این ترتیب دوران اولیه رشد صمد در

در آن زمان حضور نداشته است. رویدادهای تاریخی و اجتماعی سینه به سینه از نسلی به نسلهای بعدی انتقال پیدا میکنند. مگر محققین و تاریخ نگاران که وقایع تاریخی را بررسی می کنند آن دورتها را خود به چشم دیده اند؟ کدامیک از تنورسین های مارکیست معاصر ایرانی و دیگر کشور های دنیا، با مارکس، لنین، مانو و دیگر معلمین پروتاریا رابطه نزدیک یا دور داشتند که اینک درخصوص آنها و یا نوشته هایشان، اظهار نظر نموده و یا مطالبی را به تکارش در می آورند؟

مگر نه اینکه با مراجعه به متون تاریخی موجود و تحقیق و بررسی، توانایی تجزیه و تحلیل متون فوق و رویداد های تاریخی را می توان کسب نمود. پس چه ایرادی به کسانی وارد است که صمد را ندیده در باره اش نوشته و یا مینویسند و یا می گویند!؟

زندگی و آثار بجا مانده از معلم عزیزمان، کسی که زندگی خود را صرف خدمت به مردم کرد، انسان وارسته ای که تنها با گریه های دخترک روستایی در مانده از فشار روزمره نامادری اش، های های گریه کرده و در راه بازگشت بخانه، داستان دختر ناتی « اولدوز و... » را شروع به نوشتن می کند، انسان متعهدی که با « بیست و چهار ساعت در خواب و بیداری » می خواهد در هر مقطعی « گذشته، حال و آینده » به بیچه ها بگوید که حرکت به سوی ناشناخته های جهان هستی و مبارزه با بدی ها و زشتی ها لازمه زنده بودن است. وی می گوید که کسی که نشسته و چشم به همه چیز جهان بسته و می خواهد فقط زنده بماند، خود به خود مرده است و برای مبارزه با بدیها باید آگاه شد و به جنگ پلیدی ها رفت!

آیا اینهمه کافی نیست تا با مراجعه به نوشته های صمد و تجربه دیگر یاران متعهد، هر کسی با هر چه در توان دارد یاد « صمد بهرنگی » را در هر شرایط زمانی و مکانی گرمی داشته و حتی در حسرتش قطرات اشک بر چهره جاری سازد، و به این وسیله علیرغم نیات بد خواهان نشان دهد که او در قلبهاست و همیشه جاودانه است؟

هارای! منی غم باسدی انداخت
نولدورمیه وار قصدی
بولبولر فغان ائیلر
گذاشته اند که:
گول بوداغین کیم کسدی؟
شکست؟
(از دو بیتهای عامیانه آذربایجان، انتخاب و ترجمه: صمد بهرنگی)

مورد دوم: دربخشهای متعدد کتاب افسر مزبور وی تلاش کرده است تا به خواننده کتابش بقبولاند که صمد! آدم معروفی نبود که هیچ، اصلاً شناخته شده نبود: " زیرا که ریشه های « اسطوره » بودن صمد نه در نوع زندگی، بلکه در مرگ او، نه در نوع مرگ، بلکه در خود مرگ او، نه در خود او، بلکه در خارج از او و در شرایط زمانی

خاص آن دوره نهفته بود. و بطور قطع، نه تنها کتابهایش در آن تیراژ وسیع چاپ نمی شد، همانگونه که در زمان حیاتش چاپ نشد، بلکه اکنون بزرگترین بخش از نوشته های آن دوره اش، روی دستش مانده بود و نمی دانست با آنها چه کند."

این اراجیف که فرد معلوم الحال فوق الذکر آنها را بر علیه صمد بهرنگی بکار برده تنها بیانگر تلاشی مذبحانه برای تخطئه شخصیت و موقعیت و محبوبیت صمد در میان افکار عمومی را می رساند. بر کسی پوشیده نیست که "شاهکار صمد زندگی او بود" نه مرگش که خود البته به اندازه کافی مشکوک بود. و راوی سخنان فوق برای فرار از روشن کردن همین مرگ مشکوک است که در سراسر کتاب با لحنی لمپنی به توهین و بی احترامی نسبت به صمد و یاران او متوسل می شود. توهین و بی احترامی به صمد که میلیونها نفر او را معلم خود و در تظاهرات راه او را به عنوان راه خود فریاد می زدند و هم اکنون نیز در میان مردم فقیر شهر و روستا از ارج و احترام خاصی برخوردار است و از سمبل های مبارزاتی و فرهنگی مردم آذربایجان می باشد، تنها با زیر پا گذاشتن تمامی پرنسپ های اجتماعی میسر بوده و تنها از کسانی ساخته است که "به فرموده" سخن می گویند. اینکه « صمد » تا چه اندازه در دوران خودش و در میان مردم عامی شهری، روستائی و قشر دانشگاهی، روشنفکری و آگاه جامعه « ایران » بوژه آذربایجان، جایگاه خاص خودش را پیدا کرده بود را بیشتر همدوره ای های او باید بگویند که تا حدی هم گفته اند. من فقط برای نشان دادن وقاحت آن افسر خلاصه وار اشاره می کنم که:

" چاپ کتاب پاره، پاره « سال ۱۳۴۲ » برای اولین بار پای صمد را به ساواک کشاند. چند روز بعد احضاریه دادگاه نظامی « ۱۳۴۳/۱/۸ » به صمد ابلاغ شد و با اولین احضاریه او منفصل از خدمت شد و مدت شش - هفت ماه « ۱۳۴۳/۱/۲۲ » بیکار ماند. دوستان صمد مثل بهروز، کاظم و دیگران نگذاشتند که او از لحاظ مالی احساس کمبود کند."

دکتر غلامحسین ساعدی در باره کتاب پاره، پاره می گوید:

"....درست زمانی که پاره، پاره را تدوین و چاپ کرد. تنها به این دلیل نام مستعار برای خود بر گزید که از شهرت کاذب، بشدت بیزار بود، جز این که هر چه را می پسندیده چیده و کنار هم گذاشته، جزو فضلا جا بخورد. پاره، پاره هنوز پخش نشده بود که از طرف مأمورین امنیتی جمع آوری و معدوم گشت " « کتاب جمعه »، ش ۶، ۱۵، شهریور ۵۸ »

م. فرزانه محقق که چند سالی با صمد همدم بود، می گوید:

" من صمد را با کتاب پاره پاره شناختم، وقتی کتاب به دستم افتاد دیدم کسی که این شعر ها را در این کتاب جمع آوری کرده آن هم در این اوضاع و احوال

بایستی دل و جگر حسابی داشته باشد، آن وقت برای شناختن اش سعی کردم."

در همین دوران است که صمد به اکثر دهات سر زد و با خیلی ها همصحبت شد و کسب تجربه بیشتر، نتیجه کتابهای بعدی « مثل ها، چیستانها و کند و کاو در مسایل تربیتی » بود. در این پرسه زدن هاست که بفکر نوشتن داستان برای کودکان افتاد.

مجله فردوسی، شماره ۷۹۱، ۱/آذر/۴۵، ص ۱۳. در باره کتاب « اولدوز و کلاغ ها »:

" قصه اولدوز و کلاغ ها برای کودکان نوشته شده، قصه بسیار شیرین و خوب و شاعرانه است. کتاب به مراتب از تمام قصه های خارجی که با اسامی عجیب و غریب ترجمه می شوند، بهتر است. نثر کتاب ساده است، توصیف ها شاعرانه، قصه افسانه ای که در آن"

روزنامه کیهان، شماره ۷۳۰۲، ۹/آذر/۴۶، ص ۱۰: در ستون کتابهای تازه، در معرفی کتاب « ...عروسک سخنگو » می نویسد:

" قصه ایست برای کودکان، اما چنان زیبا و شیرین نوشته شده است که بزرگتر ها را نیز از آن می تواند بهره ای باشد نویسنده این قصه با ارزش بهرنگ است که نویسنده ایست توانا و آشنا با زندگی و اگر این رشته کار را دنبال کند بی گمان کاری بزرگ و کم سابقه را در این سرزمین انجام داده است."

روزنامه آدینه، شماره اول، پنج شنبه اول مهر ماه ۴۴:

" یک روزنامه ادبی، سیاسی تمام عیار. در هشت صفحه پر بار، با صفحه بندی بسیار زیبا. شعری از « احمد شاملو » که برای اولین بار چاپ می شد، مقاله ای با عنوان « در باره شعر امروز » از الف بامداد. این مقاله هم اولین بار چاپ میشد."

" صمد، بهروز، فرنود، رئیس و دیگر دوستان، توانسته بودند اولین شماره روزنامه را چنان جالب و پر بار بدهند که در دنیای مطبوعات آن روز شگفت آور باشد."

۱۸/شهریور ۴۵، شماره هفده آخرین شماره است. صمد از تعطیلی روزنامه این افسوس را داشت که:

"فحش ها توی سینه مان ماند."

غلامحسین فرنود در مصاحبه ای در این باره می گوید:

".....صمد به این مسأله می رسد که به مردم آگاهی بدهد. بعد از صحبت با این و آن به این نتیجه می رسد که باید یک روزنامه منتشر و هدف این روزنامه، باید فکرو روحیه انتقاد در مردم ایجاد کردن و عرضه ادبیات مترقی باشد. خلاصه اداره « مهد آزادی آدینه » به گردن صمد و رفقاییش می افتد....."

حال بد نیست اشاره ای هم به تاثیر این فعالیتها در صفوف مرتجعین بکنم. روزنامه « خاک و خون » ارگان انشعاب کنندگان از پان ایرانیست ها به رهبری پزشکپور، بدنبال چندین بار حمله در مطبوعات سرسپرده رژیم به

روزنامه آدینه ، در صفحه اول خود با عنوان درشت نوشت: « جوجه های مارکس از تبریز سر بر آورده اند » و با این تیتر حملات مستقیم به صمد و بهروز و دیگر یارانشان تشدید شد .

به هر رو با چند نمونه کوتاه و تیزی دیگری موفقیتهای صمد در خارج از ایران که هیچ ربطی هم به شیوه مرگ او نداشت ، این بخش را هر چند ناقص خاتمه می دهیم .

جایزه نمایشگاه سولون ایتا لیا در ۱۹۶۹!

جایزه بی نیال براتیسلاوا چکسلواکی!

کتاب برگزیده کودکان سال ۱۳۴۷!

جایگاه نوشته های صمد بهرنگی در کشور های همسایه ، عراق ، افغانستان ، ترکیه ، بویژه در جمهوری آذربایجان شمالی و در اروپا و غیره ! که هر کدام به توضیح مفصلی نیازمند است و از همه مهمتر « طنز در آثار صمد » که خود قصه دیگریست!

تا اینجا کار نمونه هایی را بیان کردم که بیشتر خلاصه ای از بودن صمد در بین مردم و اندکی کارهای فرهنگی - اجتماعی را شامل میگشت و اشاره ای به ارتباطات وی با افراد و شخصیت های سیاسی و صاحب نظر را بعلت طولانی شدن مطلب ، به آینده ای نزدیک ، موکول میکنم .

و اما کلام پایانی این مطلب:

ببینید « صمد بهرنگی » انسانی وارسته ، آگاه و به تمامی معنی دارای تعهدی انقلابی و رادیکال ، در قبال تک ، تک افراد جامعه بود . نه تنها مردم « آذربایجان » که خود بعلت زیستن صمد در این منطقه و علائق زبانی و فرهنگی ، صمد در قلبشان جایگاه ویژه ای داشته و دارد بلکه اکثر مردم ایران اندیشه های صمد را ترجمان نیات قلبی خود می دانند . و این تفکر و بینش نه تنها خاص

صمد ، که روش تمامی یاران نزدیکش ، رفیقان همیشه ماندگار « بهروز دهقانی ، کاظم سعادت ، علیرضا نابدل ، مناف فلکی و » نیز بود . و این نگاه ، باور و روش کهنه شدنی و میرا نبوده و نخواهد بود .

در ایراد گیری افسر نامبرده و بیان ایده هایش مشکلی نیست ، چرا که خود نشان دهنده عمق گندیدگی و بی وجدانی او، و بر عکس پویایی و شکوفایی اندیشه صمد و بارانش می باشد . اما زمانی که سخن در ارتباط با اثبات و یا رد موردی طرح میشود . قابل تأمل میگردد . توجه کنید ! نقل قولی را از کتاب (افسر ژاندارمری مذکور!!!!!! که مدعی است دوره "رنجری" هم دیده) در اینجا ذکر می کنم.

در مورد آوازه « صمد » بعد از مرگش می گوید :
".....آوازه صمد به سرعت برق از محدوده آذربایجان فراتر رفت جوان ها و نوجوان های عاصی و کنجکاو کشور ، دیگر پراکنده نبودند . روح صمد آن ها را به هم متصل کرده بود .

سالها بعد ، با شلیک اولین گلوله ها در سیاهکل و پس از آن دستگیری تعدادی از فعالین ، از جمله بهروز دهقانی ، علیرضا نابدل ، مناف فلکی و نیز خودکشی کاظم سعادت ، که همگی از یاران نزدیک صمد محسوب می شدند ، نام صمد را با چریکهای فدایی خلق پیوند داد . اکنون جوان هایی که به نام صمد قدم به میدان گذاشته بودند ، تحقق نهایی آرمانهای خود را از طریق پیوستن به سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ممکن می دانستند .

"(تاکید از من است) درست با توجه به چنین پیوندی است که سرتاسر کتاب مزبور پر است از حمله هستریک به صمد . به واقع زیر نام صمد او دارد یک جریان سیاسی مشخص را می کوید!

و در کنارش با نام بردن از شخصیت های شناخته شده با چاشنی استفاده از کلمات ریکیک در شوخی با آنها (منجمله در مورد سعید سلطانیپور!) . این کار را انجام می دهد.

و بلاخره با کبرا ، صغرا چیدنها ، با مطرح کردن پاراگراف «آوازه صمد» در (ص ۲-۱۹۱) ، هدف خود از کوبیدن

« صمد معلم ماست راه صمد راه ماست »

از شمارهای توده های به پا خاسته در جریان قیام بهمن ۵۷

نسل انقلاب، منبع الهام ...

از صفحه ۲۹

ببینید در سالگرد از دست دادن رفقا و یارانمان تلاش کنیم که با تأکید بر خواست عادلانه و برحق آنان یعنی نابودی نظام ضد خلقی حاکم و قطع هر گونه نفوذ امپریالیسم در ایران، در راه آرمان مقدس آن جانباختگان که برقراری جامعه ای آزاد و مستقل و مبتنی بر عدالت اجتماعی است، گام برداریم و توطنه های دشمنانمان را در درهم کوبیدن صفوف انقلابیون و آزادیخواهان خنثی کنیم.

در اینجا با یادآوری این نکته سخنانم را به پایان می رسانم که، جوانان مبارز امروز باید همانطور که نسل دهه ۶۰ تجربیات و مبارزات نسل آفتاب کاران (یعنی مبارزین دهه ۵۰) را دست مایه مبارزات خود نموده بود، تجربیات مبارزین دهه ۶۰ را که با خون بهترین فرزندان خلق ما به دست آمده را راهنمای حرکت های خود قرار دهند تا امکان یابند راه انقلاب را هموار ساخته و جهت تحقق آرمانهای انقلابی مردم ما که همانا آرمانهای نسل آفتاب کاران و نسل انقلابیون دهه ۶۰ است، حرکت کنند. جوانان مبارز امروز باید بکوشند که با ارتقای آگاهی های مارکسیستی خود، همیشه با هوشیاری و دیدی انتقادی به مسائل مبارزاتی خود بپردازند و با مبارزه فاعلانه با اپورتونیسم و سازشکاری، از تکرار اشتباهات گذشته جلوگیری کنند.

نابود باد رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی، زنده باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!



از شمارهای توده های به پا خاسته در جریان

قیام بهمن ۵۷

پاسخ به یک سوال!

درباره سازمان فدائیان (اقلیت)

است که نیروهای امپریالیستی چه با اقدامات مشکوک برای اپوزیسیون سازی و چه با کوشش برای نفوذ در صفوف اپوزیسیون و ایجاد تفرقه در میان آنها و همچنین آلوده کردن و خریدن نیروهای اپوزیسیون و بویژه جریانات سازشکار و فرصت طلب می کوشند تا به اهداف ضد خلقی فوق جامعه عمل ببوشانند.

شهرزاد نیز تنها یکی از این پروژه های رنگارنگ است که مخلوق سیاستهای امپریالیستی بوده و طبیعتاً حرکت خود را نیز در چارچوب سیاستهای ضد انقلابی تامین کنندگان بودجه اش قرار داده است. با توجه به این واقعیت، مسلم است که هیچ انسان و نیروی آزادخواه و دمکراتی، هیچ نیروی واقعا چپ و کمونیستی که قلبش برای منافع توده های کارگر و زحمتکش می تپد و داعیه طرفداری از انقلاب و آزادی را دارد، نمی تواند در مقابل اینگونه پروژه سازی ها و سازماندهندگان و مجریان آنها سکوت نموده و یا بنا به هر مصلحت کوتاه بینانه ای آن را محکوم نکند.

بر این اساس سازمان اقلیت بطور وسیعی با خشم و اعتراض نیرو های جنبش مواجه شد. اما آنها بجای پاسخگوئی به سوالات مطرح شده و برخورد انقلابی با این مسئله راه فرار به جلو را برگزیدند و با بر پا کردن یک جلسه اینترنتی در پالتاک که بیشتر به خاطر مقابله با ناراضیاتی فعالین صادق خود بود تا محکوم کردن عمل غیر اصولی عضو و نماینده خود در آن میز کتاب، به توجیه آن پرداخته و از آن بدتر با فحاشی و بی پرستی راه منکوب کردن مخالفان را در پیش گرفت. پس از آن به دنبال انتشار بیانیه میز کتاب و درخواست از سازمان فدائیان اقلیت برای یک موضع گیری قاطع و روشن در رابطه با پروژه نامبرده و توضیح چرایی شرکت فعال یکی از اعضایش در آن، این سازمان به انتشار اطلاعیه ای با امضای کمیته خارج از کشور خود پرداخته و باز هم بجای اتخاذ یک برخورد انقلابی در رابطه با پروژه امپریالیستی شهرزاد نیوز و پاسخ به سئوالات طرح شده از سازمان اقلیت، به شیوه ای کودکانه و با بی پرستی تمام ضمن صدور یک اتهام نامه بی پایه و اساس، صادرکنندگان بیانیه میز کتاب را به اعمال ضد انقلابی و پلیسی متهم نمود. با چنین شیوه برخوردی سازمان فدائیان اقلیت نه تنها اوج ناتوانی و استیصال خویش را در مقابل جنبش انقلابی بار دیگر به نمایش گذارد و نشان داد که حاضر نیست از گذشته هیچ درسی بگیرد، بلکه ثابت نمود که متأسفانه مصالح و منافع این سازمان در لاپوشانی اقدام نماینده اش در مشارکت در طرح های امپریالیستی بسیار

در جریان برگزاری جلسه بزرگداشت خاطره هزاران تن از جانبختگان قتل عام سال ۶۷ که در تاریخ یکشنبه ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۷ به ابتکار برخی از جریانات و نیروهای مبارز و انقلابی و از جمله فعالین سازمان ما در استرالیا برگزار شد، مساله حضور نماینده سازمان فدائیان اقلیت در این اتحاد عمل مبارزاتی و سپس خروج او از لیست برگزار کنندگان مراسم فوق، پرسشهایی را برانگیخت. از جمله در قسمت پرسش و پاسخ این مراسم، سؤالی با این مضمون مطرح شد که با توجه به موضع میز کتاب آمستردام در محکوم کردن برخورد سازمان "اقلیت" در رابطه با پروژه شهرزاد نیوز (سایت خبری ای که با بودجه دولت هلند با هدف حفظ نظام استثمارگرانه سرمایه داری وابسته در ایران و تبلیغ "انقلاب مخملین" به منظور کنترل جنبش انقلابی توده ها به راه افتاد و سردبیری آن را یکی از اعضای سازمان فدائیان اقلیت که نماینده این سازمان در میز کتاب آمستردام نیز بود، به عهده گرفته است) و با توجه به اینکه جریانات و افراد تشکیل دهنده میز کتاب آمستردام هر گونه همکاری با سازمان فدائیان اقلیت در میز کتاب و در خارج از آن در این کشور را منوط به خروج "اقلیت" از این پروژه طرح کرده اند و با توجه به این که "اقلیت" نیز هر گونه همکاری با تشکیلات چریکهای فدائی خلق را منع کرده است، اتحاد عمل فعالین چریکهای فدائی خلق در استرالیا با سازمان فدائیان اقلیت در این کشور را چگونه توضیح می دهید و آیا در این ارتباط تغییری در سیاست سازمان شما بوجود آمده است یا نه؟ اگر چه به این سوال در همان برنامه پاسخ داده شده است اما از آنجا که ممکن است این سوال ذهن سایر فعالین سیاسی را نیز اشغال کرده باشد، "پیام فدایی" ذکر توضیحات زیر را ضروری می داند:

همانگونه که همگان می دانند بدنبال علنی شدن مشارکت نماینده سازمان فدائیان اقلیت در "میز کتاب آمستردام" در پروژه امپریالیستی شهرزاد نیوز، نیروهای تشکیل دهنده میز کتاب به عنوان یک اتحاد عمل مبارزاتی فیما بین جریانات و افراد مختلف - که همچون هر اتحاد عمل دیگری موضع گیری مشترکشان حاصل برآیندی از توافقات جمعی آنهاست - با انتشار بیانیه ای به تاریخ دسامبر ۲۰۰۶ ضمن توضیح ماهیت امپریالیستی پروژه "شهرزاد نیوز" و اعتراض به مشارکت نماینده این سازمان در میز کتاب آمستردام در این پروژه، برخوردهای غیر مسئولانه نمایندگان سازمان فدائیان اقلیت در عدم پاسخ گوئی به سوالات طرح شده در این مورد را "محکوم" کرده و "تداوم همکاریها و اتحاد عملهای" خود در هلند با این جریان چه در کمیته میز کتاب آمستردام و چه خارج از آن در این کشور را، منوط به خروج این تشکیلات از طرح "شهرزاد نیوز" نمودند.

موضع گیری فوق، از این واقعیت ناشی می شد و می شود که همه می دانند که در سالهای اخیر امپریالیستها و در راس آنها امپریالیسم آمریکا برای پیشبرد اهداف ضد انقلابی خود چه در سطح منطقه و چه در ایران بر ابعاد تبلیغات و سرمایه گذاریهای ضد انقلابی بر علیه کارگران و خلقهای تحت ستم افزوده اند. در چنین راستایی ست که ما می بینیم امپریالیستها از راه های گوناگون، با صرف بودجه های گزاف و راه اندازی پروژه هایی که هدف آنها "افکار عمومی سازی" و تبلیغ ایده های ضد انقلابی برای به انحراف بردن جنبش انقلابی توده های ستمدیده بر علیه نظام ضد خلقی حاکم می باشد، به راه اندازی انواع و اقسام وسایل ارتباط عمومی نظیر رادیو، تلویزیون و سایت و خبرگزاری پرداخته اند و می کوشند تا فریبکارانه با تبلیغ بر علیه ایده ها و نظرگاه های انقلابی و ترویج رفرورمیسم، هر گونه حرکت انقلابی برای ضربه زدن به سلطه اهریمنی امپریالیسم و نظام بورژوازی وابسته در ایران را سد ساخته و در عوض، پتانسیل جنبش انقلابی مردم ما را در جهت اهداف ضد انقلابی خویش به بیراهه ببرند. در این چارچوب

گزارشی از مراسم سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی

در سیدنی - استرالیا !

به مناسبت نوزدهمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ مراسم جهت گرامیداشت خاطره آن جانباختگان و همه جانباختگان دهه ۶۰ در روز یکشنبه ۱۶ سپتامبر در شهر سیدنی - استرالیا برگزار گردید . از آنجا که جا به جا سالن محل مراسم با تصاویری از صحنه های اعدام توسط رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی تزیین شده بود با ورود به سالن انسان یکباره با جلوه هایی از جنایات دیکتاتوری حاکم بر کشور مواجه می شد که شدیداً افشاگرانه بود. همچنین شعارهایی در گرامیداشت یاد جانباختگان دهه ۶۰ و آرمانهای انقلابی آنها بزبانهای فارسی و کردی و انگلیسی بر دیوار نصب شده بودند که شعار "سرنگون یاد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی ایران" و "زنده باد سوسیالیسم" از آن جمله بود .

در آغاز برنامه بیاد تمامی جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم یک دقیقه سکوت اعلام شد که سپس این سکوت انقلابی با اجرای سرودی حماسی بزبان ترکی توسط هنرمند گرامی " ولی توپراک " شکسته شد . آنگاه قطعه شعر زیبایی با نام " دو پیکره " از سروده های شاعرانقلابی کرد " ربیوار " قرائت گردید که مورد توجه حضار واقع شد . بخش ویدئو کلیپهایی از جنایات رژیم ددمنش حاکم بر ایران بخش دیگر برنامه بود که خشم و تنفر همگان را بار دیگر نسبت به جنایتکاران حاکم بر کشور برانگیخت و با استقبال تماشاگران روبرو گردید. سپس یکی از فعالین راه انقلابی ترکیه در همبستگی با جنبش کارگری ایران و در دفاع از مبارزات برحق توده های کارگر و زحمتکش کشورمان سخن گفت که مورد تشویق حاضرین قرار گرفت . اجرای چندین سرود و آواز دلنشین بزبانهای ترکی و کردی توسط " ولی توپراک " پایان بخش قسمت اول برنامه بود .

در فاصله قسمت اول و دوم برنامه تصاویری از جانباختگان راه آزادی و برابری که در طول نزدیک به سه دهه حاکمیت رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی جانشان را چه در سیاهچالها و چه در میادین نبرد از دست داده بودند پخش شد و سپس بخش دوم برنامه با هنرنمایی یکی از جوانان کشورمان که نوای دلنشین ویلون اش با تشویق فراوان حاضرین مواجه شد آغاز گردید . بدنبال این برنامه نوبت به سخنرانی رفیق فربرز سنجرى رسید که از طریق تماس تلفنی صورت گرفت . در آن سخنرانی، رفیق سنجرى در مورد اوضاع و شرایط زندانها در دهه ۶۰ و اهداف رژیم از کشتار هزاران زندانی سیاسی سخن گفت . پس از پایان صحبتهای رفیق سخنران حاضرین سوالات خود را با وی در میان گذاشتند و با شرکت فعال در بحث از این برنامه استقبال نمودند . در طول برنامه پیام های رسیده به سمع حضار رسید و برنامه با قرائت بیانیه پایانی مراسم و نهایتاً پخش سرود انترناسیونال ، پایان یافت.

این مراسم که توسط اتحاد دمکراتیک ایرانیان - سیدنی، حزب کمونیست ایران - استرالیا، کانون زندانیان سیاسی ایران در تبعید - استرالیا و هواداران چریکهای فدائی خلق ایران - استرالیا برگزار شده بود با استقبال جمعی از آزادیخواهان و فعالین سیاسی سیدنی مواجه شد. استقبالی که از ضرورت برگزاری هر چه بیشتر چنین برنامه هایی خبر می داد. به امید اینکه مبارزات کارگران و توده های ستمدیده کشورمان قادر گردد با سرنگونی جمهوری اسلامی شرایط را جهت تحقق مطالبات مردم ما مهیا سازد.

در آخر لازم است توضیح داده شود که همانطور که در اطلاعیه اولیه برگزارکنندگان این مراسم آمده نام " فعالین فدائیان اقلیت " نیز جزء برگزار کنندگان این مراسم ذکر شده بود (به خواست رفیق نماینده آن ها) ، با اینکه این اطلاعیه دو هفته قبل از شروع مراسم صادر شده و در برخی از سایتهای اینترنتی نیز درج شده بود ، اما در تاریخ ۱۵ سپتامبر یعنی یک روز قبل از برگزاری مراسم رفیق نماینده فعالین فدائیان اقلیت - استرالیا طی تماس با سایر برگزار کنندگان، خواستار حذف نام "فعالین فدائیان اقلیت" از زیر اطلاعیه شد و علت این امر را مخالفت سازمان خود با اقدام وی در همکاری با هواداران چریکهای فدائی خلق در سیدنی عنوان نمود. با حذف نام آنها مراسم توسط بقیه برگزارکنندگان برپا شد .

نابود یاد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

جاودان باد خاطره همه شهدای به خون خفته خلق!

هواداران چریکهای فدائی خلق در استرالیا

۲۹ شهریور ۱۳۸۶ - ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۷

بزرگتر و تعیین کننده تر از منافع جنبش و ادعاهای سیاسی این سازمان می باشد. در اطلاعیه با امضای کمیته خارج از کشور، سازمان فدائیان اقلیت فعالین این سازمان را از داشتن "هرگونه رابطه سیاسی" با چریکهای فدایی خلق تازمانی که سازمان ما ، اقدام "واحد" خود در هلند را "محکوم" نکرده باشد، منع نمود. در آن زمان چریکهای فدایی خلق ضمن حمایت قاطع از موضع فعالین خود در میز کتاب با درک انگیزه های ناسالم نهفته در پشت اطلاعیه سازمان فدائیان اقلیت، پاسخی به برخوردهای هیستریک و کودکانه این سازمان ندادند. برای ما روشن بود که برخوردهای هیستریک اقلیت برای فرار از پاسخ گوئی به سوال اصلی است و با این روشها که دیگر در جنبش ما رخ نما شده است، آنها قصد دارند فضا را از آنچه که هست نیز بیشتر آلوده ساخته و اذهان را متوجه امور دیگری سازند.

به واقع آنچه اقلیت می بایست پاسخ دهد و هنوز هم ملزم به پاسخ گوئی به آن می باشد این بود که آیا پروژه شهزاد نیوز را یک پروژه امپریالیستی می داند یا نه؟ و آیا شرکت فعال یکی از اعضای خود در چنین پروژه آلوده ای را اصولی می داند یا نه ؟ اگر پاسخ به این سوالات آری است پس چرا قاطعانه در مقابل این اقدام موضع نمی گیرد؟ آیا این سازمان خیال می کند با گفتن اینکه شرکت در پروژه امپریالیستی شغل شخصی آن عضو فعال اقلیت است می تواند از تبعات مسئله فرار کند؟ سازمانی که مدعی پیروی از آرمان های کمونیستی است مگر می تواند انتخاب هر شغلی را برای اعضایش مجاز بشمارد؟ وقتی عضو این سازمان سکاندار پروژه ای اساساً ضد کمونیستی می شود، سازمان مذکور در قبال این امر چه موضعی باید اتخاذ نماید؟ سازمان فدائیان اقلیت با همه ادعا ها و القاب کمونیستی که بر خود می بندد وقتی می بیند که یکی از اعضایش پیشبرد برنامه ای را به عهده گرفته است که در تخالف با انقلاب توده های رنجدیده ایران و بر علیه منافع آنان شکل گرفته است، به چه دلیل حاضر نیست چنین عملی را تقبیح نماید؟ این سازمان در هر حال ملزم است به چنین سؤالاتی به طور علنی و رسمی پاسخی صریح و روشن بدهد.

واقعیت این است که جنبش انقلابی مردم ما به آن درجه از بلوغ رسیده است که فرق بین برخورد

اصولی با هوچیگری برای منحرف کردن اذهان عمومی را بشناسد. بر این اساس برخورد سازمان ما با اطلاعیه مذکور از طرف اقلیت، برخوردی کاملاً درست، هشیارانه و انقلابی بود، چرا که افتادن در دام هوچی گری های سازمان اقلیت جز به درگیر کردن نیروهای انقلابی در یک مدار بی پایان منازعات بیهوده (آن هم در شرایط بهره برداری دشمن و مرتجعین و

برگزار کنندگان این مراسم و بویژه رفقای ما در استرالیا در پذیرفتن این درخواست نیز در راستای یک تفکر و سیاست اصولی صورت گرفت؛ و آن اینکه چریکهای فدائی خلق علیرغم موضع گیری غیر اصولی سازمان فدائیان اقلیت مبنی بر باز داشتن فعالین خود از همکاری و اتحاد عمل با رفقای ما، دست به عکس العمل متقابل زده و هرگز به فعالین خود در کشورهای مختلف توصیه عدم همکاری با فعالین "اقلیت" را ننموده بود. بر این اساس رفقای ما در استرالیا با آگاهی به موضع روشن چریکهای فدائی خلق مبنی بر محکوم کردن برخورد سازمان مذکور در رابطه با پروژه شهرزاد نیوز و تأیید موضع گیری میز کتاب آمستردام (که در اعتراض به آن برخورد از همکاری با نیروهای اقلیت در هلند اجتناب کرده اند) و با آگاهی به این سیاست روشن و انقلابی سازمان خود که در حرکتی مبارزاتی بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی باید حتی الامکان از تمامی انرژی ها و نیروهای موجود در صف خلق برای تقویت و گسترش این جبهه در مقابل یکی از جنایت کارترین دشمنان طبقه کارگر و توده های ستمدیده استفاده نمود، وقتی با خواست نماینده سازمان اقلیت برای همکاری در برپائی مراسم برای بزرگداشت یاد زندانیان سیاسی جانباخته در دهه ۶۰ مواجه شدند، جواب رد به او ندادند؛ اگر چه بلافاصله موضع نادرست سازمانش در رابطه با اینگونه همکاریها را به او توضیح داده و با یاد آوری این امر، تصمیم گیری را به عهده وی گذاشتند که وی نیز با شنیدن همه توضیحات، همچنان خواهان شرکت در آن حرکت شد، چرا که بدرستی می دید که صرف نظر از اختلافات جدی سیاسی -ایدئولوژیک فیما بین فعالین سازمان های مختلف، آنها مراسمی را سازمان داده بودند که هدف آن بزرگداشت یاد و راه جاوید هزاران تن از کمونیستها و مبارزین پاکبخته و استواری بود که در دهه ۶۰ بدست جلاخان جمهوری اسلامی قتل عام شدند.

با توجه به توضیحات فوق روشن است که این در واقع به عهده سازمان فدائیان اقلیت است که ضمن توجه به نتایج عملی رهنمود غیر اصولی اش به فعالین خود، توضیح لازم را در مورد اتحاد عمل اخیر در استرالیا به نیروهای جنبش ارائه نماید. به خصوص که یک روز قبل از اجرای مراسم، آن رفیق فعال در استرالیا طی تماس با سایر برگزار کنندگان، خواستار حذف نام "فعالین فدائیان اقلیت" از زیر اطلاعیه شد و علت این امر را مخالفت سازمان خود با اقدام وی در همکاری با هواداران چریکهای فدائی خلق در سیدنی عنوان نمود.

این ها خلاصه ای از واقعیاتی است که ما لازم می بینیم در ارتباط با سوالاتی که در این زمینه وجود دارند، متذکر شویم و تاکید کنیم که اولاً: موضع ما در رابطه با پروژه امپریالیستی شهرزاد نیوز به قوت خود باقی است؛ در عین حال ما همچنان خواهان برخورد اصولی اقلیت با این مسئله و محکوم کردن هر گونه شرکت در این پروژه هستیم. ثانیاً هنوز هم معتقدیم که شیوه برخورد اقلیت با این مسئله به هیچ وجه به نفع این سازمان و جنبش انقلابی مردم ما نیست. ثالثاً با اینکه بر سیاست سازمان خود در زمینه تقویت وحدت و اتحاد عمل های مبارزاتی در میان نیروهای صف خلق تاکید داریم اما کوچکترین گذشت و بی اصولی ای نسبت به توهم پراکنی و مماشات طلبی با دشمن ضد خلقی را جایز ندانسته و به افشای آن ادامه خواهیم داد. رابعاً با تاکید بر ضرورت دامن زدن بر مبارزه ایدئولوژیک برای روشن شدن اختلافات فیما بین نیروهای جنبش به هیچ وجه خود را درگیر برخوردهای کودکانه و نسنجیده ای که تنها به نفع دشمن تمام می شود نکرده و بر این باوریم که نتیجه پافشاری بر مواضع نادرست و غیر انقلابی (با هر مصلحتی) در مقابل دشمن، جز رسوایی فزونی عاقبتی برای چنین نیروهایی نداشته و نخواهد داشت.

ضد کمونیستها از این مجادلات) نمی انجامید. امری که تنها نتیجه اش آلوده کردن فضای جنبش و اتلاف انرژی فعالین آن و انحراف اذهان از سمت اصلی مبارزه یعنی مبارزه بر علیه رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی و امپریالیستها می باشد. در چنین روندی بود که سازمان فدائیان اقلیت بجای محکوم نمودن و درسگیری از عواقب وخیم پروژه "شهرزاد نیوز"، به مخالفان آن تاختم، آنان را "محکوم" و سر آخر هم یکطرفه باصطلاح بایکوت نمود، در این روند این سازمان سیاست غیر اصولی ای را در پیش گرفت که معنای ساده اش در عمل آن بود که فعالین سازمان اقلیت در جریان مبارزات خارج کشور در کشورهایی که حضور دارند، باید با فدا کردن منافع جنبش و ضرورتی مبارزاتی جنبش در بارگاه منافع کوچک و تنگ نظرانه رهنمود فوق، از هرگونه اتحاد عمل مبارزاتی با نیروهای سازمان ما و برخی جریانات دیگر بر علیه دشمن مشترک خودداری ورزند. اما این موضع غیر اصولی و کودکانه در برخورد با واقعیات زندگی و شرایط مبارزاتی نمی توانست مقاومت نموده و دیر یا زود پوچ بودن خود را به اثبات نرساند. در نتیجه هنگامی که در ماه سپتامبر فعالین چریکهای فدائی خلق در استرالیا به همراه جمعی دیگر از نیروهای انقلابی و مبارز در این کشور به برپائی مراسمی جهت بزرگداشت یاد زندانیان سیاسی همت گماشتند، نماینده سازمان اقلیت در این کشور نیز بطور طبیعی خواستار پیوستن به این اتحاد عمل نیروهای انقلابی بر علیه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی شد و به خواست خویش و توافق رفقای ما نام خود را به عنوان یکی از برگزار کنندگان این مراسم در کنار نام فعالین چریکهای فدائی خلق ایران گذارد. بدون شک اقدام درست و انقلابی

محافظه کاران ایالات متحده و بمباران اتمی ایران!

در حالیکه با گذشت هر روز از تعداد هواداران سیاست جورج بوش، رئیس جمهور آمریکا، در مورد اشغال عراق کاسته می شود و اکثریت مردم آمریکا و اکثریتی در مجالس این کشور، حتی بخش هر چه وسیعتری از جمهوریخواهان خواستار خروج هر چه زودتر نیروهای این کشور از عراق می باشند، اما هنوز هستند جمهوریخواهانی که علناً از بمباران ایران حرف می زنند. چندی پیش در کانال تلویزیونی "سی ان ان CNN" برنامه ای جهت گفتگو و معرفی ده تن از افرادی که برای کاندیدایی جمهوریخواهان در انتخابات بعدی آمریکا (جانشین جورج بوش شدن) فعالیت می کنند ترتیب داده بود. در این برنامه مجری برنامه "ولف بلیتزر Wolf Blitzer"، به طور مستقیم از ۴ تن آنان پرسید "اگر مسئولین به این نتیجه برسند که به منظور پیشگیری از مشکلات آبی حمله اتمی به تاسیسات اتمی ایران ضروری است و اگر نیاز آن باشد که شما بر این نتیجه صحنه بگذارید، آیا چنین کاری را به انجام می رسانید؟" همه این ۴ نفر با صدایی رسا گفتند "آری". و جالب است که ۵ کاندیدای دیگر در طول تمامی برنامه اعتراضی به این پاسخ نکردند. تنها پس از گذشت نیم ساعت از این پرسش و پاسخ، "رون پاول Ron Paul"، نماینده نگراس در مجلس نمایندگان در پاسخ به این پرسش که "امروز در ایالات متحده سخت ترین مشکل اخلاقی چیست؟" و در حالیکه دیگر کاندیداها به مسائلی مانند سقط جنین اشاره می کردند، گفت: "فکر می کنم مهمترین مشکل اخلاقی این است که ما امنیست در اینجا می شنویم که برخی از کاندیداها حتی "حاضر نیستید بر روی امکان حمله اتمی به کشوری که تا به حال به شکلی مستقیم به ما آسیب نرسانده و خطری در مورد امنیت ملی ما ایجاد نکرده خط باطل بکشند." در حالیکه "فکر نمی کنم که این امر بخشی از سنتهای آمریکایی باشد" جالب است که هیچکدام از نمایندگان در ادامه برنامه حاضر نشدند به این مسئله پاسخ دهند.

جنبش زنان

در راستای مبارزه طبقاتی



وجودی جنبش زنان و یا بی اعتنا به آن قلمداد می شود. اما واقعیت این است که از نقطه نظر مارکسیسم به نظرگاه سوسیال فمینیسم ایرادات اساسی وارد است.

سوسیال فمینیستها، مرد سالاری را زابیده نظام طبقاتی ندیده بلکه این دو را مستقل از هم تلقی می نمایند. در واقع سوسیال فمینیستها، "مردسالاری" را سیستمی که گویا دارای ذات مستقلی است تصور می کنند. به همین دلیل در شرایط کنونی آنها ستم بر زن را، هم ناشی از وجود سرمایه داری و هم وجود مرد سالاری تلقی نموده و مطرح می کنند که این دو سیستم زن را مورد ستم قرار میدهد. این تفکر که قادر نیست منشاء مردسالاری را به طور علمی توضیح دهد اگر چه بخشا به وجود نظام های طبقاتی باور دارد اما امر رهایی زنان را فرا طبقاتی میبندد. بدین معنا که ادعا میکنند که امر رهایی زنان صرفا با نابودی طبقات حاصل نخواهد شد! و معتقد است که در نهایت زنان در مبارزه علیه قدرت مداری مردان است که به رهایی کامل خواهند رسید! قدرتی که گویا پیش از بوجود آمدن طبقات وجود داشته است! البته آنها هیچوقت قادر نبوده اند توضیح دهند که منشاء قدرتی که برای مردان قائل هستند کجاست و کدام سرچشمه را باید خشکاند تا آن "قدرت مداری" از بین برود! در حالیکه مارکسیسم برای هر موضوعی که به میان کشیده دلایل علمی ارائه داده است. مارکسیسم، نخست علل تاریخی ستم بر زن را مورد بررسی قرار میدهد و به این وسیله منشاء ستم موجود بر زن را روشن می کند تا بتوان با برخورد ریشه ای به این ستم، به چگونگی رهایی زنان دست یافت. مارکسیسم وجود فرهنگ مرد سالاری را محصول جوامع طبقاتی میبندد که تنها به جامعه سرمایه داری هم محدود نمیشود و توضیح می دهد که چگونه با بوجود آمدن مالکیت خصوصی و تقسیم جامعه به طبقات، مردها امکان کسب موقعیت برتر نسبت به زنان را یافته اند و چگونه در طی قرن ها فرهنگ مردسالاری به فرهنگ مسلط در جوامع طبقاتی تبدیل شده است.

کتاب "منشاء خانواده" انگلس به ما می آموزد که ستم بر زن از ابتدا در بدو جوامع اولیه وجود نداشته و تقسیم کار طبیعی ای که در آن زمان وجود داشت باعث اعمال ستم از جانب زن بر مرد و یا مرد بر زن نمی شد. در واقع جوامع اولیه فاقد زمینه های لازم برای تسلط انسانها بر یکدیگر بودند. انسانهای اولیه چه زن و چه مرد برای گذران زندگی و تامین ابتدائی ترین نیازهای خود و دیگران در حد توان فعالیت می کردند و از نتیجه کار خود بطور مشترک بهره می بردند. کمونیستها به نقش تعیین کننده تولید مادی در زندگی انسانها در تمامی ابعادش اعتقاد دارند. انسان باید زندگی کند و از این رو باید خوراک، پوشاک و سرپناه داشته باشد. بر این اساس در مرحله ای از تکامل زندگی بشر، زمانی که انسانها به کمک ابزار ساخته شده توسط خود، تولید را به مقدار زیادی و بیش از نیاز افزایش داده و مسأله به دست گرفتن این مازاد تولید در مقابل آنها قرار گرفت، زمینه برای بوجود آمدن جامعه طبقاتی و ستم بر زن بوجود آمد. درست با قرار گرفتن این مازاد تولید و یا ثروت اضافی در دست مردان که ابزار عمده تولید را در دست داشتند و بوجود آمدن مالکیت خصوصی است که "قدرت مداری" مردان امکان پذیر شد. مطالعه زندگی جوامع بشری در طول اعصار نشان می دهد که شکل زندگی تمامی افراد هر جامعه ای به وسیله شیوه تولید آن تعیین می شود. تولید وسائل معیشت و به طور کلی نیازهای انسانی. نیروهای مولده، شکل روابط اجتماعی را تعیین می کنند. سطح تکامل نیروهای مولده، سطح تکامل تقسیم کار است. در هر حال هر مرحله از تقسیم کار شکل متناسبی از مالکیت (بیان حقوقی روابط تولید) را تعیین می کند. تکثیر نوع خود، یعنی انسان، رابطه مرد با زن، پدر و مادر و کودکان و در نهایت خانواده یک رابطه اجتماعی محسوب می شود. این رابطه از یکسو یک رابطه طبیعی و از یکسو یک رابطه اجتماعی است که دلالت بر همکاری افراد با یکدیگر دارد و نوع همکاری و نوع روابط همواره با شیوه معینی از تولید توأم است.

در برخی از نوشته های کسانی که خود را سوسیال - فمینیست می نامند گاهها شاهدیم که اینان برای توضیح مردسالاری، انسانها را با حیات وحش مقایسه کرده و مردان را همچون حیوانات وحشی مجسم می کنند که برای بقای خویش از روی غریزه دست به خشونت و اعمال قدرت می زنند تا اراده و قدرت خود را بر زنان

سرمایه داری جهانی که استثمار نیروی کار و غارت ثروت های خلق های جهان جزء ذاتی آن می باشد، امروز در حالی که در بحران های سیاسی - اقتصادی و اجتماعی خویش غوطه ور است، شرایط پس دشواری را برای محروم ترین توده های جهان بوجود آورده است. در جایی که این سرمایه داری نیاز به جنگ داشته ، با وجود مخالفت های بسیاری از مردم ، با سلطه شوم نظامی خود میلیون ها انسان را قتل عام کرده و موج عظیمی از آوارگان را در مسیر خود بدون کوچکترین سر پناهی رها کرده و در جایی دیگر با حمایت از رژیم های دست نشانده، سیاست های استعمار گرانه ای را پیش برده و همچنین با اتخاذ سیاست های نئولیبرالی و خصوصی سازی، فقر و فحشا و اعتیاد و بیکاری را به پدیده ای وسیعاً رایج در جهان تبدیل کرده است. در این میان زنان زحمتکش در هر گوشه ای از این جهان طعمه سیاست های سود جویانه و جنگ طلبانه سرمایه دارانی هستند که تنها به کسب ارقام نجومی سود های کلان می اندیشند و برایشان انسان و انسانیت معانی بی مفهومی می باشند. وجود سیاست های غارتگرانه نظام های سرمایه داری در اقصی نقاط جهان علاوه بر اینکه زنان را در کنار سایر بخشهای اجتماعی مورد ستم و فشارهای اقتصادی قرار میدهد، همزمان به آنها درست به خاطر زن بودنشان فشارهای بسیار شدید فرهنگی، اجتماعی تحمیل می نماید. می توان دید که زنان زحمتکش در جوامع سرمایه داری بطور مشخص همراه با مردان زحمتکش مورد ستم و استثمار قرار میگیرند ولی آنها در عین حال به علت تسلط فرهنگ ارتجاعی مرد سالارانه که خود با بوجود آمدن نظام طبقاتی، پدید آمده است در محیط خانه و اجتماع هم با ستمی دیگر روبرو هستند. وجود این ستم ویژه، مبارزه برای دستیابی به حقوق مساوی زن و مرد را به یکی از ستون های مبارزات دمکراتیک در سطح جهان تبدیل کرده است و باعث برخورد به مسنله ستم بر زن از نقطه نظرات متفاوتی شده است.

از نقطه نظر مارکسیستی که درست ترین نظر در مورد مسأله زنان هم در آن مطرح گردیده، ستم بر زن با بوجود آمدن جامعه طبقاتی بوجود آمده است. به همین دلیل هم از نظر مارکسیسم، تنها راه غلبه بر این ستم و از بین بردن آن، دگرگونی ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه طبقاتی است. انجام این وظیفه که با ایجاد یک جامعه سوسیالیستی ممکن است نه فقط تحقق تساوی زن و مرد را امکان پذیر می سازد ، بلکه زمینه را برای ریشه کن کردن تمامی ایده های زن ستیزانه و مردسالارانه هم آماده می کند. نقطه نظر دیگری نیز در جنبش زنان وجود دارد که فمینیسم نامیده می شود. فمینیسم به جهان فقط از زاویه زن و منافع خاص او می نگرند و بر خلاف مارکسیسم نه جامعه طبقاتی بلکه مردها را عامل ستم بر زن به حساب می آورد. بر این اساس در نظرگاه فمینیستی برای رهایی زنان مبارزه طبقاتی کار به جانی نمی برد، چرا که به تصور آنها این "مردان" به طور عموم هستند که در مقابل "زنان" به طور عموم قرار دارند.

همان طور که دیده شد، با اندکی تعمق روی کلیت نظرگاه های فمینیستی می توان مغایرت آنها را با ایده های مارکسیستی متوجه شد. اما در این میان کسانی هستند که خود را سوسیال - فمینیست معرفی میکنند و مدعی اند که آنها در واقع مارکسیست هستند ولی چون بینش مارکسیستی را برای رهایی زنان کافی نمی دانند لذا پسوند فمینیسم را هم به نام خود اضافه کرده اند. دوستان سوسیال - فمینیست البته کلا فراموش میکنند که اساساً جنبش زنان جنبشی است که از بطن مبارزات زنان کارگر و کمونیست بیرون آمده است ، که مارکسیسم علم آزادی بشریت میباشد که زنان نیمی از آن را تشکیل میدهند و اساساً مارکسیستها نیازی به عاریه گرفتن نظرات بورژوازی (که بواقع کنه نظرات فمینیستی از آن تشکیل یافته) برای رهایی زنان ندارند. لازم است این مسنله مورد توجه قرار گیرد که باور به ضرورت وجودی جنبش زنان و باور به مبارزه برای تحقق تساوی زن و مرد ریشه در ایدئولوژی مارکسیستی دارد و به همین خاطر بورژوازی به خاطر منحرف کردن جنبش پر قدرت زنان همواره تلاش کرده است که ایده های پوسیده خود را تحت نام فمینیسم به این جنبش حقه کند. متأسفانه امروز نظر گاه های جنبش چپ انقلابی زنان که همواره در جهت ترویج دیدگاه های کمونیستی در این جنبش کوشیده است، به ناحق از سوی دوستان فمینیست به عدم باور به حقانیت

برای از بین رفتن کامل فرهنگ مردسالاری در آن شرایط، نیاز به یک پروسه طولانی وجود دارد. با نابودی مناسبات سرمایه داری در جامعه، در دوره ای که شرایط مادی بازتولید فرهنگ مردسالاری از میان می رود، کوشش در از بین بردن آن فرهنگ، صد البته بایستی با آموزش و تبلیغات وسیعی همراه باشد که در این صورت مانعی برای نابودی هر چه سریع تر آن وجود نخواهد داشت. لازم است روی این موضوع هم تأکید شود که در عین حال نباید پروسه تغییر و تحولاتی که جامعه در مرحله گذار از سوسیالیسم به کمونیسم یعنی برای رسیدن به جامعه بی طبقه طی میکند را از یاد برد. در این پروسه است که انسانهای سوسیالیست ساخته میشوند و با اخلاق و فرهنگ نوین خود جاده را برای یک زندگی واقعاً انسانی در جامعه هموار می سازند. مثلاً در ارتباط با موضوع فوق انگلس در باره موضوع عشق و ازدواج میگوید:

"آنچه که در حال حاضر در مورد انتظام مناسبات جنسی - بعد از نابودی قریب الوقوع تولید سرمایه داری میتوانیم حدس بزنیم عمیقاً یک خصوصیت منفی دارد، و بیشتر محدود به آن چیزهایی است که از بین خواهد رفت. اما چه چیزی به آن اضافه خواهد شد؟ پاسخ این سوال، بعد از آنکه یک نسل نوین پرورش یابد، معین خواهد شد: نسلی از مردانی که هیچگاه در سراسر زندگی‌شان فرصت خریدن تسلیم زن را، با پول یا با هر وسیله اجتماعی دیگر نداشته اند، و یک نسل از زنانی که هیچگاه مجبور نبوده اند خود را به هیچ مردی، بخاطر هیچ ملاحظه ای بجز عشق واقعی، تسلیم کنند، یا از تسلیم خود به معشوقه های خویش بخاطر ترس از عواقب اقتصادی آن خودداری نمایند. هنگامیکه چنین مردمانی پیدا شدند، آنچه را که ما می‌گوییم آنها باید انجام دهند به پیش‌پسینی خواهند گرفت، آنها کردار خود، و افکار عمومی خود در مورد رفتار هر فرد را بر قرار خواهند ساخت."

موضوع فوق با برخورد فمینیست ها به آینده جنبش انقلابی زنان کاملاً ارتباط دارد. مثلاً این روزها در مقابل نظرگاه های کمونیستی در ارتباط با جنبش زنان، ما با سوالاتی از جانب سوسیال فمینیست‌ها روبرو میشویم که خودشان هم بدرستی قادر به پاسخ دادن به آن با یک تحلیل علمی نیستند. یکی از سوالاتی که این دوستان در مقابل ما (نظرگاه مارکسیستی) طرح میکنند این است که: آیا مردسالاری با نابودی نظام بورژوازی و طبقاتی، ریشه کن می‌شود؟

هرچند در بالا به این موضوع اشاره شد، باز هم می‌توان توضیح داد که رفتار مردسالارانه مانند سایر پدیده های اجتماعی همچون مناسبات قضائی، سیاسی فقط و فقط از مناسبات مادی و معیشتی سرچشمه می‌گیرد. سازمان اقتصادی جامعه یعنی آن بنیان واقعی که روینای سیاسی و قضائی بر آن قرار گرفته، شکل‌های معین شعور اجتماعی را نیز شکل می‌دهد. بدین طریق پروسه های اجتماعی، سیاسی، معلول طرز تولید است و شعور بشری خود ناشی از این زیربناست. لنین به درستی در این مورد می‌گوید که در پس هر یک از جملات، اظهارات و وعده و وعیدهای اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی منافع طبقات مختلف را باید جستجو کرد. سیر افکار وابسته است به سیر اشیاء. (نقل به معنی از "سه منبع و سه جزء مارکسیسم) مرد سالاری نیز در واقع بیانگر مناسبات معینی بین افراد جامعه می‌باشد که ریشه این مناسبات را در شکل‌های مختلف تکامل تولید و مناسبات تولیدی آن باید جست. با درک این واقعیت ها به راحتی می‌شود دید که برخلاف نظرگاه های فمینیستی نه جنبش زنان که تحقق برابری کامل زن و مرد در جامعه را در چشم انداز خود دارد، فرا طبقاتی است و نه فرهنگ مردسالاری در جامعه.

ولی اگر نظر فمینیست ها را بپذیریم و بگوئیم که ستم بر زنان یک ستم طبقاتی نیست و بگوئیم که مردان قدرت مدارعامل پافشاری بر ادامه سلطه و کنترل بر زنان هستند، بنابراین می‌توان استراتژی‌هایی که اینگونه تفکرات برای رهایی زنان دنبال می‌کنند را نیز چنین عنوان کرد: اتحاد زنان علیه مردان، همه مردان از هر طبقه اجتماعی که باشند. این نتیجه منطقی آن تفکرات است که البته سوسیال فمینیست ها آشکارا آن را عنوان نمی‌کنند! در هر حال با رجوع به جامعه می‌بینیم که در واقعیت طبقات وجود دارند و مارکسیست‌ها این واقعیت را هرگز فراموش نکرده و در حالی که برای رهایی تمام مردان و زنان مبارزه می‌کنند که تحت استثمار زنان و مردان طبقه سرمایه دار قرار دارند، در عین حال مبارزه خاص زنان برای دست یابی به برابری حقوق کامل با مردان و تحقق آزادی کامل زنان را نیز به پیش می‌برند.

با در نظر گرفتن بحث های مطرح شده در فوق، جنبش زنان تنها در مسیر مبارزه طبقاتی و مبارزه جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و قطع هرگونه نفوذ امپریالیسم از ایران است که می‌تواند راه درستی را برای رسیدن به سوسیالیسم و تحقق خواسته‌های عادلانه خود در پیش گیرد.

اتحاد زنان آزادخواه - سپتامبر ۲۰۰۷

که در آن نظرگاه گویا الزاماً موجوداتی ضعیف و ناتوان هستند، تحمیل کنند! اما پرسیدنی است که آیا این درست است که غریزه (یعنی آن طور که عنوان می‌شود غریزه اعمال قدرت در مردها!!) را عامل ستم بر زن بدانیم؟ انسان ها - چه زن و چه مرد - موجوداتی نیستند که اعمال و رفتارشان در جامعه با غریزشان تعیین شود. از طرف دیگر اگر فرهنگ مردسالاری را ذاتی وجود مردها بدانیم آنگاه دیگر اساساً نمی‌توان امید به رهایی زنان از بند مردسالاری داشت، مگر آنکه کمر به از بین بردن جنس مرد از جامعه بست!! نظرگاه های غیر علمی فمینیستی میتوانند به سادگی به چنین نتیجه گیری های گمراه کننده ای بیانجامند. اما به طور جدی باید سوال کرد که قدرت انسانها بر چه اساسی شکل گرفته است؟ انگیزه و نیازی که در پشت استفاده از قدرت وجود دارند کدامند؟

انسان توسط کار است که شکل زندگیش تغییر کرده و از شکل حیوانی بیرون آمده است. به همین دلیل همانطور که گفته شده به یک معنا کار انسان را آفرید. تقسیم کار اولیه که بطور طبیعی بین زنان و مردان وجود داشت هیچگونه انگیزه ای برای برتری و یا نیاز به اعمال قدرت بین آنان بوجود نمی‌آورد. آن تقسیم کاری که منجر به تفوق یک انسان بر انسان دیگر شد در اثر اضافه تولید که بدنبال خود حق مالکیت بر اضافه تولید و ضرورت اعمال قدرت گروهی بر گروه دیگر برای حفظ منافع خود را ایجاد نمود، بوجود آمد. در پشت هر رفتار و حرکت انسانها یک انگیزه و منافع مادی وجود دارد و نمی‌توان رفتار مردسالارانه را با نابرابری فیزیکی و طبیعی توضیح داد. مثلاً اگر قدرت فیزیکی مردان را دلیل برتری آنها در جامعه کنونی بدانیم این سوال پیش می‌آید که چگونه است مردان طبقات پائین در مقابل زنان طبقات فرا دست از قدرتی برخوردار نیستند گرچه اینها مرد و آنها زن هستند؟

واقعیت این است که آن نیروی عظیم مادی که اعمال زور و خشونت را ممکن می‌سازد نه نیروی بازوی مردان قوی بلکه قدرت اقتصادی ناشی از به انحصار درآوردن ابزار تولید است. در این بین نه تنها مردان بلکه زنان طبقه سرمایه دار نیز از این ابزار برای ادامه سیاستها، تحکیم آن و ادامه اعمال قدرت و خشونت استفاده می‌کنند. به همین دلیل باید گفت که قدرت اجتماعی مردان و زنان استثمارگر ناشی از مالکیت آنها بر ابزار تولید است.

سوسیال - فمینیست ها برای اثبات نظریه خود مبنی بر گویا "فرا طبقاتی بودن فرهنگ مرد سالاری، نفوذ این فرهنگ در بین افراد جامعه را بدون در نظر گرفتن جایگاه طبقاتی افراد توضیح میدهند و اساساً توجه نمیکند که ستم بر زن امروز بخشی از مناسبات اجتماعی سرمایه داری است و این امر خود ذاتی سیستمهای طبقاتیست. به همین خاطر است که امروز کسانی که از وجود ستم بر زن در جامعه نفع مادی می‌برند، آگاهانه در رواج فرهنگ زن ستیز و مردسالارانه در بین تمام اقشار، کار تبلیغی گسترده ای انجام می‌دهند. طبقات حاکم، رفتار مردسالارانه را آگاهانه و صرفاً برای در قید نگهداشتن طبقات تحت ستم است که تبلیغ کرده و از آن بنفع خود سود می‌برند. همانطور که سنت و مذهب به عنوان ابزارهایی برای عقب نگه داشتن مردم استفاده می‌شود و همان کارکرد را دارد. درست به همین دلیل است که ایده های مردسالاری همچون ایده های عقب مانده دیگر نظیر مذهب نه فقط در میان مردان طبقه استثمارگر که همه چیز را در اختیار خود دارند موجود است، بلکه آن ایده ها در بین مردان طبقه کارگر که مالک هیچ چیز نیستند نیز دیده می‌شوند.

نادرست است که از ریشه دواندن مردسالاری در تار و پود جامعه صحبت کرد، ولی علت را توضیح نداد. ضعف بزرگ فمینیست‌ها این است که اساساً مردسالاری را یک سیستم مستقل و بی ارتباط با نظام های طبقاتی میبینند و روابط و تأثیرات متقابل پدیده های اقتصادی و اجتماعی را درک نمیکند. آنها عملکرد و عوامل دخیل در خلق مسائل اخلاقی و روابط اجتماعی را بدرستی نمی‌شناسند. واقعیت این است که دلیل یا دلایل بوجود آمدن پدیده های اجتماعی همچون فرهنگ مردسالاری (نه بعنوان علت بلکه بعنوان معلول) بایستی در درون خود مناسبات اجتماعی مورد بررسی قرار بگیرد. (اینکه معلول در یک پروسه ای خود بعنوان علت عمل می‌کند (تأثیر متقابل پدیده ها بر روی هم!) باعث سردر گمی نظرگاه فمینیستی شده است.

اگر در جامعه به کارکرد و تأثیرات مردسالاری توجه کنیم، اگر به اهمیت و نیاز جوامع طبقاتی به فرهنگ مردسالاری توجه کنیم خواهیم دید که با از بین رفتن زمینه های این پدیده یعنی جوامع طبقاتی، نیاز به آن هم از بین خواهد رفت. روی نیاز تأکید کردیم تا هر چه بیشتر به این موضوع توجه شود که به دلیل پیچیدگی ای که فرهنگ ها (مجموعه پیچیده ای از آداب و رسوم، مذهب، اندیشه و باورها و رفتارهای اجتماعی و شیوه زندگی انسانها که در طول تاریخ وابسته به نوع تولید شکل گرفته و تغییر و تحول یافته) دارند، فرهنگ مردسالاری بلافاصله پس از یک انقلاب پیروزمند سوسیالیستی، به سادگی و سرعت از بین نخواهد رفت، بلکه

سال برای به زانو درآوردن یونانیها به آنجا گسیل شده‌است. تنها ۱۰ سال از جنگی که به ماجرای "ماراتن" منتهی شد می‌گذرد و اینبار "خشایارشاه" به جای پدرش "داریوش" فرماندهی سپاه را بر عهده دارد. پادشاه اسپارتا، "لئونیداس Leonidas" به همراه ۳۰۰ تن از زبده‌ترین جنگجویان اسپارتا برای متوقف کردن سپاه خشایارشاه خود را به گردنه تنگ و باریک "ترموپیله Thermopyle" در شمال اسپارتا (در ۱۵۰ کیلومتری شمال شرقی آتن) می‌رساند تا در آنجا با استفاده از امکانات جغرافیایی و تاکتیکیهای نظامی ایرانیان را متوقف کند. ۷۰۰ نفر دیگر (از افراد طایفه‌ای دیگر) هم به آنها ملحق می‌شوند. لئونیداس و افرادی با شجاعت تمام در مقابل سپاه عظیم دشمن می‌جنگند اما سرانجام تمامی (به استثنای یک نفر که برای بردن پیام مبارزه شجاعانه اسپارتیها به اسپارتا بازمی‌گردد) کشته می‌شوند. نیروهای ایرانی نه تنها در این نبرد بلکه در تلاش برای گرفتن آتن هم پیروز می‌شوند اما مدتی بعد در نبردی که در "سالامیس Salamis" در نزدیکی آتن درمی‌گیرد، در نبردی که مهر شجاعت و نبرد سخت آن ۳۰۰ نفر را بر خود دارد، شکست می‌خورند و بدینگونه جنگهای سه‌گانه ایران باستان با یونان (در یونان) خاتمه پیدا می‌کند.

حساسیت فیلم در کجاست؟

این فیلم می‌تواند مانند هر اثر هنری دیگری از نظرگاههای گوناگون دیده و از زوایای گوناگون بررسی شود.

۱) می‌توان فیلم را داستانی "خیالی" خوانده و در مورد تواناییهای تکنیکی آن صحبت کرد.

اما به راستی زیربنای حرکتی آنچه که در فیلم ۳۰۰ می‌آید فراتر از داستان‌پردازیهایی که "تاریخ" نگاران کهن و "داستان" نویسان امروز سرایده‌اند نیست! اینجا مسئله تنها آن نیست که این پیروزمندان هستند که تاریخ را می‌نویسند! زمانی که به آنچه که به مراجع کتابهای تاریخی در این موارد هستند مراجعه می‌کنید می‌بینید که در حقیقت هیچ چیز از "بدبیهات" به تصویر کشیده شده در این "بازمانده‌های تاریخی" مورد توافق "تاریخ‌دانان" نیست! از جمله می‌توان گفت که تعداد افراد سپاه ایرانیان بین صد هزار تا بیش از دو میلیون نفر (!!!) تخمین زده شده است! هرودوت تعداد افراد موجود در سپاه ایرانیان را دو میلیون و سیصد و هفتاد هزار نفر نگاشته است! در همین به اصطلاح تاریخ نگاریها گفته نمی‌شود که چرا آتن به آسانی فتح شد و بر سر رهبران حکومتی که آتن را اداره می‌کرد چه آمد. در مورد نتایج جنگ نیز توافق چندانی وجود ندارد. می‌دانیم که جنگ بطور ناگهانی پایانی گرفت و می‌دانیم که سپاه ایران (تحت رهبری خشایارشاه) به ایران بازگشته و ایرانیان دیگر به یونان بازنگشتند. آنچه بیشتر از این "می‌دانیم"، مورد توافق تاریخ‌دانان نیست! آری از اینرو می‌توان داستان زیربنایی فیلم را مانند داستانهایی "نام و جری" و یا هر داستان "جنایی"، "جنگی" و یا "خیالی" دیده و از آن گذشت. می‌توان گفت داستانی تاریخی نیست و مانند برخی از اظهار نظر کنندگان کنونی اظهار کرد که این داستان به همانگونه که داستانهایی "آسترکس Asterix" به وجود آمده‌اند، پرداخته شده است. در آن داستانهایی رومی‌ها، مصری‌ها و بسیاری دیگر از ملت‌ها شکستهای جاناته‌ای از دو "قهرمان" خنده‌دار می‌خورند و کسی اعتراضی نمی‌کند. چرا ما نتوانیم چنین داستانی را دیده و آنرا به مانند آنان حاصل تخیل انگاشته و آنگاه درباره‌اش صحبت کنیم. می‌توان برخوردی جدا از عرق "ملی" و به همراه "خودآگاهی

نگاهی به فیلم ۳۰۰، دوستان و دشمنان آزادی!

نادر ثانی

اگر می‌خواهید ببینید که امپریالیسم چگونه کار فرهنگی می‌کند و چگونه و با استفاده از چه مکانیسمهایی رسانه‌ها را در اختیار می‌گیرد، اگر می‌خواهید بدانید که چگونه می‌توان داستان بافت، تاریخ ساخت و در خدمت اهداف تبلیغاتی قرار داد، این فیلم را ببینید. در غیر اینصورت عطای فیلم را به لقای آن ببخشید. کافی است که به نطق بعدی جورج بوش گوش فرادهید!

چرا درباره این فیلم می‌نویسم؟

حدود دو ماه پیش بود که برای نخستین بار فیلم "۳۰۰"، یکی از آخرین محصولات هالیوود را که با استفاده از آخرین امکانات تکنیکی ساخته شده است، دیدم. آموزگار تاریخ هستم و از اینرو به خوبی می‌دانستم که از چنین فیلم هائی انتظار "تاریخی بودن" نباید داشت. فیلم را دیدم اما آنچنان به نظرم تبلیغاتی و سرشار از شعارهای تبلیغاتی مبنی بر "ما"ی خوب در مقابل "آنان" بد آمد که فیلم را به گوشه‌ای انداخته و تلاش کردم تا آنرا به دست فراموشی بسپارم. چند بار هم که دوستی می‌خواست آنرا قرض بگیرد، با وجود تلاش بسیار نتوانستم آنرا در خانه‌ام پیدا کنم و از اینرو به آن دوست خوب گفتم: "ببخشید، پیداش نمی‌کنم. ولی باور کن که با ندیدنش، چیزی را از دست نمی‌دهی و تنها اعصاب خودت را سالم نگه می‌داری. خیلی مزخرف بود!"

اما امروز صبح وقتی که پای رایانه‌ام نشسته بودم و "اینترنت‌گردی" می‌کردم با اظهار نظراتی مواجه شدم که مرا به فکر واداشت. برخی در نقد این فیلم تا آنجا پیش می‌روند که از فقدان "خود آگاهی ملی" شکایت می‌کنند و خوب که دقت می‌کنی می‌بینی که مشکل شان این است که چرا تصویر خوبی از شاهان مورد علاقه آنها ارائه نشده است؛ به همین دلیل تصمیم گرفتم که بار دیگر آنرا دیده و تلاش کنم که چند خطی درباره آن بنویسم. نوشته زیر حاصل این بازیابی و تلاش است.

دانستنیهای ابتدایی درباره فیلم:

"۳۰۰" فیلمی است که بر اساس داستان مصور "فرانک میلر Frank Miller" ساخته شده است. فرانک میلر خلاق چیره‌دست سریالهای مصور است و از سالهای دهه ۱۹۷۰ تاکنون سریالهای مصوری چون "مرد خفاشی Batman" و "شهر گناه Sin City" (شماره‌های ۱ تا ۳) را ساخته و به نمایش در آورده است. او چند سال پیش با استفاده از "داستانی تاریخی" که در دنیای کهن با قلم "هرودت" و برخی دیگر "تاریخ" نویسان یونانی آن زمان در مورد جنگهای ایران و یونان نوشته شده، برای نخستین بار داستان "۳۰۰" را تهیه و مصور کرد. این داستان سپس با کارگردانی "زاک اسنیدر Zack Snyder" بصورت فیلم درآمد. "زاک اسنیدر" کارگردان زبده و چیره‌دستی نیست. تنها فیلمی از او که پیش از این شهرتی یافته است بازسازی فیلمی قدیمی به نام "آغاز سپیده‌دم" "Dawn of the Dawn" است که در این باز سازی اسنیدر با مهارت بار دیگر "مردهای متحرک Zombies" را به روی اکران آورد. از اینرو فیلم ۳۰۰ که با استفاده از تکنیک تازه و رایانه‌هایی بسیار قوی ساخته شده فیلمی است که تلاش کرده تا داستانی کهن را که میلر مصور کرده بود سینمایی کرده و عرضه دارد. البته این بار کارگردانی که داستان میلر را سینمایی کرده مانند کارگردان فیلم "شهر گناه" که فیلم خود را کاملاً منطبق با داستان مصور ساخت، عمل نکرده و در اینجا و آنجا داستان دست برده است. تکنیکی که در فیلم استفاده شده به کارگردان اجازه داده است تا با استفاده از تصاویری که ساخته و پرداخته رایانه است و با استفاده از حرکتی که رایانه به وجود آورده در حقیقت دنیای کارتون را با دنیای واقعی ترکیب کرده و عرضه نماید. چنین تکنیکی را پیش از این بارها در فیلمهایی مانند "دیک تریسی Dick Tracy"، "جنگ ستارگان Star Wars" و همین چند وقت پیش در "خدای حلقه Lord of the Ring" دیده بودیم اما این بار حاصل از نظر تکنیکی جهش تازه‌ای را نشان داده است. هیچیک از بازیگران فیلم از بازیگران کهنه‌کار و با شهرت نیستند و استقبال چندانی هم از این فیلم از جانب منتقدین فیلم و سینما به عمل نیامده است با این وجود فیلم فروش بسیار خوبی کرده، افراد بسیار زیادی آنرا دیده‌اند و فیلم توانسته جنجال زیادی (دست کم در میان ما ایرانیان و بخصوص در داخل کشور) به پا کند! لازم به یادآوری نیست که "ماجرای" ترموپیله و مقاومت ۳۰۰ نفر در مقابل سپاه عظیم ایرانیان اولین بار نیست که به هالیوود راه پیدا کرده و یا از جانب نویسندگانی برای پیراستن داستانی تخیلی‌تر به کار رفته است. بار اولی که فیلمی بر مبنای این داستان ساخته شد سال ۱۹۶۲ بود و فیلمی بود که "۳۰۰ اسپارتایی The 300 Spartans" (یا شیر اسپارتا Lion of Sparta) نام گرفته بود. و همچنین "شارلوت ام یونگ Charlotte M. Yonge" از جمله نویسندگانی است که در قرن نوزدهم داستانی در این رابطه با نام "گذرگاه ترموپیله The Pass of Termopyle" به نگارش در آورده است.

داستان فیلم در باره چیست؟

ماجرای بسیار ساده و به سال ۴۸۰ پیش از میلاد مسیح بر می‌گردد. سپاه ایران برای دومین بار در خلال ده

دن‌سازی، جنگ‌آوری، نبرد و همه ملزومات شجاع بودن می‌کنند. شعار مسلط اینگونه است که "ته دردی احساس کن و نه به کسی رحم کن"! آری در این گام پسر یاد می‌گیرد که از محتوای انسانی خالی شود.

در گام بعد، زمانی که دوران تربیتی به پایان خود نزدیک شده و باید "پایان‌نامه‌ای" دریافت کرد، امتحانی نهایی در راه خواهد بود. باید به جنگ گرگی پلید رفته از مصاف پیروز بیرون آمد چرا که "باید یا اسپار تا بود و یا هیچ چیز"! آری در اینجا دنیایی که مرد را در مدار قرار می‌دهد، او را از هر آنچه که ما می‌توانیم آنرا انسانیت بخوانیم خالی می‌کند. در اینجا است که قهرمانان داستان به ما معرفی شده‌اند! و می‌توانیم حدس بزنیم که زمانی که "قهرمانان" اینگونه باشند، "ضد" قهرمانان چگونه‌اند!

قهرمان اصلی داستان، پادشاه اسپار تاها، لئونیداس، را ۳۰ سال پس از پایان دوران تربیت اسپارتایی او می‌بینیم. همسری و پسری دارد. به ناگاه خبر می‌شود که ایرانیان در راه هستند و باید با آنان جنگید. می‌خواهد بجنگد و از اینرو به دیدار رهبران مذهبی می‌رود و آنان پس از شنیدن صحبت‌های زنی که حامل حرف‌های خدایان برای آنهاست به او می‌گویند که نه، ما با آنها نمی‌جنگیم! (البته اگر اشتباه نکنم هرودوت جریان را به شکل دیگری و با تفاوت‌هایی تعیین‌کننده آورده است). با این وجود لئونیداس تصمیم می‌گیرد که به مصاف ایرانیان برود و کلاهی شرعی هم برای سرپیچی خود از خواست خدایان پیدا می‌کند: "می‌خواهم بروم هواخوری و این ۳۰۰ نفر محافظان من هستند!"

از اینجا و پس از تصمیم لئونیداس دایر بر بردن ۳۰۰ نفر به مصاف ایرانیان است که پیام‌های سیاسی فیلم آغاز می‌شود. می‌توان گفت که فیلم دو پیام دارد: نخست آنکه بردگی بد و آزادی خوب است. دوم آنکه ایرانیان (و آسیانی‌ها، بخصوص اگر سیاه‌پوست و کمی همجنس‌گرا باشند!!!!) نمایندگان پلیدی و اسپارتانیها (و آنتی‌ها و چرا نگوییم غربی‌ها!!!!) نمایندگان "پاکی" و "درستی" می‌باشند.

در فیلم، پیام نخست را کلیشه‌وار و پیام دوم را تصویروار می‌بینیم: ایرانیها برده دارند و برده‌ها را به جنگ می‌فرستند و این در حالی است که یونانیها یعنی اسپارتانیها آنتی‌ها، از بردگی آزاد شده‌ها و قوم‌های داوطلب (!!!) را به جنگ می‌فرستند. قهرمانان فیلم (آن ۳۰۰ نفر کذاب) هم آنگونه انتخاب شده‌اند که حتماً باید دستکم یک فرزند پسر در خانه داشته باشند تا نسل شان آسیبی نبیند!

ایرانیان (بخوان آسیانی‌ها) به دنبال برده کردن و غلام‌حلقه‌به‌دوش ساختن هستند، درحالی‌که اسپارتانیها (بخوان غربی‌ها) برای از میان بردن زنجیرهای بردگی مبارزه می‌کنند!

ایرانیها بسیار زشت و بدترکیب اند درحالی‌که یونانیها (همه به استثنای کسی که خیانت کرده و راه عبوری به ایرانیان نشان می‌دهد که باعث شکست ۳۰۰ نفر می‌شود) خوش‌چهره و خوش اندام هستند و سینه‌های ستبر و "تمرین‌کرده" آنها آنچنان غیرطبیعی است که خنده‌دار جلوه می‌کند.

ایرانیان با وجود آنکه کیلومترها از خانه و کاشانه خود دور هستند "سلاح‌هایی" مانند حیوانات غول‌پیکر (حیواناتی که ریشه در کرگدن و فیل دارند اما از آنها بسیار قوی تر و درندخو می‌باشند) و یا پدیده‌هایی مانند دیو و غول فولادزهر در اختیار دارند که به صحنه

ملی" داشت! می‌توان به فیلم برخوردی در چهارچوب "هنر برای هنر" کرد. در اینصورت فیلم ۳۰۰ فیلمی پرتوان از نظر تکنیکی با تصاویر بسیار تازه است، همزمان فیلمی است که در آن کارگردان گویی اصرار دارد که خون بریزد و تا همه پاشیده شدن خون به روی صورتشان را احساس کنند. ۳۰۰ فیلمی کلیشه‌ای و پر از شعار است! در فیلم همه چیز هست: دوستی، دشمنی، شجاعت، وفاداری، خیانت، مبارزه، پیروزی خوبی بر بدی، رذالت، تلاش، تربیت غول، دیو فولادزهر، جانوران غول‌پیکر، شوخی‌های جنسی و خلاصه شلم‌شوربایی است که همه چیز در آن وجود دارد. شخصیت‌های داستان بسیار ضعیف هستند و درست همین موضوع باعث شده که بازیگران فیلم نتوانند شایستگی احتمالی خود را نشان دهند! تنها بازیکنی که امکان کمی پیدا می‌کند تا خودی بنمایاند "ژرارد بوتلر Butler Gerard" است که نقش لئونیداس را ایفا می‌کند و بازی نسبتاً خوبی ارائه می‌دهد. فیلم نمایش‌دهنده توانایی استفاده از تکنیک تازه در صنعت سینماست! در اینجا از داستان فلسفی "جنگ ستارگان" و یا از افسانه‌های "خدای حلقه" خبری نیست!

۲) می‌توان از فیلم خواست تا تاریخی باشد.

در اینصورت فیلم ۳۰۰ فیلمی کاملاً ناموفق است. سازندگان و پردازندگان فیلم نه اینکه نتوانسته باشند بلکه نخواستند فیلمشان حتی همان اندک زیربنای تاریخی را داشته باشد که ما در فیلمی که چند سال پیش "اولیور استون Oliver Stone" درباره اسکندر ساخت شاهد بودیم. خواست آنان ارائه یک فیلم تاریخی نیست. آنها نه برای "دیسکاواری Discovery" بلکه برای هالیوود فیلم ساخته‌اند. کلیشه‌ها بسیارند و واقعیات ناچیز می‌باشند. جالب اینجاست که در این فیلم بیشتر ایرانیان که در چند جا از آنان با وژه "ساده‌تر" آسیایی یاد می‌شود، سیاه‌پوست هستند! اگر خواست از دیدن فیلم، دیدن فیلمی تاریخی باشد، نباید این فیلم را دید! سازندگان این فیلم نخواستند فیلمی تاریخی عرضه کنند. در بهترین حالت ۳۰۰ برای آنان فیلمی است که با استفاده از تکنیک و هنر، داستانی مصور را سینمایی می‌کند. نادرستیهای تاریخی در این فیلم بی اندازه است: رهبران جامعه‌ای که خود بر سیستم برده‌داری بنا شده، برای رهایی بشر از قید بردگی می‌جنگند و شعارهای ضد برده‌داری می‌دهند! در جامعه‌ای که کاملاً بر پایه مردسالاری، آن‌هم از شکل خشن اسپارتایی آن، بنا شده است، زنی این امکان را پیدا می‌کند که به شورای شهر رفته و در آنجا مخالف ناجوانمردی را با خنجر بلند به خون بکشد. جالب اینجاست که این فرد که اتفاقاً جاسوس ایرانیان است و مانند یهودا که برای لو دادن عیسی سکه‌های نقره گرفته بود از فرستاده ایرانیان سکه خیانت گرفته، سکه‌ها را با خود به شورا آورده تا پس از کشته شدنش سکه‌ها بر روی زمین بیفتند تا همه بتوانند فریاد سر دهند "خانن"!

۳) می‌توان فیلم را با عرق "میهن پرستانه" دید.

در این حالت این فیلم ببیننده را به خشم می‌آورد. دو میلیون و اندی ایرانی(سپاهی که صدای پای نزدیک شدن آنها آنگونه است که زمین‌لرزه‌ای در شرف رخ‌دادن است !!!) مضحکه ۳۰۰ نفر مرد شجاع شده و سپس شکست سختی می‌خورند. در این فیلم سپاه ایرانیان که مظهر بدهی هستند به وسیله پادشاهی از خود متشکر و نالایق اداره می‌شوند. ایرانیان، اگر در هیات مقامات بالا (مانند کسانی که برای مذاکره و یا پیغام بردن به تصویر کشیده می‌شوند) باشند سیاه‌پوست هستند؛ اگر بخشی از گارد جاویدان هستند، ماسکی که نشان گر پلید بودن و بی روح بودن آنها می‌باشد بر چهره دارند و بالاخره اگر سپاهی لشکر هستند در نقش "حزب الهی هایی" به تصویر درآمده‌اند که در راه رفتن به "عملیات انتحاری" می‌باشند. در اینجا درست صحنه‌هایی را می‌بینیم که رسانه‌ها از "وابستگی به القاعده" امروزین به تصویر می‌کشند! پادشاه ایرانیان حالتی زنانه و همجنس‌گرایانه دارد (هر چند که در فیلم اگر به گفتگوها توجه کنیم گویی این اسپارتایی‌ها هستند که گرایشی این‌چنینی دارند! در بارگاه خشایار شاه (که گویا حرمسرای او نیز هست) دختران را در حال بوسیدن یکدیگر دیده و "بزی" (!!!!) را می‌بینیم که بر جای شاهنشاه نشسته‌است! تمامی سر و صورت و بدن پادشاه ایرانیان (و نزدیکترین کسانش) با سنجاق و زنجیر و از این قبیل تزئین شده و خلاصه گویی خشایار شاه با آن گوشواره‌های زیبایش پایه‌گذار "پانکیسم" هم بوده است! یک ایرانی "ناسیونالیست" در این فیلم تنها شاهد توهین به "ایرانیان" خواهد بود و فریاد چنین کسانی از شیوه‌ای که ایرانیان به تصویر کشیده شده و با شیوه‌ای که با آنان (بخصوص افرادی که برای آوردن پیام پیش اسپارتانیها می‌آمدند) رفتار می‌شده به آسمان بلند خواهد شد! اینان در مقابل "یابوه‌گونیهای تاریخی" فیلم شدیداً عکس‌العمل نشان داده و می‌گویند که نه اینگونه نبود! پادشاهان ما خوب"، "عادل" و "عاقل" بودند. بدهی است که اینان از تاریخ کشور خود هم خبر ندارند! نخواستند بدانند! لازم نیست که اینان را به ستم‌های خاندان سلطنتی پهلوی، قاجاریه و یا افشار مراجعه دهیم کافی است که آنان به آنچه که در این فیلم مستقیم و یا غیرمستقیم صحبت از آن است، یعنی به آنچه که کوروش، داریوش و خشایار از خود باقی گذاشته‌اند مراجعه کنند! نقش‌رستم، بیستون و کتیبه‌های موجود در تخت‌جمشید گواهان بسیار خوبی در مورد "عدل" این پادشاهان هستند و خوشبختانه حتی ضرورتی به رجوع دادن اینان به "عدالت" انوشیروان عادل (!!!!) که به "نوالاکتاف" (صاحب کتف، اشاره به سوراخ کردن شانه‌های اسرای جنگی توسط "انوشیروان عادل") نیست!

۴) و بالاخره، می‌توان این فیلم را در چهارچوبی اجتماعی و سیاسی دید.

در این صورت مضمون اجتماعی و سیاسی فیلم و اینکه چرا این فیلم در این برهه زمانی ساخته شده است روشن تر می‌گردد.

فیلم چنین آغاز می‌شود که کودکی (پسری) به دنیا می‌آید و می‌شنویم که "اگر جثه کوچکی داشته باشد، بیمار باشد و یا نقص عضو داشته باشد، او را به بیرون خواهند انداخت"! فرهنگ و سنت جامعه مردسالار در همان گام اول به این ترتیب نشان داده می‌شود.

پسر را در هفت سالگی به زور از خانواده گرفته و او را ناچار به گذراندن دوران سختی از خودسازی،

ساده" باشد! باید به دنبال این بود که این فیلم (بجز بهره رساندن به تهیه‌کنندگان و دست‌اندرکاران آن) حامل چه نظرات سیاسی بوده و چه اهدافی را دنبال می‌کند.

در مقابل آنان که می‌گویند این فیلم "تاریخ ما" را به سخره کشیده است و "شاهنشاهان" ما اینگونه نبوده‌اند، باید گفت که هر چه بوده اند اما به گونه‌ای بوده‌اند که در خلال ۲۵۰۰ سال آزادی را در شیشه‌ای افکنده و آنرا به دور انداختند. آن "خدایگانها" آنچنان باتلاقی بنا کردند و آنچنان نهال ناآگاهی میان توده‌های ستمدیده ما کاشتند که لجن‌زار جمهوری اسلامی و درخت استعمار حاضر نتیجه منطقی آن است.

اسنیدر، کارگردان فیلم، در جایی گفته است: "احمقانه است اگر با استفاده از این فیلم بحثی سیاسی به راه انداخت". با گفته او از یک نظر موافقم! این فیلم تا آن اندازه پیش‌پا افتاده و ساده است که با حرکت از آن نمی‌توان هیچ بحث سیاسی مفیدی به راه انداخت. اما می‌توان این فیلم را به عنوان یکی از ابزارهای مورد استفاده قدرتمندان کنونی و بویژه هارترین محافل امپریالیستی برای اشاعه نظرات جنگ طلبانه آمریکا در منطقه به افکار عمومی مورد بررسی قرار داد.

اگر می‌خواهید ببینید که امپریالیسم چگونه کار فرهنگی می‌کند و چگونه و با استفاده از چه مکانیسمهایی رسانه‌ها را در اختیار می‌گیرد، اگر می‌خواهید بدانید که چگونه می‌توان داستان بافت، تاریخ ساخت و در خدمت اهداف تبلیغاتی قرار داد، این فیلم را ببینید. در غیر اینصورت عطای فیلم را به لقای آن ببخشید. کافی است که به نطق بعدی جورج بوش گوش فرادهید!

جنگ می‌فرستند اما یک سپر ندارند که به دست سربازان فلک‌زده خود بدهند!

تمامی گفتگوهای مهم فیلم در خدمت هدف دوم است:

خشایار می‌گوید: من هر یک از زیردستانم را برای رسیدن به پیروزی می‌کشم! لنوئیداس می‌گوید: من جانم را برای هر یک از آنان می‌دهم! خشایار می‌گوید: دنیا نخواهد دانست که شما وجود داشته‌اید! لنوئیداس می‌گوید: دنیا خواهد دانست که مردانی آزاد جنگیدند!

گوینده: دوران تازه‌ای آغاز شده است، دوران آزادی. و همه خواهند دانست که ۳۰۰ اسپارتایی جان خود را برای دفاع از آن دادند!

زمانی که فیلم را دیدم به یادنمایشات تبلیغی وزیر امور خارجه ایالات متحده آمریکا در سازمان ملل پیش از حمله نیروهای این کشور و هم‌پالگه‌های آن به عراق افتادم که درست به همین شیوه در مورد عراق و جنایات عراقیها می‌گفت و می‌خواست نشان دهد که اگر ما نیرو به آنجا گسیل می‌داریم به‌خاطر دفاع از شما و آزادی است! مطمئن هستم که برخی از "سخنرانی‌های" شعارمآبانه لنوئیداس می‌تواند زیرنویس خوبی برای نطق بعدی جورج بوش به ملت غیور آمریکا باشد!

این فیلم در شرایط امروز چرا ساخته شده است؟

گمان نمی‌کنم که در شرایط زندگی اجتماعی و سیاسی امروز رسیدن به استفاده‌های مالی تنها انگیزه ساختن چنین فیلمی باشد. فکر می‌کنم که درست به همانگونه که در دهه‌های اخیر رسانه‌های جمعی بارها و بارها از سوی نیروهای امپریالیستی برای رسیدن به اهداف موردنظر به استفاده درآمده‌اند اینبار نیز هدفی مشخص مورد نظر است: باید کاری کرد تا در ذهنیت مردم ایرانیان (به عنوان نمادی برای آسیایی‌ها) وحشی جلوه کنند و این ما اسپارتایی‌ها (به عنوان نمادی برای غربی‌ها) هستیم که از ارزشهایی مانند آزادی و آزادی در مقابل اینان دفاع می‌کنیم. آنچه ما کرده‌ایم، می‌کنیم و یا خواهیم کرد تنها و تنها نشان از "ایثار" ما در راه بنای جامعه‌ای عادلانه برای همه دارد. پس به ما ببینید!

در مقابل آنها که می‌گویند این فیلم یک داستان است و باید به مانند یک داستان با آن برخورد کرد لازم است گفته شود که پدیدار کردن داستانی کهن در این جامه نوین در این شرایط تاریخی نمی‌تواند تنها "یک اتفاق

بچه های اعماق...

(گفتاری برای یک ترانه در شهادت احمد زبیرم)

احمد شاملو - ۱۳۵۴

در شهر بی خیابان می‌بالند

در شبکه ی مورگی ی پس کوچه و بن بست،

آغشته ی دود کوره و قاچاق و زرد زخم

قاب رنگین در جیب و تیر کمان در دست،

بچه های اعماق

بچه های اعماق

باتلاق تقدیر بی ترحم در پیش و

دشنام پدران خسته در پشت،

نفرین مادران بی حوصله در گوش و

هیچ از امید و فردا در مشت،

بچه های اعماق

بچه های اعماق

بر جنگل بی بهار می شکفتند

بر درختان بی ریشه میوه می آرند،

بچه های اعماق

بچه های اعماق

با حنجره ی خونین می خوانند و از پا در آمدن

درفشی بلند به کف دارند

کاهه های اعماق

کاهه های اعماق



چریک فدائی خلق، رفیق احمد زبیرم

گزارشی از مراسم شب همبستگی با زندانیان سیاسی در لندن!



به ابتکار تعدادی از نیروهای مبارز و ضد امپریالیست مقیم لندن روز یکشنبه (۷ اکتبر ۲۰۰۷) مراسمی تحت عنوان "شب همبستگی بین المللی با زندانیان سیاسی" برگزار گردید. این مراسم به خاطر هزاران زندانی سیاسی که در تابستان خونین سال ۶۷ به دست قداره بندان حاکم بر ایران به فجیع ترین شکل ممکن به دار اویخته شدند و همچنین هشتمین سالگرد قتل عام ددمنشانه زندانیان سیاسی در زندان "اولوچان" ترکیه و پشتیبانی از کمپین بین المللی "کشتار را متوقف کنید!" در فیلیپین و همبستگی با زندانیان سیاسی در هندوستان سازمان یافته بود. شب همبستگی با زندانیان سیاسی از ساعت ۶،۲۰ با یک دقیقه سکوت در گرامیداشت خاطر همه زندانیان سیاسی ای که در سراسر جهان توسط رژیم های جنایتکار مدافع نظام سرمایه داری به قتل رسیده اند آغاز و تا ساعت ۱۰،۲۰ بعد از ظهر ادامه داشت.

در ابتدا پیام برگزارکنندگان مراسم که حاوی اطلاعات زنده ای از فجایع رخ داده در زندانهای ایران، ترکیه، فیلیپین و هند بود به اطلاع حضار رسید و سپس رفیق محمد از زندانیان سیاسی سابق ایران در باره سرکوب و شکنجه و اعدام در ایران زیر سلطه جمهوری اسلامی سخنرانی کرد. او در جریان صحبت های خود با تکیه بر فاکت های روشن نشان داد که چگونه رژیم حاکم بر ایران از همان آغاز قدرت گیری به سرکوب مردم پرداخته و کشتار سال ۶۷ تنها یکی از جنایات فراموش نشدنی این رژیم ضد مردمی است. سخنران سپس با اشاره به چگونگی قدرت گیری جمهوری اسلامی نشان داد که امپریالیست ها برای مقابله با انقلاب مردم ما دارو دسته خمینی را در کنفرانس "گوادالوپ" به قدرت رساندند تا مبارزات ضد امپریالیستی مردم ما را با وحشیگری تمام سرکوب سازند. این سخنان روشنگرانه در شرایطی که تبلیغات امپریالیستی سالهاست که می کوشد تا با ضد امپریالیست نشان دادن جمهوری اسلامی روابط تنگاتنگ امپریالیست ها با دیکتاتوری حاکم بر ایران و در نتیجه دستان کثیف و خونین قدرتهای امپریالیستی در سرکوب مردم ما را از مردم منطقه و جهان پنهان سازد تاثیر مثبتی بر شرکت کنندگان که از کشور های مختلف بودند، گذاشت.

در ادامه برنامه و در قسمت اشعار انقلابی، حسن جداری تعدادی از اشعار خود را به زبانهای فارسی و ترکی و با توضیحات انگلیسی، به سمع شرکت کنندگان در مراسم رساند و آنگاه نوبت به یکی از مبارزین فیلیپینی رسید تا با اجرای زیبا و قدرتمند تئاتر کوتاهی با عنوان "آهنگ آزادی"، همبستگی جهانی را فریاد زند. فریادی که با استقبال جمعیت مواجه شده و از سوی آنان با فریادهای "زنده باد همبستگی بین المللی" بزواک داده شد. در ادامه برنامه گروه موسیقی "نهر و آنتولیا" از ترکیه، جمعیت را به رقص و پایکوبی کشاند. سپس رفقای فیلیپین با اجرای یک تئاتر کوتاه دیگر با نام "فقط چند نداد دیگر" برنامه را ادامه دادند. در پایان بخش مراسم، اشعار و موسیقی هنرمند مبارز ترک "اسماعیل توپراک" با دست زدن پر شور حضار پاسخ داده شد.

لازم به تذکر است که پیامهای همبستگی متعددی از سوی نیروهای مبارز و انقلابی از نقاط مختلف جهان برای این مراسم ارسال شده بود که به علت کمبود وقت تنها اسامی آنها به اطلاع شرکت کنندگان رسید. اسامی برخی از سازمانها و جریانهای ارسال کننده پیام به شرح زیر است:

چریکهای فدایی خلق ایران، پروفیسور خوزه سیسسون، دبیر اول و از پایه گذاران حزب کمونیست فیلیپین، کمیته دفاع از مبارزات مردم در برزیل (سپراسپو)، حزب کمونیست یونان-مارکسیست-لنینیست، رتمل دمیرر (ترکیه)، انجمن قلم ایران در آلمان، کانون نویسندگان ایران (درتعبید) و ...

شب همبستگی با زندانیان سیاسی با همکاری انجمن کارگران هندی در بریتانیا (IWA)، سازمان دمکراتیک ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان، فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن، کمیته بین المللی همبستگی با زندانیان سیاسی (UPOTUDAK)، مهاجرین بین المللی (اتحاد مهاجرین فیلیپینی)، کمیته همبستگی با زندانیان آزاده (OTDK)، مرکز فرهنگی صد گل، سازمان یافته و برگزار گردید و گامی بود در مبارزه بر علیه به فراموشی سپردن جنایات امپریالیست ها و رژیم های وابسته به آنها در سراسر جهان و گرامیداشت همه کمونیست ها و آزادیخواهانی که در چهار گوشه جهان برای رسیدن به آزادی و سوسیالیسم می رزمند.

با ایمان به پیروزی راهمان

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران-

۱۷ مهر ۱۳۸۶ - ۹ اکتبر ۲۰۰۷

گزارشی از تجمع اعتراضی در پشتیبانی از مبارزات کارگران هفت تپه در لندن!

در حمایت از خواسته های بر حق کارگران هفت تپه و در اعتراض به سیاست های سرکوبگرانه جمهوری اسلامی در مواجهه با موج گسترده اعتراضات کارگری اخیر در ایران در تاریخ شنبه ۱۳ اکتبر ۲۰۰۷ تجمع اعتراضی ای در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در لندن برگزار شد. "فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن" و "سازمان دمکراتیک ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان" از جمله نیرو هائی بودند که جهت بر پائی این حرکت اعتراضی فراخوان داده بودند. در طی این تجمع اعتراضی که از ساعت ۱۲ تا ۲ بعد از ظهر برگزار شد جمعی از جریانات و ایرانیان مخالف رژیم جمهوری اسلامی شرکت نموده و ضمن اعلام پشتیبانی از اعتصاب کارگران هفت تپه سیاست های سرکوبگرانه جمهوری اسلامی را محکوم نمودند.

کارگران کارخانه نیشکر هفت تپه خوزستان ماههاست که حتی حقوق بخور و نمیر خود را نیز دریافت نکرده اند. کارگران این کارخانه در طی پانزده ماه گذشته برای تحقق درخواست های بحق خود که همانا دریافت بقوق دستمزدهایشان می باشد بار ها به اعتراض برخاسته اند. و هر بار با دریافت بخشی از حقوق خود و وعده و وعده های متعدد مسئولان سودجو و سرکوبگر این کارخانه به سر کار بازگشته اند.

این بار نیز از تاریخ شنبه ۷ مهر ۱۳۸۶، بیش از ۲۵۰۰ تن از کارگران کارخانه فوق که به مدت چهار ماه است حقوقی دریافت نکرده اند، اقدام به اعتصاب کرده و اعلام داشته اند که تا دستیابی به خواسته های خود از پای نخواهند نشست. اعتصاب کارگران تاکنون تداوم یافته و پشتیبانی و حمایت عملی کارگران برخی از کارخانه های دیگر از جمله "قند دزفول" را نیز کسب نموده است. کارگران کارخانه "ایران خود رو" نیز از جمله کارگرانی بودند که با صدور بیانیه ای حمایت خود را از کارگران مبارز نیشکر هفت تپه و خواسته های آنها ابراز نمودند.

در جریان تجمع اعتراضی در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در لندن شرکت کنندگان با سر دادن شعارهایی ضمن ابراز همبستگی با کارگران نیشکر هفت تپه، خواهان آزادی تمامی کارگران دستگیر شده گشتند و در پشتیبانی از خواسته ها و مبارزات کارگران، دانشجویان، زنان و... شعار داده و خواستار سرنگونی رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی و همه جناح های ضد خلقی آن شدند.

برخی از شعارهای این تظاهرات که به دو زبان فارسی و انگلیسی ایراد شدند، به قرار زیر بود: "کارگر زندانی آزاد باید گردد" "از جنبش کارگری و مبارزات کارگران دفاع کنید"، "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، و ...

شرکت کنندگان در این تجمع اعتراضی با نصب پلاکاردتهای متعددی که منعکس کننده خواسته های کارگران مبارز ایران بود از آزادی بی قید و شرط زندانیان سیاسی حمایت کرده و پشتیبانی خود را از مبارزات اخیر کارگران اعلام نمودند. در این پلاکاردها همچنین شعارهایی در محکومیت جنایات و سرکوبگریهای رژیم جمهوری اسلامی در حق کارگران، زنان، دانشجویان و خلفهای تحت ستم ایران به نمایش گذارده شده بود.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن

مهر ۱۳۸۶ - ۱۳ اکتبر ۲۰۰۷

نگاهی به کتاب "در جدال با خاموشی"

اثر جدید رفیق اشرف دهقانی!

خالد امین، سپتامبر ۲۰۰۷

علیرغم زیاد بودن صفحات، هیچگاه در خواندن این کتاب احساس خستگی نکردم. در طول خواندن، این فکر به سراغم می آید که حداقل گوشه‌ای از دریافته‌هایم را با دیگران در میان بگذارم. مطلب زیر پاسخی است به آن ندا:

مطالعه کتاب "در جدال با خاموشی" نه تنها بار دیگر ما را با دنیای زندان و زندانی، با دنیای شکنجه، قبر و قیامت و تابوت آشنا کرده و قساوت و بربریت، توحش و لومینسم دولت سرمایه‌داری جمهوری اسلامی را در مقابلمان آشکار می‌سازد، همچنین ما را بر آن می‌دارد تا به تفکر و تعمق در مورد موضوعی بپردازیم که قبل از این، آنرا برای خود امری کاملاً شناخته شده و بدیهی می‌دانستیم. با مطالعه این کتاب درمی‌یابیم که در رابطه با زندان و شکنجه چه دنیایی از فکر و تعمق وجود داشته و چه ایده‌های نادرستی را تاکنون به عنوان "تحلیل زندان و شکنجه" به ما ارائه می‌دادند. در یک کلام کتاب "در جدال با خاموشی" ما را به دنیای یک کار خارق‌العاده می‌برد.

آنچه که برای من در مطالعه این کتاب قبل از هر چیز برجسته شد و میتوانم آنرا در چند جمله بگویم تلاش نویسنده در نشان دادن تفاوت بین دو نسل و مقایسه دو نسل انقلابی با هم و اهمیت فعالیتها و کوششهای انقلابی این نسل‌ها می‌باشد. (نسل قبل از انقلاب و نسل بعد از انقلاب) و همچنین تفاوت دو رژیم ستمگری که با قساوت کامل این دو نسل را به صلابه کشیده بودند، یعنی رژیم مزدور شاه و رژیم ددمنش جمهوری اسلامی. اما این خلاصه گوئی نه برای من کافی است و نه حق مطلب را ادا می‌کند. چرا که نویسنده از آنجا که در بطن مبارزات این دو نسل شرکت فعال داشته، خود با مهارتی خاص که ناشی از علم و آگاهی انقلابی او به تمام شرایط سیاسی - اجتماعی است که هر دو نسل درگیر آن بوده‌اند، و مهتمتر از همه با توجه به برخورد منصفانه و بیطرفانه او به مسایل که خواه نا خواه از آرمان و اخلاق کمونیستی او نشئت گرفته، همه زوایای این موضوع را با نثری روان در اختیار خواننده قرار داده است. برخورد منصفانه و یا بهتر است بگویم فرا رفتن از همه تنگ نظری‌های گروهی رایج یکی از نکات برجسته این کتاب است که به خصوص آنجا خود را با برجستگی هر چه بیشتر نشان می‌دهد که نویسنده کتاب، زندانی مقاوم را از هر مرام و مسلک و گروهی که هست، یک زندانی مقاوم شمرده و مقاومتش را تحسین بر انگیز می‌خواند، همانطور که از تواین بدون در نظر گرفتن وابستگی تشکیلاتی قبلی آنها (حتی اگر به تشکیلاتی وابسته بودند که مورد قبول او قرار دارد) به عنوان عناصر خائن و پست نام می‌برد. همچنین در این کتاب به عناصر توده‌ای و اکثریتی اشاره شده است که چه زندانی بودند و یا نبودند در کارسرکوب نیروهای مردمی همدست ارتجاع وقت شدند. در کتاب "در جدال با خاموشی" خواننده در صفحه صفحه کتاب می‌بیند که ایستادگی و مقاومت و تا آخر به اربابان زر و زور و سرمایه (نه) گفتن ارزشی است که در باورهای نویسنده والا ترین گوهر مبارزاتی است، همانطور که زیر پا گذاشتن آرمانهای انقلابی امر مذمومی است که به هیچ وجه نباید نادیده گرفته شود. در این کتاب با صراحت و روشنی نشان داده می‌شود که برخی از زندانیان دهه ۶۰ با زیر پا گذاشتن همه پرنسیپهای انسانی تا پای تواب شدن رفتند و به عناصری پست و خائن تبدیل شدند. آنها کسانی بودند که خود بازجو شدند، خود شکنجه کردند، کسانی که با امثال لاجوردی‌ها به همکاری برخاستند. عده‌ای از آنها که عناصر و کادرهای سازمانهای سیاسی را تشکیل می‌دادند به یاران سابق خود و حتی خانواده‌شان نیز رحم نکردند و عملاً به جزئی از ماشین سرکوب جمهوری اسلامی بدل گردیدند. خواننده با مطالعه کتاب "در جدال با خاموشی" در طول آن به کرات با شواهد با عملکردهای این جماعت در زندان‌ها برخورد کرده و چهره واقعی آنها را خواهد شناخت.

اما گذشته از نقاط قوت فوق، شاخه اصلی کار خارق‌العاده‌ای که در این کتاب صورت گرفته است، بخش اول یعنی "تفاوت‌ها و شباهت‌های زندانها در دو دهه ۵۰ و ۶۰" می‌باشد که برای من از اهمیت بسیاری برخوردار

است. نویسنده برای آماده کردن خواننده برای درک شکنجه در زندانهای دو رژیم شاه و جمهوری اسلامی، موضوع را با مطلبی تحت عنوان "چرا پدیده‌ای به نام شکنجه؟" آغاز میکند. خود این پیش پرداخت کلیدی به دست خواننده می‌دهد تا با دیدگاه نویسنده و اخلاق کمونیستی او و شناخت درستش نسبت به جامعه‌ی ایرانی در هر دو دهه وماهیت و خصوصیات رژیمهای حاکم هر چه بیشتر آشنا شود.

نویسنده با ارائه تعریفی علمی از پدیده شکنجه، جمع‌بندی خود را از آن این گونه مطرح می‌کند "شکنجه، ابزاری در دست حکومت‌های مدافع طبقات استثمارگر می‌باشد که آن را در مورد کسانی که بر علیه ظلم و ستم حاکم بر جامعه به پا خاسته‌اند - چه در مورد روشنفکران انقلابی و چه در مورد توده‌های آگاه و مبارز - به کار می‌برند. (هر چند در چنین جوامعی بزه کاران اجتماعی نیز مورد شکنجه قرار می‌گیرند). بنابراین، شکنجه به وضوح مخصوص جامعه‌ای است که پایه‌هایش بر ستم و استثمار بنا شده است." (صفحه ۵۰) (تأکیدها همه از نویسنده کتاب است) با این تعریف، نویسنده کتاب خط فاصل و مرزبندی خود را با خیلی از کسانی که در ظاهر ادعای کمونیست بودن می‌کنند، ادعای سوسیالیست بودن می‌کنند، و عوامفریبانه شعارهای زیبای انقلابی را تکرار میکنند، اما به اشکال مختلف دلالت کار برد شکنجه را توجیه می‌کنند، مشخص می‌کند.

به نظر من، علاوه بر این نویسنده با بیان این مطلب که "در حقیقت، شکنجه همواره با سیستم‌های مبتنی بر استثمار و بهره‌کشی در جامعه همزاد و همراه بوده است." (همان صفحه) (تأکید از خود نویسنده کتاب است). همچنین آگاهی طبقاتی خود را نشان داده و مرز خود را با سیستم‌هایی که زیر نام سوسیالیسم جامعه را با زور و شکنجه می‌خواستند اداره کنند نیز نشان میدهد.

در همین بخش "تفاوت‌ها و شباهت‌های زندانها در دو دهه ۵۰ و ۶۰" با آوردن شواهد کافی از شکنجه در زندانهای هر دو رژیم، هدف از شکنجه و اهداف شکنجه‌گران را با نمایاندن شواهد زنده و عینی به خواننده ارائه میدهد. او در مورد دهه ۵۰ مینویسد "با تأمل روی چنان واقعیاتی خواهیم دید که رژیم شاه در دهه ۵۰، که مبارزه هنوز در سطح روشنفکران انقلابی و توده‌های پیشرو جریان داشت (و هنوز کاملاً توده‌ای نشده بود)، برای حفظ نظم استثمارگرانه موجود در جامعه، به شکل و حد و کیفیتی از

از مسایل ذهنی، برای همه این منظورها لازم است توجه خود را هر چه بیشتر روی مسایل زمینی در رابطه با مسایل زندان‌ها متمرکز نمایم. بر این مبنا توجه به شیوه‌ها و وسایل شکنجه در زندان‌های دو رژیم مورد بحث و مقایسه آن‌ها می‌تواند مفید واقع شود." (صفحه ۹۳)

اما نویسنده خواننده را در میان زمین و هوا نگاه نمی‌دارد و در ادامه به یک نتیجه‌گیری منطقی در این زمینه می‌رسد. "بر اساس آنچه در فوق آمد و مدارک و شواهد بسیار، می‌توان گفت که آنچه در زندان‌های جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ گذشت ادامه اقدامات جنایتکارانه‌ای بود که در دهه ۵۰ در زندان‌های رژیم شاه جریان داشت. به همان گونه که کلیت رژیم جمهوری اسلامی نیز خلف بر حق رژیم شاه بوده و می‌باشد." (صفحه ۱۰۳)

بدین گونه مطالعه این کتاب ما را با دنیائی از تفکر و تعمق و با یک کار خارق‌العاده آشنا ساخته و نشان می‌دهد که کتاب "در جدال با خاموشی" تنها یک وقایع نگاری و بازگویی شرایط زندانهای هر دو رژیم نیست. این کتاب واقعیات زندان‌ها را مورد تحلیل علمی قرار می‌دهد. تحلیلی که شرایط زندانها را در رابطه با سطح مبارزه طبقاتی جاری در کشور دیده و بر این باور است که بدون شناخت علمی ماهیت طبقاتی هر دو رژیم شاه و خمینی و میزان و وابستگی آنها به امپریالیسم جهانی و در نظر گرفتن پایگاه اجتماعی آنها نمی‌توان به درک آنچه در زندانها گذشت نزدیک شد. بالاخره این کتاب در اساس یک تحلیل همه جانبه علمی از شرایط زندانهای جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ بدست می‌دهد.

در کتاب در جدال با خاموشی، خواننده همچنین گوشه‌هایی از مقاومت شکوهمند نیروهای انقلابی و کمونیست و همه آزادیخواهان در شرایط جنایت بار زندانهای جمهوری اسلامی را با مثال‌های زنده و عینی می‌بیند. با توجه به حجم بالای کتاب باید و می‌توان خیلی بیشتر در مورد این اثر نوشت. اما فکر می‌کنم که همین حد هم کافی باشد تا کسانی را که خواهان مطالعه یک اثر تحقیقی و پی بردن به چگونگی تحلیل شرایط زندانهای جمهوری اسلامی هستند، با این کتاب آشنا کند. من خواندن این اثر تحلیلی - تحقیقی را به همه شما خوانندگان این مطلب پیشنهاد می‌کنم.

شکنجه زندانیان سیاسی نیاز داشت که بدون شک از آنچه در دوره جمهوری اسلامی و مشخصاً در سال‌های ۶۰ در پیش گرفته شد، متفاوت بود." (صفحه ۵۶) این گونه نگاه به مسائل وسعت دیدگاه نویسنده را نسبت به کاربرد ابزارهای سرکوب در شرایط مختلف توسط سیستمهای سرمایه‌داری را می‌رساند.

نویسنده پیشگویی نمی‌کند، حدس و گمان هم نمی‌زند، او واقعیتهای موجود و قابل دسترس را مورد کنکاش قرار می‌دهد، و در همین مقایسه به سطح مبارزه، حد درگیری توده‌ها در مبارزه، میزان خشم انقلابی زحمتکشان جامعه و شناخت آنها از دشمن اصلی اشاره میکند و به اندازه کافی شواهد ارائه می‌دهد تا خواننده خود علت این یا آن رویداد در جامعه مورد بحث را دریابد. در "در جدال با خاموشی" مطرح می‌شود: "با رجوع به سال‌های ۶۰، شرایط مبارزاتی خاصی را در جامعه ایران حکمفرما می‌بینیم. در این سالها رژیم حاکم (جمهوری اسلامی)، برای انجام وظایف ضدانقلابی خود با شرایط به مراتب دشوارتری از رژیم شاه در سال‌های ۵۰ مواجه بود. در این دوره یک جنبش توده‌ای، آنهم جنبش توده‌های تازه انقلاب کرده، توده‌های سرشار از روحیه مبارزه جویانه و دارای اعتماد به نفس، در جامعه جاری بود و رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی که به نام توده‌ها، قدرت سیاسی را به دست گرفته بود، حال می‌بایست این جنبش را سرکوب نموده و شرایط را مجدداً برای غارت ثروت‌های ایران توسط امپریالیست‌ها و استثمار وحشیانه کارگران و زحمتکشان ما توسط سرمایه‌داران زالو صفت، فراهم نماید - به سخن دیگر "نظم و امنیت" دلخواه سرمایه‌داران که توسط توده‌های انقلابی به هم خورده بود را مجدداً در جامعه برقرار سازد. بالطبع درهم شکستن روحیه قوی مبارزاتی توده‌های سال ۶۰ - توده‌های شجاع و جسوری که پس از سرنگونی رژیم شاه و کسب این پیروزی، با قاطعیت خواهان تحقق خواست‌های انقلابی خویش بوده و تسلیم و تمکین را نمی‌پذیرفتند - وحشی‌گری‌ها و خشونت‌هایی را می‌طلبید که می‌بایست به مراتب از دوره شاه بربرمنشانه تر باشد." (صفحه ۶۲) (تمام تأکیدها از خود کتاب است)

این موضوع از جانب نویسنده پیگیری شده و در بحث "شیوه‌ها و وسایل شکنجه بدور از هاله ایدئولوژیکی - مذهبی" (صفحه ۹۳) وی کوشش کرده است که مسئله شکنجه را به عنوان معیاری که حدت مبارزه طبقاتی و پتانسیل انقلابی توده‌ها و وسعت توده‌ای بودن شرایط مبارزه ... را در جامعه نشان میدهد، توضیح دهد. در این بخش روی این عامل اصلی، که وسعت و گسترش سطح انقلابیگری توده‌ها است که تعیین میکند که شکنجه نیز در چه سطحی در زندانها جاری باشد، تأکید شده و نشان داده شده است که این عوامل و نه درجه دوری و یا نزدیکی به دین و مذهب و حد وابستگی حکومت‌ها به مذهب تعیین کننده شکنجه و حد آن می‌باشد.

زمانیکه نویسنده شکنجه در رژیم سرمایه‌داری شاه را توضیح داده و به شرایط زندانهای جمهوری اسلامی می‌پردازد بر خلاف بسیاری از توجیه‌گران، درجه شکنجه و حتی توابع شدن برخی از زندانیان را با دیدی ایده‌آلستی به مذهبی بودن جمهوری اسلامی و ایدئولوژی اسلامی رژیم گره نمی‌زند، بلکه آنرا ناشی از حدت مبارزه طبقاتی جاری در کشور دانسته و به تلاش مرگ و زندگی جمهوری اسلامی جهت حفظ نظام ظالمانه موجود و حراست از وابستگی حکومت سرمایه‌داری ایران به امپریالیسم جهانی و خطراتی که انقلاب توده‌ها این سیستم را با آن مواجه ساخته، ارزیابی کرده و به این وسیله خط بطلانی به آن دیدگاه‌هایی می‌کشد که جز این می‌اندیشند و جز این جلوه می‌دهند.

شفافیت دادن به این بحث از نظر نویسنده حائز اهمیت است و به همین دلیل مینویسد: "به جهت آن که بتوانیم رویدادهای واقعی در زندان‌های دهه ۶۰ را بدور از تحلیل‌های غیر واقعی و ایده‌آلستی که اغلب با تکیه به مذهب روندهای عینی را توضیح می‌دهند بررسی نموده و آن رویدادها را با واقع بینی مورد برخورد قرار دهیم، و به جهت آن که مذهبی بودن رژیم کنونی حاکم بر ایران باعث نشود که ما به جای بررسی واقعیت‌ها با دید ماتریالیستی و کوشش در کشف دلایل مادی و واقعی عملکردهای خونبار جمهوری اسلامی بر علیه مردم، به خطا، هاله‌ای مذهبی به دور واقعیت‌ها بکشیم و بالاخره به خاطر آن که نقطه عزیمت خود را در تحلیل مسایل از واقعیت آغاز کنیم و نه

ستون آزاد

نزدیکی فرانسه به آمریکا،

تا چه اندازه واقعی است؟

فرشاد بهرنگی

حاصله از آن قطعاً می‌توانست پیامدهای ناخوش آیندی برای خانم مرکل و حزبش در عرصه سیاسی این کشور رقم بزند، دولت آلمان نیز کم کم با سیاستهای آمریکا در رابطه با ایران فاصله گرفت. از هیچ تلاشی فرو گذاری نکرد. بنابراین نزدیکی فرانسه با آمریکا را با در نظر گرفتن مجموعه منافع این کشور در منطقه باید در نظر گرفت.

سیاست کنونی آمریکا در رابطه با ایران را باید با در نظر گرفتن مشکلاتی که دولت جورج بوش بطور کلی با آنها روبروست، مورد بررسی قرار داد: با در نظر گرفتن مشکلاتی که هم اکنون دولت آمریکا در عراق با آن دست به گریبان است، عدم محبوبیت چهره آمریکا در انظار جهانی، اختلافات غیر قابل کتمان با روسیه، عدم داشتن متحدی نیرومند که در عرصه بین المللی بتواند روی آن حساب کند و در صورت حمله نظامی به ایران با آنزوی سیاسی کشانده شدن دولت آمریکا جلوگیری کند (نقشی که در جریان بحمله به عراق به عهده انگلیس بود)، و از همه مهمتر عدم داشتن یک رهبری نیرومند در داخل کشور، سیاستمداران آمریکایی را بدانجا کشانده است که فعلاً در این مرحله به محدود کردن بازارهای دیگر رقبا خود در ایران بسنده کنند. رقبایی که بارها به آمریکا در توسل جستجو می کنند. رقبایی که بارها به ایران هشدار داده اند. و تلاش نمودند که به وی بفهمانند ایران با عراق "تفاوت" دارد. در چنین شرایطی است که دولت آمریکا فعلاً سیاستهای خود را با وضع قطعنامه از سوی شورای امنیت سازمان ملل و وضع قوانین از سوی مجلس قانونگذاری خود و تحریم و مجازات شرکتی که با ایران بیش از ۲۰ میلیون دلار قرارداد تجاری می بندند، به پیش می برد. اگر در این راه فرانسه نیز می خواهد این جاده را برای آمریکا هموار کند، به این امید که منافع دراز مدت خود را در ایران در امان نگاه بدارد، آمریکا تا جاییکه بشود از فرانسه استفاده خواهد کرد تا شکاف میان دول اروپایی را افزایش دهد. اما این امر واقعیت شکاف بیشتر روابط اروپا با آمریکا بر سر خاورمیانه و ایران را تغییر نمی دهد. شاید هراس از عواقب تشدید هر چه بیشتر این شکاف و بالا گرفتن تب جنگ باعث شده که وزیر خارجه فرانسه کوشش متحدین اروپایی اش را به کوتاه آمدن در برابر منافع آمریکا در ایران فرا بخواند و هشدار دهد که در غیر اینصورت: "جهان باید خود را برای بدترین حالت با ایران، که جنگ است آماده کند".

زیرنویس ها:

(۱) در اینجا باید این نکته را نیز اذعان نمود که در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۰۸، این احتمال که نماینده ای از سوی حزب دمکرات متصدی پست ریاست جمهوری گردد، بسیار است و همین احتمال قوی باعث شده تا گوردون براون موقعیت خود و حزبش را فدای رابطه حسنه با جورج بوش و سیاستهای نئومحافظه گران آمریکایی نکند. آنهم در شرایطی که همکاران نزدیک سیاسی جورج بوش در حال کناره گرفتن از مقامهای خود بوده و آقای "رنیس جمهور" را "تنها" گذاشته اند.

(۲) هرچند که وی مدتی بعد تحت فشار افکار عمومی، مطبوعات و سیاستمداران قدیمی فرانسه، از موضع خود عقب نشینی کرده و مطبوعات را مقصر بدفهمی از گفته هایش کرد. اما، همچنان محافل سیاسی و مطبوعات، انکار کوشش را جدی نگرفته اند. و موضع گیریهای بعدی وی، در راستای تحریمهای شدیدتر ایران و اینکه تحریمهای تاکتونی تأثیر چندانی نداشته است، محافل سیاسی را بیشتر متقاعد نمود که دولت سارکوزی گرایشهای شدیدتری علیه ایران در همسویی با دولت آمریکا به خرج می دهد.

حزب راستگرای سیلیویو برلوسکونی، "فورزا ایتالیا"، در انتخابات آوریل سال ۲۰۰۶ و پیروزی ائتلاف چپ میانه، موسوم به "اتحاد درخت زیتون" به رهبری رومانو پرودی، چرخش سیاسی دولت جدید بر علیه مواضع جنگ طلبانه آمریکا در خاورمیانه را آشکار ساخت. اسپانیا نیز بعد از پیروزی حزب "سوسیالیست" این کشور به رهبری "خوزه لویز رودریگز زاپاترو" در انتخابات ماه مارس سال ۲۰۰۴، و شکست حزب محافظه کار آن کشور به رهبری "خوزه ماریا ازنار"، با اقدام به بیرون کشیدن کامل نیروهای نظامی اش از عراق، صراحتاً با سیاستهای جنگی آمریکا فاصله گرفت. بنابراین بی جهت نیست که "خاویر سولانا"، به عنوان رییس سیاست خارجی اتحادیه اروپا با درخواست فرانسه برای اعمال تحریمهای تجاری جدید بر ضد ایران مخالفت می نماید. از آنجائیکه موضعگیری وی میبایست بازتاب موضعگیری اکثریت دولتهای (قدرتمند) این اتحادیه باشد، این موضعگیری، به روشنی بیانگر سیاست اکثر دول قدرتمند اروپا در قبال مواضع آمریکا به خصوص در رابطه با ایران می باشد.

امریالیسم فرانسه همواره بخاطر اختلاف منافع اش در اقصی نقاط دنیا خصوصاً آفریقا، با آمریکا و انگلیس در تضاد بسر میرود. این واقعیت چه در دوران صدارت میتران از حزب "سوسیالیستها" و چه در دوران ژاک شیراک که نسبت به دولت میتران، دولتی راست تر قلمداد می گردید، همواره شاخص روابط این کشور با دو کشور دیگر بوده است. این اختلاف حتی اندکی قبل از حمله نظامی آمریکا، انگلیس و دیگر متحدان ریز و درشت به عراق در سال ۲۰۰۳، خود را بار دیگر در صحنه بین المللی نشان داد. در تلویزیونها شاهد آن بودیم که فروشگاههای آمریکا محصولات فرانسه بخصوص شرابهای آن را تحریم کرده و بطریهای شراب این کشور را از قفسه ها بیرون کشیده و در خیابانها خالی می کردند. امری که اگر فقط جنبه تبلیغی سیاسی آن را در نظر بگیریم، و نه حتی بعد اقتصادی آنرا، بیانگر اختلاف واقعی و رشد یابنده آنها برای تأمین منافع اقتصادی اشان می باشد. این اختلافات بر سر منافع تنها به امور ایران و یا خاورمیانه خلاصه نمی شود. بلکه دست اندازی آمریکا به منافع فرانسه در کشورهای آفریقایی و به چالش کشاندن آن، مبین اختلافات عمیقی است که با بروی کار آمدن دولت آقای سارکوزی، یکشبه حل نمی گردد. گرچه با ریاست جمهوری سارکوزی خیلی از محافل سیاسی آشکارا از نزدیکی وی به دولت آمریکا خبر داده اند. سارکوزی با گذراندن تعطیلات سالانه اش در آمریکا که طی آن دو روزی هم مهمان خصوصی جرج دبلیو بوش و پدرش بود، اضافه بر آن، ایراد سخنرانیهای غرا بر علیه "ایران هسته ای"، و "عدم تحمل" اش برای دیدن ایرانی که صاحب "بمب اتمی" است، گمانه زنیهای فوق را تقویت و شدت بخشید. و متعاقباً تهدید برنارد کوشنر، وزیر امور خارجه دولت سارکوزی، مبنی بر این که جهان باید خود را برای بدترین حالت با ایران، که جنگ است آماده کند، همه مبین این است که انگار فرانسه در سیاست خارجی خود دچار چرخشی به سوی سیاستهای نئو محافظه کاران آمریکایی شده است. و این امر به این تصور دامن

با عمیق تر شدن اختلاف نظر بین جناحهای مختلف امریالیستی در رابطه با منافع اشان در ایران، بحث و جدل در رابطه با "برنامه هسته ای" ایران وارد مرحله جدیدی گشته است. از وجه مشخصه های این مرحله همانا بازتاب این اختلاف نظرها در رویکرد جدید فرانسه نسبت به مناقشات هسته ای ایران با غرب است. بعد از انتخابات فرانسه روی کار آمدن دولت سارکوزی، این تغییرات در رسانه های جهانی با موضعگیریهای نزدیک دولت جدید فرانسه با دولت جورج بوش در رابطه با شدت بخشیدن به تحریمهای اقتصادی ایران - حتی خارج از چارچوب مصوبات شورای امنیت سازمان ملل - نمود یافته است. در این میان هیأت حاکمه آمریکا ضمن اینکه "همواره بر راه حل دیپلماتیک"، "تأکید" می ورزد اما هرگز از تأکید بر این امر که دولت آمریکا "هیچ گزینه ای" را رد نمی کند باز نمانده است. دولت آمریکا در حالیکه از موضع نزدیک دولت جدید فرانسه شادمان است و خود را برای ارائه پیش نویس قطعنامه سوم تحریم اقتصادی ایران از سوی شورای امنیت سازمان ملل آماده میسازد، همزمان خارج از چارچوب شورای امنیت به خاطر اعمال فشار اقتصادی بیشتر علیه جمهوری اسلامی به وضع قوانین ریز و درشتی از سوی مجلس قانونگذاری خود اقدام نموده که عملاً رقبای اقتصادی وی را تحت فشار قرار می دهد. در چنین اوضاعی ضرورت دارد تا با بررسی هرچند مختصر وقایع و رویدادهایی که تاکنون اتفاق افتاده است، ببینیم تا چه اندازه شکل گیری گرایشهای جدید، صدای طبل جنگ را که از قبل نیز به گوش می رسید بلندتر نموده است؟

گوردون براون رهبر دولت جدید انگلیس که شاهد مخالفت بخش قابل ملاحظه ای از سیاستمداران و قانونگذاران انگلیس، و حتی بخش وسیعی از اعضای حزب "کارگر" و همچنین مردم، با سیاستهای تونی بلر در رابطه با حمله به عراق و روابط نزدیکش به آمریکا و خصوصاً جرج بوش، بوده است، برای حفظ موقعیت خود و تضمین موقعیت برتر در انتخابات آینده، آهسته، اما پیوسته از سیاستهای آمریکا در رابطه با عراق و ایران فاصله گرفت. تا جایی که حجم نیروهای نظامی انگلیس در عراق را به ۵۰۰۰ نفر تقلیل داده و از شهر بصره به فرودگاه آن شهر عقب نشینی نمود و امور منطقه را به دولت عراق واگذار کرد. (تعداد نیروهای نظامی انگلیس در زمان حمله به عراق ۴۵۰۰۰ نفر بوده است) این در حالی است که دولت گوردون براون، در رابطه با جمهوری اسلامی، می کوشد تا از تشدید اختلافات موجود جلوگیری کند. این تغییر سیاست تنها منحصر به دولت فعلی انگلیس نیست. آنجلا مرکل، صدر اعظم آلمان، وقتی به قدرت رسید، سخنرانیهای تند و تیزی بر علیه جمهوری اسلامی ایراد می کرد و وزیر امور خارجه اش، فرانک والتر اشتاین مایر، مرتباً دولت ایران را به خاطر بلند پروازیهای هسته ای اش، سرزنش می نمود. اما هنگامی که شرکتیهای تولیدی، تجاری و بانکهای آن، خصوصاً "دویچه بانک" که روابط اقتصادی حسنه و پر منفعتی با ایران داشته اند مورد فشار اقتصادی آمریکا قرار گرفتند، که نتایج

مبارزه با اپورتونیزم از مبارزه با امریالیسم جدا نیست!

"صندوق بین المللی پول"، "بانک جهانی"، ارگان های بسط و تداوم نظام سرمایه داری در جهان!

در اواخر دوران جنگ دوم جهانی و در زمان ریاست جمهوری فرانکلین روزولت در آمریکا، آن زمانی که هنوز از خرابی ها و خاکستر آتش سوزی های شهر های اروپا دود بلند می شد، امپریالیسم تازه نفس آمریکا که از قدرت اقتصادی و نظامی اش بر خود میباید، در جهت تثبیت سرکرده گی خود بر رقبا خسته و بی رمق اروپایی اش، دو ارگان به نام های "صندوق بین المللی پول" یا "ای ام اف" و "بانک بین المللی ترمیم و توسعه" که بعد ها به "بانک جهانی" مشهور شد، پایه ریزی کرد.

سازمان دهندگان این نهاد ها نیت واقعی خود که بسط و تداوم نظام سرمایه داری در سراسر کشور های جهان و حفظ سرکرده گی آمریکا بود را تحت عناوین "بشر دوستانه" و "خیرخواهانه" ای همچون مساعدت در توسعه اقتصادی کشور ها، کمک به بهبود شرایط زندگی مردم آن کشورها و در زیر پرچم به اصطلاح "مبارزه با فقر و بیکاری" پنهان میکردند. در واقع سه وظیفه اصلی تعیین شده برای "صندوق بین المللی پول"، ۱- شناسایی آثار جانبی سیاست های اقتصادی کشورها بر یکدیگر و جلب همکاری های چند جانبه آن کشور ها، ۲- کمک در جهت گذار از بحران های اقتصادی که دامن گیر آن کشورها می شوند، و بالاخره ۳- مقابله با نابرابری های تجاری در عرصه های اقتصادی، چیزی به جز رفع محدودیت های مربوط به مبادله و برداشتن موانع از سر راه تجارت برای باز کردن دروازه های اقتصاد کشور ها به روی سرمایه گذاری های مستقیم خارجی و تثبیت نقش دلار به مثابه وسیله مبادله اصلی نبوده است. در سال ۱۹۴۴ در "برتون وودز" ایالت "نیوهمپشایر" آمریکا، دو نهاد جهانی امپریالیستی یعنی "صندوق بین المللی پول" و "بانک جهانی" طراحی شدند. یک سال و نیم بعد یعنی در ۲۷ دسامبر سال ۱۹۴۵ "صندوق بین المللی پول" طراحی اساننامه سازمانی آن با عضویت ۴۵ کشور که شامل ایران هم بود، شروع به کار کرد. "صندوق بین المللی پول" و "بانک جهانی" در واقع نقش مکمل یکدیگر را بازی میکنند. برای گرفتن وام های اسارت بار از "بانک جهانی"، عضویت کشور وام گیرنده در "صندوق بین المللی پول" ضروری می باشد. تعداد اعضا این دو سازمان (به غیر از کره شمالی و کوبا و چند کشور گمنام و کوچک از قبیل اندورا، تووالو، لیختن اشتاین، موناکو و نارو) تاکنون به ۱۸۵ کشور رسیده است. فلسطین، جمهوری صحرا و تابوان از دیگر کشورهای هستند که تا به حال به عضویت این دو سازمان درنیامده اند. در سال گذشته هم بولیوی و هم ونزوئلا تهدید به ترک عضویت از این دو سازمان کردند. لازم به یاد آوری است که بعد از سرنگونی رژیم منغور پهلوی در سال ۱۹۷۹، رئیس بانک مرکزی جمهوری اسلامی به مثابه رزمی وابسته به امپریالیسم، همواره در احلاس های "صندوق بین المللی پول" که مرکز آن در شهر واشینگتن آمریکا قرار دارد، شرکت کرده است. جمهوری اسلامی بنا بر ضوابط پیچیده این صندوق کمتر از یک درصد یعنی فقط ۰/۶۹٪ حق رای دارد.

"صندوق بین المللی پول" به کمک چندین هزار کارمندان تخبه اقتصاددان خود که از ملیت های مختلف هستند، توسط متخصصین بازرگانی و امور اداری، حساب داران و کارشناسان بودجه و برنامه ریزان پروژه های اقتصادی، از شرایط اقتصادی هر کشوری گزارش تهیه کرده تا در دسترس آن دسته از شرکت ها و کمپانی هایی که علاقمند به سرمایه گذاری در آن کشور ها هستند قرار بگیرد. همچنین این صندوق با گذاشتن "شرایط استفاده" از وامی که به عنوان قرض به کشور ها داده میشود در واقع اقتصاد آن کشور ها و در این راستا مردم آن کشور ها را به اسارت و بردگی خود در می آورد. البته نباید فراموش کرد که همه وام های داده شده با در مد نظر داشتن "سود هر چه بیشتر" و ازدیاد "نرخ بهره" که عملا به قیمت نابود کردن همه منابع و امکانات اقتصادی و حتی طبیعی آن کشور ها ختم می شود به کشور محتاج داده می شود. برای حفظ و رشد نظام سرمایه داری و در خدمت به منافع سرمایه داران، "صندوق بین المللی پول" کشور ها را مجبور به گذاشتن یک سری قوانین داخلی نموده که عمدتا مبتنی بر کاهش نقش دولت در اقتصاد است. رهنمود صریح صندوق و اصرار در خصوص سازی صنایع دولتی، آموزش و پرورش، خدمات اجتماعی، شرکت های مخابراتی، حمل و نقل و ترابری، سیستم راه آهن، بهداشت و بهداشت، در خدمت به شرکت های چند ملیتی می باشد. در واقع رهنمود های "بانک جهانی" و "صندوق بین المللی پول" در بالا بردن میزان بازدهی سود از وجوه قرض گرفته شده هر کجا که پیاده شده جز نابودی هر گونه امکان خود کفائی و همچنین نابودی اقتصاد های کوچک محلی و ایجاد نا امنی در محیط کار و نابودی و آلوده کردن محیط زیست با مواد مضر صنعتی نتیجه دیگری نداشته است. روشن است که همه این نتایج در راستای منافع کمپانی های بزرگ بین المللی که به اشکال مختلف بر بازارهای جهانی سلطه دارند می باشد.

یکی از مواردی که همواره در صدر شرایط دریافت وام از "صندوق بین المللی پول" قرار داشته است مسئله خصوصی سازی منابع آب می باشد که به کنترل قیمت های محصولات کشاورزی در کشور های آسیایی و آفریقایی و همچنین گران شدن آب

در زمان جنگ دوم جهانی و در زمان ریاست جمهوری فرانکلین روزولت در آمریکا، آن زمانی که هنوز از خرابی ها و خاکستر آتش سوزی های شهر های اروپا دود بلند می شد، امپریالیسم تازه نفس آمریکا که از قدرت اقتصادی و نظامی اش بر خود میباید، در جهت تثبیت سرکرده گی خود بر رقبا خسته و بی رمق اروپایی اش، دو ارگان به نام های "صندوق بین المللی پول" یا "ای ام اف" و "بانک بین المللی ترمیم و توسعه" که بعد ها به "بانک جهانی" مشهور شد، پایه ریزی کرد.

سازمان دهندگان این نهاد ها نیت واقعی خود که بسط و تداوم نظام سرمایه داری در سراسر کشور های جهان و حفظ سرکرده گی آمریکا بود را تحت عناوین "بشر دوستانه" و "خیرخواهانه" ای همچون مساعدت در توسعه اقتصادی کشور ها، کمک به بهبود شرایط زندگی مردم آن کشورها و در زیر پرچم به اصطلاح "مبارزه با فقر و بیکاری" پنهان میکردند. در واقع سه وظیفه اصلی تعیین شده برای "صندوق بین المللی پول"، ۱- شناسایی آثار جانبی سیاست های اقتصادی کشورها بر یکدیگر و جلب همکاری های چند جانبه آن کشور ها، ۲- کمک در جهت گذار از بحران های اقتصادی که دامن گیر آن کشورها می شوند، و بالاخره ۳- مقابله با نابرابری های تجاری در عرصه های اقتصادی، چیزی به جز رفع محدودیت های مربوط به مبادله و برداشتن موانع از سر راه تجارت برای باز کردن دروازه های اقتصاد کشور ها به روی سرمایه گذاری های مستقیم خارجی و تثبیت نقش دلار به مثابه وسیله مبادله اصلی نبوده است. در سال ۱۹۴۴ در "برتون وودز" ایالت "نیوهمپشایر" آمریکا، دو نهاد جهانی امپریالیستی یعنی "صندوق بین المللی پول" و "بانک جهانی" طراحی شدند. یک سال و نیم بعد یعنی در ۲۷ دسامبر سال ۱۹۴۵ "صندوق بین المللی پول" طراحی اساننامه سازمانی آن با عضویت ۴۵ کشور که شامل ایران هم بود، شروع به کار کرد. "صندوق بین المللی پول" و "بانک جهانی" در واقع نقش مکمل یکدیگر را بازی میکنند. برای گرفتن وام های اسارت بار از "بانک جهانی"، عضویت کشور وام گیرنده در "صندوق بین المللی پول" ضروری می باشد. تعداد اعضا این دو سازمان (به غیر از کره شمالی و کوبا و چند کشور گمنام و کوچک از قبیل اندورا، تووالو، لیختن اشتاین، موناکو و نارو) تاکنون به ۱۸۵ کشور رسیده است. فلسطین، جمهوری صحرا و تابوان از دیگر کشورهای هستند که تا به حال به عضویت این دو سازمان درنیامده اند. در سال گذشته هم بولیوی و هم ونزوئلا تهدید به ترک عضویت از این دو سازمان کردند. لازم به یاد آوری است که بعد از سرنگونی رژیم منغور پهلوی در سال ۱۹۷۹، رئیس بانک مرکزی جمهوری اسلامی به مثابه رزمی وابسته به امپریالیسم، همواره در احلاس های "صندوق بین المللی پول" که مرکز آن در شهر واشینگتن آمریکا قرار دارد، شرکت کرده است. جمهوری اسلامی بنا بر ضوابط پیچیده این صندوق کمتر از یک درصد یعنی فقط ۰/۶۹٪ حق رای دارد.

یکی از تحولاتی که در جهان پس از جنگ دوم جهانی رخ داد تغییر "استعمار کهن" به "استعمار نو" بود. تا قبل از جنگ جهانی دوم شکل اصلی استعمار، لشکر کشی نظامی، پیاده کردن سرباز و حکومت بر مردم بومی آن کشور ها و غارت و جپاول با سرکوب عربان بود که عملا در مقابل خیزش های بزرگ ضد استعماری مجبور به عقب نشینی شده بود و به همین دلیل هم پس از جنگ و تضعیف کشور های استعماری قدیمی الزاما جای خود را به "نو استعماری" داد تا کماکان غارت و جپاولگری از معادن و منابع زیر زمینی گرفته تا نیروی کار ارزان کشورهای تحت سلطه بر جای خود باقی بماند اما فقط صورت قضیه تغییر کند. حال این غارتگری اساسا بوسیله دولتهای بومی وابسته و از طریق نفوذ سرمایه و ایجاد وابستگی تنگاتنگ اقتصادی پیش می رفت که فاتح اصلی جنگ جهانی دوم یعنی آمریکا پرچم دار آن بود. امپریالیسم تازه نفس آمریکا با شرم قوی بورژوازی اش در این راستا دو نهاد جهانی فوق الذکر و بعد ها هم در سال ۱۹۹۵ "سازمان تجارت جهانی" یا "دبلیو تی او" را بنیان گذاری کرد. سرمایه دارانی که در "برتون وودز" نیوهمپشایر به دور هم گرد آمده بودند به منظور جلوگیری از پیدایش افت های سریع و مخرب در خرید و فروش سهام که منجر به فرو پاشی بافت های اقتصادی یک کشور و در نتیجه سقوط دولت ها و بی ارزش شدن پول و ارز آن کشور ها میشود، برای سازمان "صندوق بین المللی پول" نقش دکتری که از وقوع حوادث نامطلوب اقتصادی باید جلوگیری کرده و نقش کنترل کننده داشته باشد قائل شدند. در واقع مبارزه با عوارض ناشی از این افت های شدید که باعث نزول سودآوری و نرخ بهره، و از بین رفتن سریع سرمایه ها و در نتیجه گسترش "نابسامانی" های اقتصادی و اجتماعی می شوند از وظایف این نهاد ها تلقی میشود. نابسامانیهایی که در کشورهای وابسته به سرمایه داری، پتانسیل انقلابات ضد استعماری را در خود حمل میکنند و در کشورهای مترویل، سود آوری سرمایه را برای مدتها به عقب می اندازند. چرا که در واقعیت آن ها تجربه سقوط بورس و سهام در سال ۱۹۲۹ در آمریکا و خودکشی سرمایه دارانی که یک شبه همه دارایی خود را که از خرید و فروش املاک و معاملات ارضی و معامله در بورس و در واقع از "ارزش اضافه" کار کارگران به دست آورده بودند را از نزدیک دیده بودند. و دیده بودند که برخی از آنها چگونه خود را آسمان خراش ها به پائین پرتاب می کردند.

نقش "صندوق بین المللی پول" و "بانک جهانی" حفظ، بسط و تداوم نظام سرمایه داری در سراسر کشور هاست. بودجه این دو سازمان از حق عضویت های کلان کشورهای عضو، تأمین شده و مدیریت و حق رای اعضا بر حسب معادلات پیچیده ای تعیین می شود که خللی به جایگاه اقتصادی کشورهای امپریالیستی مترویل با سایر کشورهای وارد نسازد. آمریکا، ژاپن، آلمان، فرانسه و انگلستان جزء هیئت مدیره دائم "صندوق بین المللی پول" می باشند. رئیس "صندوق بین المللی پول" در نشست های سالانه "جی - هشت" که از تجمع رهبران کشورهای امپریالیستی آمریکا، ژاپن، آلمان، فرانسه، انگلستان، کانادا، ایتالیا و اخیرا روسیه تشکیل می شود، شرکت کرده و گزارشی از اوضاع اقتصادی جهان در اختیار آنان قرار می دهد.

در سال های بعد از جنگ دوم جهانی، کشورهای اروپایی و ژاپن از زمره کشورهای هابی بودند که از وام های کلان این دو ارگان برای ساختن اقتصاد های جنگ زده خود استفاده کردند. اما در

کشتار کودکان، یکی از نتایج

ناگزیر اشغال افغانستان!

تهیه و تنظیم: نادر ثانی

چندی پیش موسسه آمریکایی سنجش افکار عمومی

مرکز تحقیقات پیو " Pew Research Center

" آماری را که با مراجعه به مردم در ۲۷ کشور جهان در مورد اوضاع افغانستان تهیه کرده است منتشر نمود.

به موجب این گزارش ۶۳ درصد از مردم سوئد معتقدند که حمله به افغانستان و اشغال این کشور کاری

نادرست بوده و تنها ۱۴ درصد از این حمله دفاع می‌کنند. بر اساس این آمار گیری ۴۵ درصد سوال

شوندگان معتقدند که نیروهای ایالات متحده و سایر کشورها (سوئد هم یکی از کشورهایی است که در این

اشغال شرکت دارد) باید هر چه زودتر افغانستان را ترک کنند و ۳۴ درصد معتقدند که نیروهای نظامی این کشور

ها باید تا آرام شدن اوضاع در افغانستان در این کشور باقی بمانند. سخت‌ترین مخالفت در مقابل این اشغال از

فلسطین به گوش می‌خورد. به موجب آرای ارائه‌شده در این نظرسنجی ۸۹ درصد از فلسطینی‌ها (مردمی که خود

طعم اشغال را هر روز با گوشت و پوست خود حس می‌کنند) معتقدند که نیروهای اشغالگر باید هر چه

زودتر افغانستان را ترک کنند و تنها ۳ درصد معتقدند که نیروها خارجی ضروری است که تا آرام شدن کشور

در آنجا بمانند. مردم پاکستان و آرژانتین نیز نظری همسان توده‌های فلسطینی داشته و تنها ۳ درصد از آنان

خواهان حضور طولانی‌تر نیروهای متجاوز بوده‌اند. بر عکس این کشورها در ایالات متحده آمریکا، انگلستان،

اسرائیل، غنا، کنیا و نیجریه تعداد افرادی که معتقدند نیروهای خارجی باید مدت بیشتری در افغانستان بمانند

بیشتر از تعداد افرادی بوده که خواهان خروج سریع و بدون قید و شرط متجاوزان از افغانستان می‌باشند.

مسئله اشغال افغانستان و ضرورت خروج نیروهای اشغالگر در شرایطی هر روز با وسعت بیشتری در میان مردم جهان مطرح می‌شود که به دنبال شدت یابی

کشتار مردم بیگناه افغانستان بوسیله ارتش آمریکا "حمید کرازی"، کارگزار معلوم الحال آمریکائیه در این

کشور اعتراف نمود که نیروهای ایالات متحده آمریکا و ناتو در افغانستان در خلال ۱۰ روز (در ماه

ژوئیه) حداقل ۹۰ نفر از شهروندان این کشور را به قتل رسانده‌اند.

این امر که کرازی با لحنی شدید از آنچه اربابانش انجام داده اند به شکایت بر خاسته خود از این واقعیت ناشی می‌شود که کرازی خوب می‌داند که در صورت سکوت، دیگر قادر به هیچ گونه فریبکاری در مقابل مردم افغانستان نخواهد بود.

جالب است که هنوز این گله گذاری تمام نشده بود (یعنی تنها ده روز پس از سخنان کرازی)، بار دیگر و

در حمله نظامی دیگری در استان "هیلمان"، در جنوب افغانستان، یورش که به وسیله سربازان انگلیسی به

انجام رسید تعداد زیادی از غیرنظامیان افغانی (که کودکان بخش بزرگی از آنان را تشکیل می‌دادند) جان

خود را از دست دادند. از آنجا که "هیچ پرچمی آفتدر بزرگ نیست که بتواند شرم کشتن کودکان را

پوشاند." (هاوارد زین)

خشم و نفرت از کشتار کودکان آنچنان بالا گرفت که حتی دولت دست نشانده نیز قادر به لاپوشانی آن نشد.

اعتراض مردم افغانستان نسبت به این جنایات آنچنان بالا گرفته که حتی "ولید خان" یکی از نمایندگان

دست‌نشانده این استان در مجلس افغانستان در طی گفتگویی با یکی از خبرنگاران روزنامه واشنگتن پست

"Washington Post" نسبت به امکان شورش مردم هشدار داد و گفت: "بیش از ۱۰۰ نفر جان خود

را از دست داده‌اند اما هیچیک از آنان از طالبان نبودند. فاصله طالبان از اینجا بسیار زیاد است. مردم از دولت

راضی نیستند. چنین کشتاری موجب خواهد شد که مردم بر علیه دولت شورش کنند."

این جنایات آنچنان خشم مردم را برانگیخته، که یکی از بستگان پادشاه سابق افغانستان و یکی از تجار بانفوذ این

کشور به نام "عبدالعلی سراج" نیز در مصاحبه‌ای با تلویزیون "الجزیره" در رابطه با اقدامات جنایتکارانه

ارتشهای متجاوز گفت: "آنها (منظور نیروهای اشغالگر است) انسانها را در نیمه‌شب از خانه‌هایشان بیرون

می‌کشند، روستاها را بمباران می‌کنند، انسانها را به قتل می‌رسانند و بعد می‌گویند "آه! ببخشید! اشتباه شد!" و

چنین جلوه می‌دهند که این قتلها مسائلی جانبی و بی‌اهمیت می‌باشد. آنها به بزرگترها احترام نمی‌گذارند.

..... وقتی آدم این چیزها را می‌بیند، وقتی آنها یکی پس از دیگری قوانین مورد قبول خودشان را زیر پا می

گذارند، در تعجب می‌مانم که چرا هنوز مردم افغانستان بر علیه متحدین اعلام جهاد نکرده‌اند."

"صندوق بین المللی پول"....

آشامیدنی در سراسر جهان منجر شده است.

"صندوق بین المللی پول" دولت‌ها را تشویق می‌کند تا با واگذاری امور اقتصادی خود به بخش خصوصی، از سوبسیدها و هزینه‌های دولتی خود کاسته و فضای هر چه بیشتری در اختیار بخش خصوصی و در واقع کمیانی‌های جهانی بگذارند. عموماً برآیند واقعی این شیوه‌های اقتصادی همان‌طور که در ایران دیده شد چیزی به جز ازدیاد تورم و تشدید فقر و بیکاری نبوده است.

آن چه در ایران به تاثیر از بند‌های مصوبه در اصل ۴۴ قانون اساسی در جهت خصوصی سازی اتفاق افتاده است این است که بنگاه‌های تولیدی دولتی به قیمت بسیار ارزان و به افساط طولانی مدت به سرمایه داران بانفوذ فروخته شده و مالکین جدید با تعویق پرداخت حقوق کارگران، و یا با فروش ماشین آلات آن کارخانه‌ها و فروش مواد اولیه آن در بازارهای سیاه و بالاخره با حیف و میل و دزدی از وام‌های کلان بانکی‌ای که در قبال ضمانت مالی از آن کارخانه‌ها به دست آورده اند عملاً آن کارخانه‌ها را بسته و به رشد بیکاری و فقر و گرسنگی افزوده اند. آن دسته از آن‌ها هم که سود آوری دراز مدت را به چاپیدن و چمدان بستن و خروج از کشور ترجیح می‌دهند، میدان را برای خود باز می‌بینند که با کاهش دست‌مزد‌ها و کشیدن شیره جان کارگران، سودهای چند صد برابر از سرمایه خود به دست آورند.

الزامات و شرایطی که "صندوق بین المللی پول" برای کشورهای وام‌گیرنده تعیین می‌کند، عملاً اقتصاد آن‌ها را با نابسامانیهای بیشتر که نتیجه‌ای جز فقر و فلاکت بیشتر، ازدیاد خیل عظیم بیکاران، بهره‌کشی از کار کودکان و استثمار بیرحمانه کارگران و زحمتکشان آن کشورها ندارد مواجه ساخته است. تازه این مسئله جدا از رشوه خواری‌ها و دزدی‌ها و فساد مالی دولت‌های کشورهای وام‌گیرنده از وام‌های اعطا شده می‌باشد. برنامه‌های "صندوق بین المللی پول" دولت‌ها را تشویق به مد نظر داشتن ازدیاد "سود نهایی" و چشم پوشی از ضررهای آنی و آتی آن برنامه‌های ضد مردمی میکند.

آثار و عواقب مخرب و ضد مردمی "صندوق بین المللی پول"، این هیولای امپریالیستی که بر روی کره زمین پنجه افکنده و شاخک‌های مکنده استثمارگرانه خود را به همه جای جهان گسترده است باردیگر ماهیت ضد مردمی و استثمارگرانه امپریالیسم را در مقابل چشم جهانیان قرار داده و به روشنی تمام، ضرورت مبارزه برای نابودی امپریالیسم را در مقابل دید همگان قرار می‌دهد. های امپریالیسم به همراه همه ارگان‌های سود خویانه و استثمارگرانه اش شرط‌رهنائی کارگران و توده‌های ستمدیده از فقر و فلاکت کنونی است امری که تنها در بستر انقلابات به رهبری طبقه کارگر کشورها در جهان جهت ساختن جوامع سوسیالیستی در آن کشورها میسر است.

تواب. پدیده ای نوظهور در زندان!

(قسمت نهم)

اشرف دهقانی

پیام فدائی: نوشته زیر، قسمت نهم بخشی از کتاب جدید رفیق اشرف دهقانی با نام "در جدال با خاموشی" (تحلیلی از زندانهای رژیم جمهوری اسلامی در دهه ۶۰) است. این اثر ارزشمند اخیراً در ۷۳۰ صفحه به چاپ رسیده و علاقه مندان می توانند آن را از طریق تماس با آدرس زیر تهیه نمایند.

darjedalbakhamooshi@yahoo.com

هویت‌زدانی رژیم از زندانی سیاسی را، در بندهای زبان در قزل‌حصار مشاهده کنیم: "بعضی شب‌ها که احساس دلنگی و یک‌نواختی به انسان فشار می‌آورد، دور هم جمع می‌شدیم و چند نغری که صدای خوبی داشتند آواز می‌خواندند... یکی از بچه‌ها آواز می‌خواند جاسوس اناقمان فوراً این موضوع را به دیگر تواب‌ها گزارش داد. یکباره، هياهوئی از راهرو شنیدیم؛ صدای "مرگ بر کمونیسم" گوش‌ها را کر می‌کرد. تواب‌ها علیه ما راهپیمایی گذاشته بودند... آنها منت‌های گره‌کرده خود را به طرف ما گرفته بودند و... بر خلاف سابق، حالا "مسئولیت‌های داخل بند از طرف دفتر- توابین مسئول بند و هر اتاق- تعیین می‌شد و دیگر آن شکل دموکراتیک و تعاون همگانی را نداشت... حتی خرید دو نغره به بهانه زندگی کمونی ممنوع شده... هیچکس حق نداشت لباس‌اش را به کسی هدیه کند... هرگونه ورزشی ممنوع... و مضحک این که نام "کارگری" حذف شده بود و عنوان خانه‌دار به کسی که کارهای روز را انجام می‌داد، داده شده بود...". (نقل از "حقیقت ساده"، دفتر اول، م. رها، صفحه ۹۱-۹۰ و ۱۲۰-۱۲۱)

وضعیت این دوره از زندان زنان در قزل‌حصار را که با وجود و عملکرد توابین ایجاد شده بود، یکی دیگر از زندانیان محبوس در قزل‌حصار که در آن زمان ۱۵ سال بیشتر نداشت، اینگونه توصیف می‌کند: "هواخوری یک ساعتی در روز بود که بچه‌ها قدم می‌زدند ولی حق نداشتند با هم باشند و هرکس برای خودش یک راهی را می‌رفت و بعد توابان خودشان اعلام می‌کردند که زمان هواخوری تمام شده و برگردید داخل، خوب، با وجود توابین و خرجین‌ها زندگی بسیار مشکل بود چون وقتی با کسی می‌نشستی و حرفی می‌زدی بعد از نیم ساعت دنیالت می‌آمدند و می‌پرسیدند با کی حرف زدی و راجع به چی. و اگر می‌گفتی من هیچ چیز نگفتم می‌گفتند خوب باید بروی بند ۸ پیش حاج آقا. آنوقت شما را تحویل حاج داود می‌دادند و اگر او نبود تحویل زیر دستش حاج احمد که هر دوی آنها موجوداتی بسیار کثیف بودند.

آنقدر کثیف که توی کلمات نمی‌شه کثیف‌بودن آنها را بیان کرد، تمام کلماتی که استفاده می‌کردند بسیار رکیک و بد بود...". (اززاده بندری)*

اگر با قدرت‌گیری جمهوری اسلامی از همان آغاز، اقلیت‌های مذهبی در ایران- از جمله ارمنی‌ها و بهائی‌ها- شدیداً تحت انواع ظلم و ستم و احقاق فرار گرفتند، اگر مثلاً بهائی‌ها در شیراز با حملات وحشیانه جریان سیاسی‌ساخته "حجتیه" نسبت به خود مواجه شده و به موهن‌ترین وضعی با آنها رفتار شد (V)، تعجب‌آور نیست که با قدرت‌گیری "تواب" در بندهای عمومی، افراد متعلق به نیروهای چپ و کمونیست نیز در زندان‌ها، "کافر" و "جنس" خوانده شوند و مورد اذیت و آزار و انواع برخورد‌های توهین‌آمیز قرار گیرند: "... آدمی که تا دیروز در کنارش بودی، وقتی از تو جدا می‌شد شروع می‌کرد به آب‌کشیدن لباس‌هایش... یعنی اینکه ما نجس بودیم و دقیقاً به عنوان یک سگ با ما رفتار می‌شد. اجازه نداشتیم با دیگران غذا بخوریم، ظرف‌هایمان را حق نداشتیم با دیگران بشوییم... در تمام مدت مورد فحاشی توابین بودیم که می‌گفتند: "از دست‌تان آب بکشید، نجسمان کردید!" ("حقیقت نه چندان ساده"، اعظم کرابی- منبع فوق‌الذکر)

چنین وضعی را در رابطه با زندانیان سیاسی مرد نیز برقرار کرده بودند. در عین حال در جهت از بین بردن اتحاد بین زندانیان، برنامه‌هایی پیاده می‌شد که توابین نقش اصلی را در پیشبرد آنها داشتند: "سه نگهبان تواب هم با وسایل خود وارد اتاق شدند تا در تمام بیست و چهار ساعت مواظب ما باشند، شب، قیل از شام "سعید" سرکرده‌ی گروه سه نفره‌ی نگهبان‌های تواب، همه‌ی ما را به سکوت دعوت کرد. در حالی که به کاغذی که در دستش بود نگاه می‌کرد این گونه آغاز کرد: از امشب من مسئول اتاق هستم. کسی حق خوردن غذا با کس دیگری رو نداره. هر کدوم جداگانه سهم نون‌تونو می‌گیرین. نونارو باید جداگانه توی به پلاستیک نگاه‌داری کنین. حق نشستن دو نفره روی به تخت رو ندارین. هیچ کسی حق نداره روی تخت کس دیگری بشینه. بیشتر از دو نفر اون هم به مدت ده دقیقه حق ندارین با هم حرف بزین. در هواخوری کسی با کسی قدم نمی‌زنه و صحبت نمی‌کنه، هرکس موظفه دمبانی خودشو زیر بالش بذاره". ("شب بخیر رفیق"، احمد موسوی، صفحه ۱۲۷)

تواب‌ها، زندانیان سیاسی مبارز و مقاوم را کتک و یا شلاق می‌زدند: "بند ۲ مجرد (بند ۶) قزل‌حصار، نمونه خاص و برجسته مقاومت زندانیان در برابر زندانیان در سال ۶۰ بود. جایی که توابی به نام حمید جعفری ملک‌کلاهی به نمایندگی از زندانیان حتی در مقطعی زندانیان را با تصمیم شخصی شلاق می‌زد. مقاومت و اعتراض بچه‌ها سبب شد او دیگر نتواند شلاق بزند. وی یک بار زنده یاد علی صدرایی را ۸۰ ضربه شلاق زد و نتوانست حتی یک بار صدای علی را بشنود. علی بعد از این که فهمید او تواب است و نه پاسدار به او گفت: اگر می‌دانستم توابی اجازه نمی‌دادم شلاق بزنی."

(تاریخ تابستان ۷۷ را هرگز فراموش نخواهد کرد)

هر چند در سال ۶۰، به نمونه‌هایی از این دست برمی‌خوریم که نمونه فوق یکی از آنها بود، اما این برخورد از سال ۶۱ به بعد یعنی پس از غلبه رژیم بر زندانیان سیاسی از طریق تواب‌ها، به صورت امری روزمره درآمد. نمونه زیر گویای روشن این واقعیت است: "من فکر می‌کنم کمتر زندانی‌ای باشد که حداقل یکبار توسط توابین مورد ضرب و شتم واقع نشده باشد. خود من که شاید نسبت به رفقای دیگرم رکورد کمتری در این زمینه داشته باشم، از دست توابین زیر کتک خورده‌ام: حسن قربانی، سیامک نوری، عزیز رامش (این هر سه به ترتیب مسئول بند ۱ واحد ۱ قزل‌حصار بودند. در ضمن، بچه‌ها به عزیز رامش، به خاطر ریش بلندش، ابویشمک می‌گفتند.) و احمد (معرف به احمد اصفهانی)، ناصر نودری، سعید خداجو، فتاح قادری، حسین (معرف به حسین مورچه‌خوار که متأسفانه از بس این اسم برای او بکار رفته تمامی زندانیان به این نام او را می‌شناسند و فامیلی او را فراموش کرده‌اند)، همایون (معروف به گالیور)، مشایخی و محمد آوندی (معروف به بازرس زاور) و ممد کبابی (این اسم به خاطر انحرافات اخلاقی این فرد تواب، از طرف زندانیان روی او گذاشته شده بود...).

از موارد فوق اجازه دهید تنها یک مورد را به صورت خاطره تعریف کنم: بهمن ۶۲ من در سلول ۱۸ بند یک واحد یک بودم. روز وفات فاطمه بود و جلسه شکستن و خرد شدن یکی از توابین (اگر اشتباه نکنم هما کلهر) از طریق بلندگوها پخش می‌شد. من روی تخت طبقه دوم (پشت به راهرو و تکیه داده به نرده‌های سلول) نشسته بودم و با خودم سرودی که زمزمه می‌کردم، بدون اینکه متوجه شوم که "محمد آوندی" پشت سرم و بین دو سلول ایستاده و گوش‌هایش را تیز کرده است که تشخیص دهد که من چه زمزمه می‌کنم. محمد آوندی، همان توابی بود که لقب "بازرس زاور" به او داده بودیم؛ وی پیکری ضدانقلابی و ویژه‌ای در خصوص اذیت و آزار زندانیان داشت. با اشاره یکی از بچه‌ها متوجه او شدم و به طرفش برگشتم. او بلافاصله پرسید: چه سرودی می‌خواندی؟ من گفتم سرود نمی‌خواندم. "بازرس زاور" رفت و پس از چند دقیقه با دو تواب دیگر (حسین مورچه‌خوار و همایون گالیور) برگشتند. من هم که در آن فضای اختناق معنی آن سوال و جواب را می‌دانستم، لباس پوشیده و خود را آماده کرده بودم. آنها مرا به زیر "۸" بردند و بلافاصله با چشم‌بند و راهرو واحد منتقل شدم. بعد از چند دقیقه چند نفر (پاسدار) دوره‌ام کردند و سوال و جواب‌ها شروع شد که چه ترانه‌ای می‌خواندی! آنها سه چهار نفره ریختند به سرم و بعد توابین هم آمدند و آنها هم روی سرم ریختند. بعد از این، مرا با چشم‌بند ۸ ساعت در "زیر ۸" سرپا نگاه داشتند." (محمود خلیلی*)

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی ست!

با کمک های مالی خود. در حد توان. چریکهای فدائی خلق ایران را در امر مبارزه یاری کنید!

لیست بخشی از کمکهای مالی دریافت شده:

آمریکا

۲۰۰ دلار	رفیق شهید مهرنوش ابراهیمی
۲۰۰ دلار	رفیق شهید پوران یدالهی
۲۰۰ دلار	رفیق شهید مرزیه احمدی اسکوئی
۲۰۰ دلار	رفیق شهید شیرین فضیلت کلام
۲۰۰ دلار	رفیق شهید پروین ره انجام
۲۰۰ دلار	رفیق شهید نزهت السادات روحی آهنگران
۲۰۰ دلار	رفیق شهید پروین فاطمی
۲۰۰ دلار	رفیق شهید فاطمه افدر نیا
۲۰۰ دلار	رفیق شهید لادن آل آقا
۲۰۰ دلار	رفیق شهید عزت غروی (رفیق مادر)
۲۰۰ دلار	رفیق شهید فریده غروی
۲۰۰ دلار	رفیق شهید نسترن آل آقا
۲۰۰ دلار	رفیق شهید گلرخ مهدوی
۲۰۰ دلار	رفیق شهید طاهره خرم
۲۰۰ دلار	رفیق شهید فاطمه حسینی
۱۰۰ دلار	کودکان خیابانی
۲۵۰ دلار	سمید
۱۰۰ دلار	دالاس
۱۵۰ دلار	در جدال با خاموشی
۱۱۰ دلار	رفیق شهید میر هادی کابلی
۱۵۰ دلار	رفیق شهید بهروز دهقانی
۱۰۰۰ دلار	رفیق شهید بهنام امیری دوان
۱۰۰۰ دلار	رفیق شهید بهزاد امیری دوان

انگلستان

۱۰ پوند	رفیق شهید خشایار سنجری
۱۰ پوند	رفیق شهید کیومرث سنجری
۵۰ پوند	پارسا



آلمان

۷۳۲ یورو میز کتاب سمینار کلن

سوئد

۱۰۰۰ یورو	در جدال با خاموشی
۱۰۰۰ یورو	کتاب زندان
۵۰۰ یورو	رفیق شهید ولی سوسنی
۱۰۰۰ کرون	خلق بلوچ
۱۰۰۰ کرون	رفیق شهید موسی آباد
۱۰۰۰ کرون	رفیق شهید طاهره قاسمی
۱۰۰۰ کرون	در جدال با خاموشی
۱۰۰۰ کرون	رفیق شهید حسین رکنی
۱۰۰۰ کرون	در جدال با خاموشی
۱۰۰۰ کرون	پیام فدائی

هلند

۷۵ یورو	سرود پایداری
۷۵ یورو	پیام فدائی

هر چه بر افراشته تر باد پرچم خونین چریکهای فدائی خلق ایران!



فرخنده باد نودمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر! انقلاب "هیج بودگان" برعلیه دنیای ستم و استثمار! انقلابی که به رهبری طبقه کارگر، سرفصل نویسی را در تاریخ بشریت و در مبارزات آزادیبخش کارگران و تمامی خلقهای تحت ستم دنیا گشود.



جاودان باد خطرناک انقلابی کبیر. رفیق ارستو چه گوارا! کمونیست رزمنده ای که با ایمانی سترگ به پیروزی نهایی طبقه کارگر و خلقهای ستمدیده بر علیه امپریالیسم. و با درک طولانی بودن مبارزه در این راه، اعتقاد داشت... در این مرحله مرگ قابل لمس است، اما پیروزی افسانه ای است که تنها یک انقلابی می تواند به آن باور داشته باشد!...

منتشر شد



لطفا برای تهیه کتاب "در جدال با خاموشی" با این آدرس مکاتبه کنید
jedalbakhamooshi@yahoo.com

...اما وضعیت در سال ۶۰ در زندان به گونه ای دیگر بود... در این سال در یک کلام، از مقاومت های قهرمانانه و شوریدگی زندانیان دلیر جان برکف، زندگی به سرایش درآمد. واقعیت این است که در زندانهای سال ۶۰، علیرغم همه خیانتها و ضعف ها، باز نه آیه های یاس و مرگ، بلکه پیام انقلابی مبارزین و فریاد خشم آن دلاوران انقلابی با شعارهای مرگ برخمینی، مرگ بر جمهوری اسلامی شان در میدان های تیر بود که به هیاهو درآمده و چنان گسترده در فضای جامعه در گشت و گذار بود که دلهای زندگان را نوازش می داد...

"در جدال با خاموشی"، فصل اول، "مقاومت و مبارزه".

صفحه ۴۷۷

آدرس پست الکترونیک

E- : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 - 7946494034

برای تماس با
چریکهای فدایی خلق ایران
با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London WC1N 3XX
England

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت
از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران
در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت :

<http://www.fadaee.org/>

از صفحه اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!